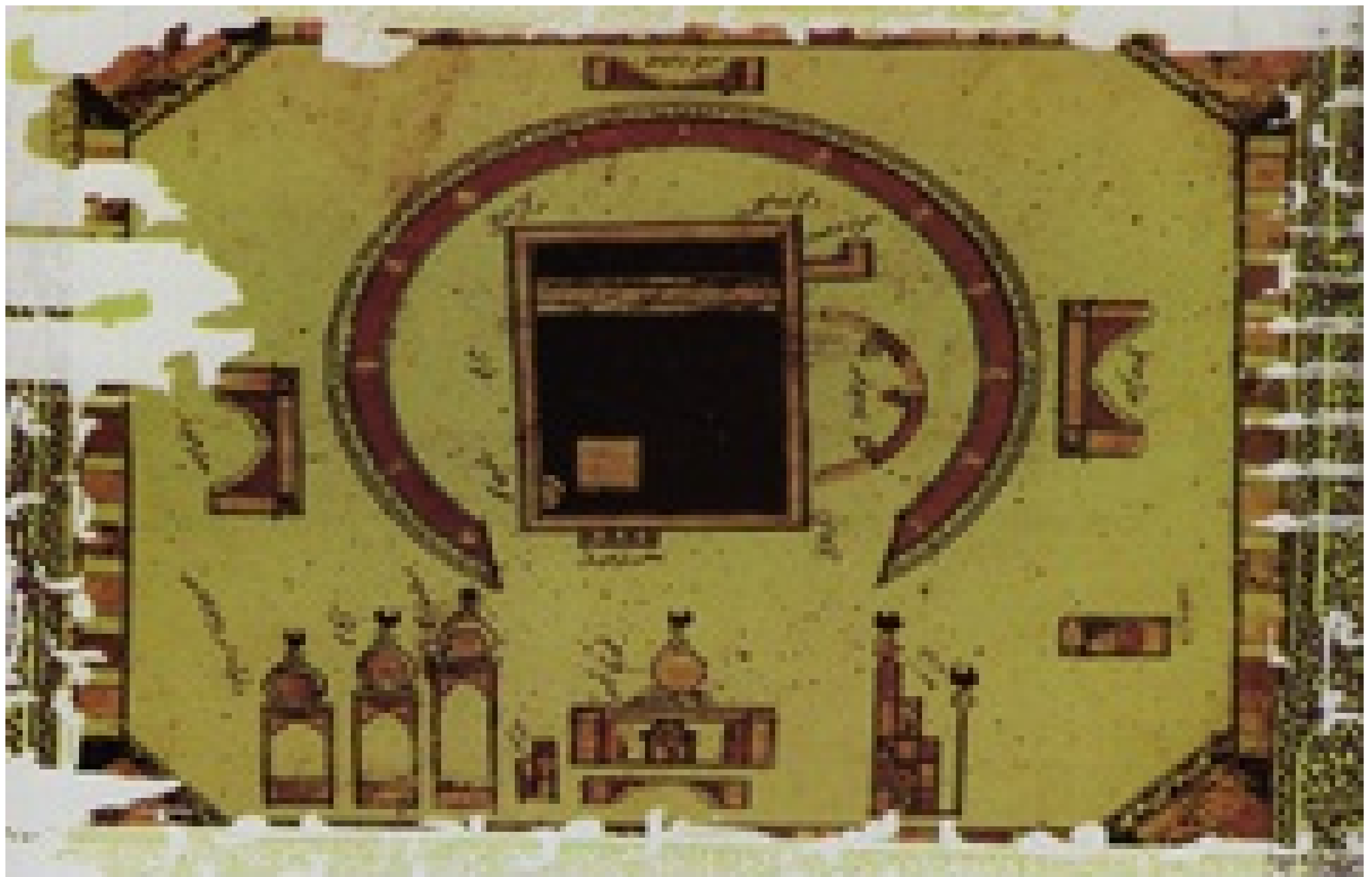


دو سفرنامه حج

سفرنامه حج ابوالقاسم بن ... کلانتر
(۱۲۳۱ ق)
و
تفصیل سفر مکه معظمه میرزا محمود خان مدیرالدوله
(۱۳۲۱ ق)

به کوشش: رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحیم

دو سفرنامه حج

نویسنده:

رسول جعفریان

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دو سفرنامه حج

مشخصات کتاب

سرشناسه : جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : دو سفرنامه حج: سفرنامه حج ابوالقاسم مرجانی آیین‌کلانی(۱۳۳۱ق.). تفصیل سفر مکه معظمه میرزا محمودخان مدیرالدوله(۱۳۲۱ق.) / به کوشش رسول جعفریان.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۴۴ ص.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۱۵۹-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : سفرنامه مرجانی.

عنوان دیگر : تفصیل سفر مکه معظمه-زادها الله شرفا.

موضوع : مرجانی آئین‌کلائی، ابوالقاسم

موضوع : مدیرالدوله، محمود

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سفرنامه‌ها

موضوع : عربستان سعودی -- سیر و سیاحت

شناسه افزوده : مرجانی آئین‌کلائی، ابوالقاسم

شناسه افزوده : مدیرالدوله، محمود

رده بندی کنگره : DS۲۰۸/ج۷د۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۹۱۵/۳۸۰۴۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۴۹۳۰۲

ص: ۱

سفرنامه مرجانی

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

مقدمه مصحّح

نویسنده این سفرنامه ابوالقاسم مرجانی آئین کلائی، یک روحانی از اهالی طالقان است. مرجان و آیینکلا از روستاهای طالقان است. شاید این اشاره در باره طالقان مناسبت داشته باشد که طالقان با وسعتی حدود ۱۴۰۰ کیلومتر در ۳۶ درجه و ۱۲ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ دقیقه طول شرقی، در شمال غربی تهران واقع است، درست در میان کوههای برفگیر البرز، از غرب ارتفاعات کندوان، تا ۴۰ کیلومتری شرق قزوین گسترده است.

روستاهای طالقان در دامنه‌های جنوبی و شمالی در ارتفاع ۱۴۰۰ تا ۲۶۰۰ متری از دریا در امتداد رودخانهها و کنار چشمهسارها پراکنده شدهاند.

در باره نویسنده، اطلاع بیشتری نداریم، جز آنکه از این سفرنامه و آگاهیهای جستهگریخته آن میتوانیم حدس

ص: ۱۰

بزنیم که وی یک روحانی روضه خوان و در عین حال، شخصی فرهیخته بوده و دست کم به این اندازه توانایی داشته است که این سفرنامه را تقریباً به صورتی نسبتاً شیرین بنگارد. ادبیات سفرنامه حاضر، نشانگر تسلط نسبی او به فن نگارش در حدی متوسط و شاید اندکی بالاتر، نسبت به زمان خود اوست.

تاریخ سفر وی، بر اساس آنچه از متن به دست می‌آید، از رمضان سال ۱۳۳۱ آغاز شده و تا محرم سال ۱۳۳۲ ادامه یافته است. وی در باره تاریخگذاری روزهای پایانی سفر، علی الأصول به اشتباه افتاده و با این که تا ۲۸ محرم رفته است، دوباره از روزهای ۲۳ و ۲۴ محرم خبر میدهد!

آنچه مسلم است اینکه وی در شعبان سال ۱۳۳۲؛ یعنی هفت ماه پس از بازگشت، این متن را تحریر نهایی کرده است. وی گزارش سفر به عتبات خود را کوتاه نوشته و به علاوه متن را تا کربلا تمام کرده و خبری از بازگشت به ایران نداده است. ظاهراً نیازی به این کار نمیدیده است.

وی با هفت نفر از آشنایان خود که از طالقان بوده‌اند، به این سفر رفته و تا آخر نیز با آنان همراه بوده است. تکیه او روی «هشت نفر» بودن، سبب شد تا ما نام این سفرنامه را که مؤلف عنوانی برای آن نگذاشته، «این هشت نفر در

ص: ۱۱

راه حج» بگزاریم. اسامی این افراد را در صفحات نخست سفرنامه ملاحظه میکنیم.

مسیر عبور وی، یک مسیر دریایی است که در نیمه اخیر دوره قاجاری کم وبیش مورد استفاده حجاج، به خصوص افراد ثروتمند بوده است. وی از راه باکو به تفلیس رفته و از آنجا از راه دریای سیاه به استانبول و سپس وارد دریای مدیترانه شده، به بیروت می رود. آنگاه عازم دمشق شده و پس از زیارت حضرت زینب و رقیه(س) با قطار تازه تأسیس میان دمشق- مدینه راهیِ حرمین شریفین شده است. این قطار تا مدینه منوره بود. وی پس از اقامت چند روزه در مدینه عازم مکه شده، اعمال حج را انجام می دهد. بازگشت او از جده به سمت دریای عمان و سپس خلیج فارس است. او در بصره پیاده شده و از آنجا عازم عتبات می شود.

در جمع، وصف او از پدیدههایی که برابر دیدگانش بوده، وصفی خواندنی و همراه با طنز مختصری است. چیزی که سبب شیرینی محدود آن شده است. این زمان نگارش فارسی اندکی روان تر شده بود و این روانی را در نوشته حاضر نیز می‌توان دید.

بهطور کلی، اتفاق بزرگ و مهمی در این سفر روی نداده است. شاید تنها استثنا، داستانی است که برای بخشی از کاروان حجاج در نزدیکی مدینه، در وقت

ص: ۱۲

خروج از آن، بـه سـمت مکـه روی داده اسـت. ایـن گزارش جـالب تـوجه است؛ به خصوصـکه همین گزارش به روایت دیگری در سفرنامه میرزا علی هسته‌ای نیز منعکس شده است. آن سفرنامه را که درست در همین سال نوشته شده، در کتاب «به سوی امّ القری» چاپ کردیم. این دو گزارش مکمّل یکدیگر است و ما متن مربوط به ماجرای حمله به کاروان حجاج را در بیرون مدینه از سـفرنامه میرزا علی هستهای در پاورقی اینجا آورده‌ایم تا دو روایت کامل کننده ماجرا باشد.

به برخی از آگاهیهای مختصـر در باره اماکن نیز اشاره کرده، که ممکن است نکته تازهای درآن یافت شود؛ از جمله درباره ضـریح امامان در بقیع نوشـته است: «تمامی چهار تن، که هر یک جان تمام عالم‌اند، مرادف هم در میان یک ضریح نورانی فولادی مزیّن به ملیله‌های نقره که تخميناً پنجاه هزار تومان خرج صنعت و نصب وی از جناب حاجی امین السلطنه ایرانی آن شده» است.

رسول جعفریان

۲۰ /۲ /۱۳۸۷

ص: ۱۳

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلا وقوله الحق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

[آغاز راه]

بعد از اینکه بالیمن و السعاده و الاقبال از حُسن طالع و یمن مَطلع، از همَّت والای اعلی حضرت زمان- عجّل الله تعالی فرجه- از بابت اجابت دعوت حضرت خلیلُ الرحمن، جناب احدیت اسباب عزیمت زیارت خانه مبارکه و حرم با احترام خود را برای این بندگان قلیلُ البضاعه خود به احسن الوجوه و اسهل الطرق مهیا فرمود و با وجود چندین نوع گرفتاری وپریشان حالی و بیچارگی قلوب منکسره این شکسته‌گان را شوق طواف خانه‌اش بیقرار و عشق تقبیل آستانش مانند مغناطیس افئده این بیچارگان را به سمت خودش جذب نمود. پس به ملازمت و مصاحبت هفت تن از سعادتمندان وطن؛ اعنی جناب مستطاب، سلاله السادات العظام آقای حاجی سید مهدی نقیب السادات حنجونی- زید عمره- ومرحوم مغفور مبرور حاجی ملا محمّد حسین واعظ گلینکی[[Glinak]] و جناب سلاله السادات، حاجی سید اشرف

ص: ۱۴

گلینکی و جناب سلاله السادات حاجی سید جلیل ورکشی[[Varkash و جناب حاجی محمد حسن گلینکی و جناب حاجی فتحعلی شهرکی و جناب حاجی محمد کولجی[[Kovlaj- زاد الله اعمارهم- و این بنده شرمنده، تراب اقدام الواعظین المشهور به واعظ غیر متّعظ و نائم غیر مستیقظ، غبار نعال الحجاج و العمّار عبد عبید خاکسار ابوالقاسم مرجانی آئین کلائی در روز مسعود شنبه بیست و هفتم[۲] شهر الله الصیام در سال فرخنده یک هزار و سیصد و سی و یک[۱۳۳۱] از هجرت، با نیات خالصه و اغماض و اعراض از تمام علایق و عوایق، دست از تمام ماسِوی کشیده و چشم از عموم غیر الله پوشیده و حقیقتاً مصدوقه فرمایش و سفارش حضرت سرّ الله الناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق- علیه و علی آبائه السلام- در این باب واقع گردیده، حیث قال: «

إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلَّهِ تَعَالَی مِنْ کُلِّ شَاغِلٍ وَ حِجَابٍ وَ فَوِّضْ أُمُورَکَ إِلَی خَالِقِهَا وَ تَوَکَّلْ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ حَرَکَاتِکَ وَ سَکَنَاتِکَ وَ سَلِّمْ لِقَضَائِهِ وَ حُکْمِهِ وَ قَدَرِه

»[بحار، ۱۲۴: ۹۶ تصحیح بر اساس منبع].

پس قاصدین إلی الله و مهاجرین فی سبیل الله، با ازدحام عام مشایعت کنندگان با دلهای پرسوز و چشم‌های اشکریز متعلّقان، به وضعی که تا آن روز چنین عدّت و شورش و اجتماع برای تشییع مسافر بیت الله الحرام در ولایت ما کمتر اتفاق افتاده بود. هرچند در روز حرکت از وطن از بابت صعوبت و سختی دل کندن از عموم علاقات وطنیکه فی الحقیقه تالی جان دادن بلکه عین موت ارادی و وداع به آن اهالی وطن، وداع آخرین لحظه حیات و وداع بازپسین بود،

ص: ۱۵

با هشت نفر مسافرین خدا از بابت اختلاف اماکن و تفاوت اقدام به وداع اهل و عیال و اقارب و صدقات لازمه ودعوات مأثوره تفرقهً حرکت نمودیم. لـذا من بنـده بعـد از این که قُرب صـلات ظهر از دم قهوه‌خـانه قریه شـهرک از دست مشـیعین خانه رهایی یافتیم، با هزار سـعی و زحمت در پشت سـر قریه کماکان به جناب آقای حاجی نقیب السادات، که حال انتظار مرا داشتند پیوستم و سایرین از رفقا چون از راه کلانک[فاصـله تا شهرک ۱۵ کیلومتر] رفته بودنـد ملاقات نگردیـد. پس ما سه نفر از راه طالقان سُـفلی عازم شده، عصـرانه آن روز را به جنـاب عمـده الأـجلّه، آقا میرزا خلیل شهراسـری[[rasa rhahS زحمت افزا شـدیم. بعـد از رفع خسـتگی و تحصیل استراحت حرکت کرده، شب را وارد قریه امیرنان[[nanrimA[شدیم]. در آنجا خدمت دوستان بیتوته به عمل آمد.[۳]

[قزوین]

وقت طلوع فجر ثـانی، روز ۲۸ را حرکت نمودیم. آقایـان آنجا در پـذیرایی و لوازم تشـییع ما را ممنون ساختنـد. وقت نهاری به قریه شکرناب رسـیدیم. بعد از یکی دو ساعت تحصـیل راحت حرکت، بدون مکث با زحمت بسـیار هنگام مغرب خود را به شـهر قزوین رسانده در سرای حاجی موسی به رفقای وطن ملحق شدیم. وقتی که اهالی قزوین بر عزیمت ما مطلع شدند، غالب ایشان به مقتضای لوازم مسـلمانی، تبجیلاـتی نسبت به ما منظور داشـته، مخصوصاً جناب مسـتطاب حاجی میرزا ربیع تاجر، که در سـرای مرحوم شـیخ الاسلام

ص: ۱۶

حجره داشت، همّت بزرگی در راه انـدازی منـاط[منات] روسـی برای ماها نمود. تمام پولهای نقره ماها از قرار هر مناطی پنـج هزار و نهصـد دینار تبـدیل به مناط کاغـذ گردید و در تحمیل وجه مخارج سـفر مخفّف و راحت شدیم. پس به جهت تهیه بعضـی از لوازم سفر، دو- سه روزی در قزوین وقوف نموده تـا آن که در روز سـعید عیـد فطر یوم چهارشـنبه غُرّه شوّال المکرّم مـا حجاج ثمانیه، از اهل طالقان یک دسـتگاه گاری از سـید مَدَل نام قزوینی از قرار هر نفری ۲۲ قران کرایه تـا به رشت اجاره نموده به سورت چی گری مشهدی رحیم نام قرار گرفتیم. به سمت گیلان حرکت نمودیم. آن روز هم یک قیامت ثانوی در دم دروازه، از بابت وداع بعضی از مخصوصـین برای مـا مهـاجرین دست داد که خواهی و نخواهی ثانیـاً دل از همه برکنـدیم و روانه راه گردیـدیم. ما عـدّه مخصوصـه ثمـانیه، متوکلًا علی الله طالبـاً لرضاه، راهیِ راه خـدا شـدیم. یااللعجب که در دم زنجیر معروف جاده یکی از مواطنین طریق مشـهدی علی اکبر نام بعـد از اسـتعلام از مقاصـد ما نمی‌دانم به بیچاره چه رسـیده بود، عوض اینکه از ما درخواست دعای دین یا دنیا نمایـد، قرب یک ساعت نجومی جلو گاری را محکم گرفته، از فرد فرد ما نزدیک به آنکه هر یک از ما را الزام شـرعی نمایـد، تمنّای لعنت و نفرین بر مشروطه خواهان حالیه می‌نمود تا آن که با هزار التماس و منّت از وی رها شدیم.[۴]

یـک سـاعت به غروبِ آفتـاب، به قریه کوئینی[Qovien] ورود نمـوده، رحـل اقـامتِ شـب انـداختیم. در آن شب سه نفر حـاج که عبارت از: جناب حاجی شیخعلی نوری و حاجی کاظم سولدهی مازندرانی و

ص: ۱۷

حاجی محمد یوسف همدانی قزوینی المسکن به ما پیوستند. آن شب در کمال فراغت و راحت صرف شد. صبح پنجشنبه، دوم شوال از کوئینی حرکت کرده، وقت نهار را به قهوهخانه شیرینسو رسیدیم. هرچند قهوه خانه و لوازم و اهل آن در کمال بی انصافی و کثافت بودند، ولی در جنب قهوهخانه رود جاری و در کنار رود، باغ تبریزی بسیار با صفا[بود] که مقدار یک سنگ آب در وسط باغ جاری بود. پس اسباب نهار و لوازم چای را به آنجا کشیدیم. قرب چهار ساعت در آنجا با صفا به تفریح و راحت صرف شد.

وقت عصری از آنجا رحلت کرده، نیم ساعت به غروب مانده، به درّه ملاعلی رسیدیم که قهوهخانه با لوازم پاکیزه در آنجا بود. با آن که قهوهخانه‌چی از اکراد بود، باز سیلقه و انصافی که دیده شد از او مشاهده گردید. آنشب از حسن طالع، نسیم خوش وزید که با آن همه پشه و موذیات، آنجا خوش گذرانیدم.

در صبحش که جمعه سیم بود، حرکت به سمت پاچنار از آنجا به پل لوشان، بعد از عبور از پل آهسته آهسته گرفتار باد معروف منجیل شدیم تا به آن درجه شدّت کرد که جلو قافله بریده شد. مع هذا با چندین زحمت و مرارت یک ساعت بعد از ظهر وارد قهوه‌خانه اوّل منجیل شدیم. چه قهوهخانه و چه قهوه‌چی، که اگر رذالت قهوه‌چی و کثافت قهوه خانه را شرح دهم بیم آن است که دفتر و خامه نیز کثیف شوند. لذا عذرخواهانه می‌گذرم.

چهار ساعت مانده به غروب از منجیل حرکت نمودیم. نیم ساعت مانده به غروب آفتاب[۵] وارد قصبه فلیه رودبار زیتون آن شب

ص: ۱۸

را که لیله چهارم شوال بود در بالاخانه سر دروازه کاروانسرا منزل گرفتیم. بنده آن شب را به عنوان مهمانی صرف شام را در خدمت جناب مستطاب آخوند ملامحمد کرکبودی، که مقیم آنجا بودند، نمودم. وقت خواب را به منزل آمده، من الاتفاق یک دست مُطرب عراقی در آن شب در دکان روبروی منزل ما معرکه آراستند به انواع و اقسام رقاصی و خوانندگی و بازی و مقلدی تا ثلث دویم شب حاضرین و ناظرین را مستفیض و مشغول داشتند!

پس در صبح آن روز حرکت تا آنکه وقت ظهری، در عین حرارت هوا، به قهوه‌خانه بقل‌سر رسیدیم. تفصیل کثافت قهوه‌خانه و عفونت و بدی آب و هوای آنجا را که در عرض سه ساعت بر ما در آنجا چه گذشت خوب است که کوتاه بدارم. به علاوه گرفتار یک نفر سورت‌چی بد دماغ ناهنجار شدیم که ابداً بوی ارفاق و انصاف از او نمی‌آمد. در هر حال غروب شب یکشنبه، پنجم رسیدیم به قهوه خانه اوّل امام زاده هاشم که از کثرت گرمیِ هوا و ازدحام پشه در معموره اقامت ممکن نشد. لاعلاج در کنار رود سفید رحل شب انداختیم. یک نحوی صبح کردیم، ولی رطوبت هوا و زمین صدمه کلی به ماها وارد ساخت. پس صبح روز یکشنبه پنجم گاری حرکت نمود تا آن که رسیدیم به قریه جانعلی. بعد از توقف یکی دو ساعت به جهت صرف ناهار ما را به سنگر رسانید. یک ناهار مختصر در سنگر قرب یک تومان برای ما تمام شد. در حالتی که یخ را یک من دوازده قران می‌فروختند. پس از آنجا هم حرکت نمودیم.

ص: ۱۹

[رشت]

یک ساعت مانده بود به غروب آفتاب که ورود شهر رشت شدیم و به اختیار گاری‌چی در یک کاروانسرای مخروبه کثیف، که در تمام رشت در کثافت ممتاز بود، ما را مسکن داد و حال آنکه شهر رشت در سی سال قبل مشاهده شده، مانند یک زاویه خرابه به نظر می‌آمد وحالیه مثل قصور عالیه سلاطین به نظر جلوه داشت. تمام بنای شهر و اوضاع اهالی و حوالی آن هزار درجه ترقی کرده، تبدیل به اعلی و احسن اما چه فایده ابداً شعار مذهب اسلام در وی مشهود نبود.[۶]

با وجود وفوریِ همه نوع از نعمت، مع هذا در کمال گرانی و مردمش در نهایت بی شرمی و بی انصافی! اما آفرین به غیرت دو نفر از تجار همشهری خودمان، یکی جناب مشهدی شجاع و جناب کربلایی علی آقای کرکبودی طالقانی که در پذیرایی ماها خصوصاً بنده منتهی درجه انسانیت را به عمل آوردند. در بدو ورود ما به رشت از بابت حرارت و عفونت هوا و خشکی سابقه، به قدری کار بر اهالی آنجا سخت شده بود که آب قاطبه آبار خشکیده، عموم خلق علیل و مریض و در ستوه تا به آن درجه‌ای که ماها را عبور به کوچه و بازار از کثرت انسداد هوا بسیار صدمه و سخت بود. رجماً بالغیب هوا در لیله چهارشنبه هفتم منقلب شد. به شدّتی باریدن گرفت که نمونه از طوفان حضرت نوح نشان می‌داد که پیران قدیم در اوان عمر خود چنان بارانی نشان نگفتند که در مدت بیست و چهار ساعت نجومی تمام معابر و سکک از عبور افتاد بلکه کسی را قدرت بر خروج از لانه‌اش

ص: ۲۰

نبود تا به حدی که قرب چند هزار تومان به خسارت دچار گردیدند هرچند در آن طوفان خسارت کلی به افراد اهالی گیلان وارد گردید، اما شرّ قلیلی بود که موجب خیرات کثیره گردید. هوا را تصفیه و عفونات را برطرف و تولید طراوت و روحانیتی در هوا شد که قاطبه امراض و کلیه مرضی بالطبع افاقه حاصل نمودند. همان طوفان سبب شد که دریافت تذکره‌های ما که برای هر یک از آحاد ما هر تذکره، هشت تومان و یک هزار دینار خرج برداشته بود، یکی دو روز به تأخیر افتاد تا آن که در روز هشتم شوال هنگام عصری تذکره‌ها مأخوذ گردید.

فردای آن روز وقت ظهر پنج شنبه، نهم متوکّلًا علی الله در گاری مشهدی رجب نام قزوینی از قرار هر نفری هشت قران از رشت تا به انزلی قرار گرفته از راه خشکه شسته خُمام در کمال سرعت راهی[شدیم] هر چند مسافت زیاد بود، ولی اطراف خیابان سیاحت زیادی داشت. گاری هم به قدری[۷] به سرعت می‌رفت که ماها را فرصت و مهلت وقوف ادای فریضه ظهر و عصر نداد. لاعلاج صلاتَین ظهر و عصر را با هزار اوقات تلخی به طهارت ترابی به جا آوردیم تا آنکه یک ساعت از شب گذشته بود که وارد قصبه قازیان شدیم.

الجائاً در یک عمارت خرابه که تمام بیوتاتش[بیوتش] مُشرِف به انهدام و واقعه در لب دریا بود، از قرار دو قران کرایه مسکن نمودیم. از قضا باران هم به نحوی در باریدن شدت نمود. به علاوه از آنکه در مرتبه فوقانی آن عمارت جای خشک و چیز خشک برای ماها واگذار نشد تا طلوع صبح همه در هراس آن، که مبادا عمارت بر سر ما خراب

ص: ۲۱

شود، آن شب را با هزاران لاحول و خوف، به روز آوردیم.

روزش را که جمعه دهم شوال بود، وقت ظهری در قایق دولتی از قرار هر نفری یک قران اجرت برای آن جزئی مسافت، از قازیان تا انزلی قرار گرفتیم، دم گمرک خانه انزلی افتادیم. تا وقت عصری معطل گمرکچی بی‌انصاف ماندیم. بعد گمرک چی با دو هزار ناز و کرشمه با چشم‌های خماری تشریف فرما شد. بارها را ملاحظه نمود. تذکره‌ها را هم امضا کرد. از هر نفری هم سه قران و ده شاهی گرفت. پس وقت غروبی بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها گویان وارد کشتی تجارتی روسی، از انزلی به بادکوبه از قرار هر نفری ده مناط قرار گرفتیم.

اوّل غروب آفتاب بود که کشتی به راه افتاد. هر چند کشتی بسیار ظریف و پاکیزه و اجزایش مسلمان، اما چه فایده که در هیچ نقطه چنان سختگیری دیده نشد که ابداً انسان را اجازه افروختن آتش برای هیچ ضرورتی حتی سر قلیان ندهند، چه رسد به سماور. بعد هم آب داغ خالی را هر استکانی پنج شاهی بفروشند. نعوذ بالله از این مسلمانی!

[بندر آستارا]

[۸] در طلوع صبح پنج شنبه، یازدهم رسیدیم به بندر آستارا. کپیتان خوش انصاف حریص برای تهیه سرنشین، کشتی را از صبح تا نزدیک غروب در آنجا معطل نموده و تذکره‌ها را هم بالتمام بردند به شهر آستارا، قُول جدید کشیدند، آوردند. بعد کشتی مقارن غروب به

ص: ۲۲

راه افتاد. چیزی از مغرب گذشته، رسید محاذات شهر لنکران. فوراً لنگر انداخت. بلاتأمل قایق‌های میوه و ملزومات از شهر وارد کشتی شد، اما به بهای جان می‌فروختند. تا یکی دو ساعت از شب کشتی متوقف بود. در این مدت قلیله به قدری از لنکران جمعیت زنانه و مردانه وارد کشتی شد که تمام طبقات و صفحات کشتی را پر نمودند، به طوری که به کشتی جای خالی نماند.

[بادکوبه]

بعد از حرکت از لنکران، با کمال سرعت سه ساعت از روز یکشنبه دوازدهم شوال گذشته بود که به شهر بادکوبه رسیدیم. بعد از خروج از کشتی به اصرار یکی دو نفر از دلال‌های کهنه مسلمانِ تازه کافرِ ایرانی الأصل که در خوش ذاتی معروف‌اند در میهمانخانه علی‌اف نام، مسکن نمودیم. اگرچه جای مخروبه و بسیار بد آب و هوا بود، اما به مقتضای قانون آزادی راحت شدیم.

چند ساعتی، در کمال فراغت، رفع خستگی نمودیم. بعد از صرف غذا و شرب چای آن وقت به سیاحت شهر پرداختیم. چه شهر و چه بناهای مستحکم عالیه و عجیبه الَّتی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلاد به نظر ما خرابه نشینان که غیر از مخروبه ایران جایی را ندیده بودیم، جلوه نمود. تفصیل اوضاع خیابان‌های شهر و بناهای غریبه و عجیبه تا دیده نشود به تحریر وتوصیف درست در نمی‌آید. سیما باغ معروف کمورنات که عبارت از بوستان حکومتی شهر باشد. به چه نظافت و ترتیب باغچه‌ها گرفته، درخت‌ها از همه نوع نشانده[۹] و چند درجه

ص: ۲۳

به مراتب جاهای تفرّج ساخته، نزهت‌گاه وضیع و شریف و بی‌مزاحمت، محل فحشای کافر و مسلمان. هزاران حیف و صد افسوس که چنان شهر عظیمی که لااقل دارای یک کرور نفوس اسلامی هست، آثار اسلام و شعار مسلمانی ابداً در وی به هیچ قسم دیده نگردید، بلکه بسیار بسیار محلّ تعجب است با ارتکاب آن همه فواحش علنی که در یک شبانه روز مدت وقوف ما در آن شهر مشاهده گردید که ابداً معارض و جلوگیری برای احدی نبود، چگونه آن شهر تاکنون برپا مانده است. خداوند تعالی به حق خمسه النجباء سایر مجاورین اهالی اسلامی را از شرّ این همسایه رجس پلید خبیث که معروف به خرس شمالی است، محفوظ بدارد.

[در راه باطوم]

بالجمله، روز دوشنبه سیزدهم شوال، از قرار هر نفری هفت مناط و نیم کرایه از بادکوبه تا به شهر باطون[کذا/ باطوم] که تخمیناً شصت منزل راه است، در ماشین خط آهن قرار گرفتیم. وقت عصری بود که به راه افتاده وضع رفتار و وسعت اتاقهای ماشین و سرعت سیر آن را تا کسی ننشیند باور نمی‌کند. معاینه به مانند متخیلات قوه ذهنیه هست که استقراری ندارد. سرعت رفتارش تا به آن درجه بود که شمردن میل‌های خط تلگراف و امتیاز نباتات اطراف جاده را مهلت نمی‌داد تا به شدتی که بعد از وقوف در شصت- هفتاد استانسون دولتی که عبارت از میهمانخانه باشد، بر حسب قانون موضوع از دولت که می‌شود گفت پنج- شش ساعت مدت مکثش سربهم رفته می‌شد، مع

ص: ۲۴

هذا در مدت سی ساعت نجومی در کمال راحت ما را به شهر باطون رساند. اما بعد از حرکت از بادکوبه، از آنجاییکه چنان مرکب سریع السیر مشهود ماها نشده بود، از دریچه‌های ماشین با امعان نظر چه سیاحت ها و تماشاها در یمین و یسار خیابان نمودیم. از بادکوبه تا قرب ده منزل مسافت غیر از کبیر[کویر] و سراب[۱۰] و وادی لم یزرع دیده نشد تا آن که پانزده منزل مانده بو بود به شهر تفلیس، کم‌کم آب‌های جاری و اراضی با خضرت و نظارت پیدا شد که هر قدر جلوتر می‌رفتیم صفای اراضی به واسطه رودها و آب‌های جاری روی به ازدیاد که تماماً معموره و همه جور کشت و زرع از صیفی و شتوی که به وصف نمی‌آید، مشاهده می‌شد و از چیزهای شنیدنی آن، که قرب ده- پانزده منزل راه لوله آهن مجرای آب شیرین دیده شد که دولت روس به چندین کرور تومان خرج آب جاری را از آن مجری به ییلاقات بادکوبه به باغات دولتی وارد کرده بود.

[تفلیس]

باری، فصل بهار، روز سه شنبه، چهاردهم شوال بود که رسیدیم به مهمانخانه شهر تفلیس که در عظمت و نظافت و ظرافت و معموریت، می‌شد که اوّل شهرِ روس گفت که بادکوبه با آن توصیفات سابقه، نسبت به وی مثل قصبه محسوب می‌شد. در تعریفش این بس که یک رود معظم از وسط شهر می‌گذرد؛ بهطوری که روی رودخانه غالباً ساختمان کرده و بناهای مستحکم احداث شده و شعبات وافره از آن رود منشعب به تمام نقاط آن اراضی و مضافات برده،

ص: ۲۵

عرض شهر قرب یک فرسخ، طولش سه فرسخ به نظر می‌آمد، دارای هوای بسیار معتدل خوب، قرب نیم ساعت ماشین در آنجا وقوف نمود، چه سیاحت‌ها و تماشا نمودیم؛ خصوصاً از پریوش‌های زنانه و جوان‌های نوخط «نشود باورت ار جامه دو صد پاره کنم!»

بعد از اینکه از حدود آنجا گذشتیم، خضرت بیابان[۱۱] و صفای خیابان و نعمت و فواکه و مزارع و بوستان، به قدری سیاحت شد که به تحریر نمی‌گنجد و وقت حصار زرع ذُرّات بود که غالب محصول آنجاها عبارت از او بود تا آنکه رسیدیم به شهر میخا که شهر کوچک ظریف پر نعمت قشنگی به نظر آمد. از آنجا که گذشتیم قریب به زوال ظهر رجماً بالغیب ماشین وارد زیر کوه شد. اوّل تاریک گردید. بعد چراغ‌های الکتریکی که در ماشین کار برده بودند یک دفعه روشن شد؛ مثل چاشت نورانی گردید که تمام نقاط زیر کوه مشاهده میشد. تخمیناً دوازده فرسخ مسافت زیر کوه بود. آن همه راه را قرب یک ساعت و نیم نجومی طی نمود. آن وقت جاده آهن منحصر شد به کنار رودی که از جنوب به شمال می‌ریخت؛ مثل دارالمرز جنگلستان گیلان و مازندران که ابداً فرق نمیکرد. اگر عرض کنم که اختراع خط آهن و جاده ماشین در آنگونه خطوط و کنار وادی به آن خرابی و پیچ و خم، خارج از طوق بشر است و از محالات عادیه شمرده می‌شود دروغ نگفته‌ام. فی الحقیقه تماشای خدمت و زحمت دولت برای ترقی رعیت و آبادی مملکت از سیاحت اینگونه خطوط معلوم و مشهود می‌شود. آن وقت اگر کسی برای رعیت بیچاره ایران و احوال این مملکت خون گریه کند کم دارد.

ص: ۲۶

بالجمله، بعد از گذشتن پنج ساعت از شب چهارشنبه ۱۵ شوال[۱۲] در حالتی که بسیار بر ما در ماشین از بابت سکونت و عبادت و طهارت و اکل و شرب سخت گذشته بود، وقتی که در مهمانخانه صادق آقا مسکن نمودیم، بعد از صرف چای مختصر تا صبح مُغمی علیه افتادیم. صبحی را به سیر شهر پرداختیم که فی الواقع تماشا هم داشت. هرچند شهر و اهل آن در معنی از بابت استیعاب کفر و پلیدی نجاست ارجاس کلاب و خنازیر که حکم گوسفندان خانگی را در آن شهر داشته، نجسترین تمام نقاط عالم شمرده میشد ولی در ظاهر مانند قبور مجصصه بسیار قشنگ و شکیل و ظریف، خیابان‌های ساخته پرداختهکه عرض هر یک بیست و پنج، چراغ‌های برق در هر بیست و سی قدم فاصله کوبیده، مواظب خطوط خیابان همهجا حاضر و ناظر، به قدر خردلی خاشاک در خیابانها دیده نمی‌شد. خصوصاً باغچهها و وبوستان‌های مصنوعی که گویا نقشه از باغ ارم برداشته‌اند.

شمال شهر و جبل صحرا بود که هر روز در هر ساعت، مردانه و زنانه از بومی و غریب بهشناوری مشغول و به تطهیر بدن و ملبوس در لب دریا هر ساعت حاضر. فی الواقع به وجود مسافر در آنجا از بابت آرزوی بسیار خوش می‌گذشت. از آن جمله کلیساها داشت مُشرف به خیابان، مملو از بنات الله که عکس جمالشان انسان را محو و حیران می‌کرد و تماشای ایشان هر وقت برای هر فردی بی‌معارض ممکن بود و مردم شهرش اغلب به دین مسیحی، قلیلی از عثمانی و خیلی نادر دانه دانه شیعه پیدا می‌شد؛ آن هم از اتراک بی اعتدالی که[۱۳] دیده شد دلال‌های ایرانی الأصل تازه کافر کهنه مسلمان، اوّل وهله ورود حاج

ص: ۲۷

در کمال تملق و استدعا حاج را به منزل‌های خود از قرار هر شبی یک صد دینار تا یک عباسی پول روسی که عبارت از یک قران ایران باشد، دعوت می‌نمایند. در هنگام رحلت در کمال بی‌شرمی از هر کس از برای هر شبی دو عباسی که دو قران باشد می‌گیرند. از اقبال ماها آن که به فاصله یکی دو- سه روز تذکره‌های ما به امضای قونسول روس و رومی رسید و فوراً بلیت کشتی نمسه هم از باطون به اسلامبول را از قرار هر نفری دوازده مناط و نیم و سه عباسی پول روسی گرفته شد، اما در آن چهار- پنج روز ایام وقوف ما در باطون از هر سمتی به قدری ازدحام حاج شد که از احصا خارج بود. پس در عصر شنبه هیجدهم شوال، از منزل کوچ نمودیم. آدمی دو قران هم، کرایه حملِ اثقال خود تا دم کشتی دادیم. هرچند از نجاست شهر باطون و اهل آن وارهیدیم اما به اشدّ از آن گرفتار شدیم. اوّلًا تا وقت غروب آفتاب حیاری در دم کشتی معطل ماندیم و اجازه ورود نمی‌یافتیم تا آن که مقارن مغرب بعد از ازدحام حاج اذن دخول رسید. پس تسابق مخلوق برای تصاحب جا و مکان مناسب به درجه‌ای مخلوق در ورود یورش آوردند که نزدیک شد جمعی در زیر دست و پا، پامال شوند. همان یورش و تزاحم و کوساکوس تا یک ساعت از شب رفته دنباله مخلوق در ورود کشتی قطع شد و در بسته گردید، ولی در آن شب در آن کشتی نجس اشهد بالله که بر جماعت حاج معاینه حال شب اوّل قبر بر اهل عقاب پیش آمد که الهی مسلمان نشود کافر مبیناد! اوّلًا تمام خلایق تا به کمر به خاک ذغال فرو شده[۱۴] که سر تا پای انسان مثل قطران سیاه شده؛ بهطوری که صبحش به

ص: ۲۸

هر که ملاحظه میشد مثل این بود که او را از طبقات جهنم خلاص داده، به دنیا رسانده‌اند.

و ثانیاً در آن شب تماماً بی چراغ و روشنی از تضایق مکان و تزاحم خلایق از کافر و مسلمان و اناث و ذکور، تمامی چنان باطمه صرف کرده، برای احدی تا صبح پاکشیدن و خوابیدن امکان نیافت و از شدت فشار و کثرت ظلمت و غبار، نه برای کسی عبادت تفصیلی ممکن شد، نه کسی توانست به تعشّی و اکل و شرب بپردازد، نه برای دفع ضرورت به مستراح برسد.

ثالثاً قرین سؤال قبر، بعد از ورود به کشتی، تمام تذکره‌های ما را از ما به عنف گرفتند و ضبط نمودند. در ساعت پنج از شب گذشته اعلان دریافت آن رسید. پس کپیتانِ لامذهب بی‌انصاف در بالا مرتبه نشسته وتذکرات را دسته دسته در دست داشته، از هر کسی درخواست اسم خود و پدرش را می‌نمود. آن وقت تذکره‌ها را در آن تاریکی برای صاحبش پرت می‌کرد. بیچاره حاجی تا دو ساعت در کشاکش فشار و مبتلای پیدا کردن تذکره خویش بود و خیلی از تذکرات حاجی بیچاره به این جهت زیر و رو و مفقود شد. بعد از آن، عمله‌جات کشتی به فاصله هر دو ساعت به وسیله ملاحظه بلیت کشتی از جماعت محمولین کشتی انواع و اقسام اذیت و شکنجه را که در عقیده خود بر ایشان واجب می‌دانستند وارد می‌ساختند. کار مزاحمت و اذیت و ازدحام و تضایقِ عام به درجه‌ای رسید که مشرف به آن شد جمعی تلف شوند. لذا این بنده در صفحه بالای کشتی یک نقطه محقره‌ای تحصیل کرده، با یکی- دو نفر از رفقا برای سهولت امرِ دیگران به آن مکان کوچ

ص: ۲۹

نموده، مسکن گرفتیم. بعد از اینکه در ساعت پنج از آن شبِ اوّل گذشته بود که کشتی به راه افتاد. وقت صبحی رسید به بندرگاه قصبه ازری که بسیار قصبه قشنگ، با صفا و جای تماشا بود. کشتی در آنجا لنگر انداخت. مدتی در آنجا برای تحصیل بار و سرنشین معطل شد. از بندر ازری که حرکت کرد، عصر ضیقی رسید[۱۵] در بندر شهر طرابزون که از شهرهای بسیار ظریف معموره روم که بسیار پرنعمت و تماشایی بود. رفتار کشتی از سمت شرق به طرف غرب، شمال دریای سیاه جنوب کوه کشیده به وضع طبرستان که سبز و خرّم و جنگل فاصله کوه به دریا، بعضی نقاط یک میدان در بعضی موارد تا یک فرسخ تمام نقاط باغ‌های مصنوعی از چای و فندق و مرکبات زراعتش ذرات.

کشتی قرب هشت ساعت در آنجا حمل بار نمود. بعد حرکت کرد. صبح روز دیگرش رسید مقابل قصبه ازمیر که قصبه قشنگی از دور به نظر می‌آید. در آن بندر لوازم بسیار از فواکه وخوردنی وارد کشتی برای فروش شد، ولی کپیتان بی‌انصاف بی‌مذهب از کمال بی انصافی و حرص در این چند روزه در این بنادر که در هرجا لااقل یک نصف روز وقوف نمود، به قدری بار و آدم به کشتی حمل کرد که تمام انبارها مملو از بار، آن هم به خصوص از فندق و یک انبار منحصر شد به هزار گوسفند که یک نفر تاجر یهود واحد العین وارد کرده بود و در طبقات و صفحات کشتی از بس که ازدحام خلایق از مسلمان و کافر، زنانه و مردانه شد، ابداً جای توقف یک مرغ خالی باقی نماند. مخلوق در همه جای کشتی حتی در کوچه‌های صفحه بالا، که معبر موال[مبال] و غیره بود روی هم ریخته، و تا شده بی اغراق

ص: ۳۰

قرب سه هزار نفر نفوس بشـر را حامـل، که غالبـاً سـنی و کـافر اجتناب از نجاسات به هیـچ وجه ممکن نه. حال کشتی در این هنگام معاینه حال جهنم کهماننـد «وتـد علی الجـدار»[میـخ به دیوار] مخلوق در او انبار گشـته با وجود آن همه صـعوبت و سـختی و خدمه دریـای سـیاه بی پایـان یـک دفعه طوفـانی و منقلب گردیـد، چه انقلابی، لطمه دریا از کثرت طغیان از طبقه هفتم تجاوز می کرد. از فوق تیرک کشتی می‌ریخت به کشتی و کشتی در آن امواج به عینه مانند یک تیکه مختصره از پاره چوب که هر لحظه عالیها سافلها می گردید.

[۱۶] سـاعت به ساعت طوفان در شـدت تا به آن درجه‌ای که عموم مخلوق به اسـتفراغ و اسـهال گرفتار، همه مُغمی علیه به روی هم ریخته چشم از مال و جان پوشـیده، دست از حیات کشیده مدت دو شبانه روز، کامل اکل و شرب را یکسره فراموش کرده به نحوی که کلّه حاج مسلمان دم در دروازه فر

در این مدت چهل و هشت ساعت مرگ بر تمام اهل کشتی معاین، احدی را قدرت بر تنفس و تحرک ممکن نه. از شدت انقلاب

ص: ۳۱

دریـا، کشتی یک شـبانه روز قطب را فراموش، راه مسـتقیم را از دست داده، در بحر بی پایان اسود راه را گم کرده، یک تخته‌اش از شدت امواج شکست خورد، فوراً نجار اصلاح نمود. از کثرت اوقات تلخی اجزای کشتی هم زهرشان را به حاج بیچاره می‌ریختند تا هر وقت که فریـاد و شـیون از اهـل کشتی بلنـد می‌شـد، اجزای بی رحم با شـلاق بالای سـر بیچارگان حاضـر یک طرف مشـرف به هلاک، یک طرف سـرمای هوا، یک طرف انقلاب دریا، یک طرف صـدمه گرسـنگی و پریشانی. در چنین حالی یک نفر از رفقای محترم ما دفعتاً به اسـهال سخت در صفحه بالای کشتی دچار، تا به آن درجه اسهال شد که صفحه به آن عظمت کشتی را یک دفعه ملوَث و متعفَن سـاخت و جـاورین آن بزرگوار؛ از عـامه و خـاصه مسـلمه مرگ و غرق را فراموش کرده اجماعاً فریاد واعفونتاه بلند نمودنـد. اجزای کشتی اجتمـاع نمودنـد. خواسـتند آن رفیق شـفیق ما را به بهانه بردن به مریض خانه به دریای عـدمش غرق نماینـد. رفقای بیچاره همّت کرده فوراً دماغها را کهنه چپانـده[۱۷] وی را تطهیر و تنظیف و به چالاکی تغییر جا و مکانش دادنـد و به زور و قهر زنـده‌اش نگـاه داشـتند. امـا مـدّت سه شـبانه روز مُغمی علیه افتـاد. کار اسـهالش را هم از فوق و تحت اتصال زمانی پیـدا کرد و بیچاره رفقا هم همه گرفتاری‌ها را به کنار گذاشـته، خود را وقف توجهات وی فرمودنـد تا زنـده‌اش به کنار رساندند. علی ایّ حال، سه شـبانه روز هنگـام امتـداد طوفان در آن دریای سـیاه بی‌پایان در آن کشتی لنگ پوشـیده، نجس عالمی بر ما گـذشت که خـدایا! احدی نبیند که هر وقت متذکر می شوم انقلاب حالت حاصل می‌کنم.

ص: ۳۲

[بوغاز اسلامبول]

زحمات و لطمات تمام طریق این سفر الی الله را که در مقایسه با آن دو سه روزه نمایند این قلیل مدت زیادتی می‌نماید تا عاقبت از اثر دعای بعضی از اولیاء الله ساکنین در آن کشتی پس در صبح یوم جمعه ۲۴ شوال بغتتاً خود را در دامنه بغاظ[کذا/ بوغاز] اسلامبول مشاهده کرده، دریا آرام و از لطمات بحر اسود راحت شدیم و به حیات جدیده امیدوار گردیدیم. حمدها گزاردیم و شکرها به جا آوردیم. بعد قرب هشت فرسخ، کشتی در بغاظ اسلامبول به راحت و آرام مشغول رفتن شد ولی در دو طرف آن رود بزرگ چه سیاحت‌ها داشت و چه تماشا شد. چه ساختمان‌های دیدنی و چه باغها و بوستان‌های مصنوعی و کارخانهجات عجیبه و غریبه که به توصیف و تعریف درست نمی‌آید، مشاهده شد. تمام دو طرف بغاظ در این مسافت هشت فرسخ سبز و خرم مثل اول بهار که انسان را واله میکرد تا آن که فصل ناهاری به بندرگاه اسلامبول رسیدیم. فوراً قایق‌های دولتی حاضر شد. از کشتی خارج کأنّه از عالم قبر وارهیدیم! دم گمرکخانه اسلامبول پیاده شدیم و بر حیات خویش شکرها نمودیم. تذکره‌ها را امضا نمودند و به ما رد کردند. آن وقت از قرار هر نفری ربع مجیدی در فایتون نشستیم وارد شهر[۱۸] در سرای شیخ داود نام از قرار هر شبی هر نفری دو قروش که یک قران باشد مسکن نمودیم. بعد به تماشای شهر اسلامبول پرداختیم.

سیاحت تمام بناهای عجیبه شهر یک طرف، سیاحت پلی که روی بغاظ کشیده شده، ووسعت آن به قدری است که دو کالسکه

ص: ۳۳

یک دفعه عبور می‌کند و حال آن که ابداً مزاحم پیاده‌ها نمی‌شود و طول آن تخمیناً دویست قدم می‌شود. یک طرف با وجودی که از عابرین این طرف و آن طرف از هر نفری یک مطلیک باج می‌گیرند که عبارت از دو شاهی[و] نیم ایران است هر روزی سه هزار تومان اجاره آن پل تحدید شده است.

شهر در غایت صفا و تنظیم، این طرف غربی رودخانه اسلامبول محسوب می‌شود و آن طرف شرقی رود قسطنطنیه موسوم است که پایتخت دولت عثمانی است و مسجد ایاصوفی با آن انتیک‌خانه معروف که هر دو از تماشایی‌هاست در آنجا واقع است و هرچند عرض شهر چندان به نظر نمی‌آید و در بغله کوه واقع و سه طرف آن مسدود به آب است ولی طول شهر از قرار تقریر خودشان دوازده فرسخ است که گردش شهر موقوف است به فایتون. با این عظمت مردمش متدین به دین اسلام، تجار موسوی[یهودی] هم در وی فراوان، نعمات و اجناس در مغازات آن، عقول را حیران می‌نماید. تماماً متکلم به لغت ترک جغتای. دزد خفایی و جیب بر دارد فراوان. زنانهشان تماماً منتقبات محجبات، سلطانشان حضرت[۱۹] سلطان عبدالرشاد، قواعدشان مشروطه صحیحه، مردمش در کمال آزادی و از پادشاه راضی، محل صدور احکام ایشان از پارلمنت کبیر که تعبیر می‌شود از او به باب عالی. در ترقی دولتشان از بابت قواعد مشروطه همین بس که در این اندک زمان برخلاف مشروطه ایران کار استبداد را به جایی رساندند که چهار دولت بزرگ اروپ به اغوای همسایه خرس شمالی اجماعاً و متفقاً یک دفعه حمله به عثمانی آوردند و تا دو

ص: ۳۴

سال تمام با آن دولت علیّه جنگیدند؛ به حدی که طلایع قشونشان تا شش فرسخی مرکز دولتی رسیدند. پس از قوت و شوکت مبارزان مجاهد اسلامی و همّت کلمه اسلام یک دفعه به قهقرا برگشتند و بی اختیار روی به انهزام و فرار نهادند و در وقت رجعت ایشان دولت عثمانی چنان تاخت و فشاری بر ایشان آورد که تا پای تخت هر یک عنان باز نکشید؛ ولی افسوس که مدت چهل و هشت ساعت نجومی بیشتر در چنان شهری توقف ما ممکن نشد. همین قدر شد که مناط های روسی را که در قزوین خریده بودیم در آنجا از قرار هر صد مناط به یازده لیره و نیم تبدیل به لیره عثمانی نمودیم و این یک دستگاه ساعت سکسوف با یک عدد قطب معتبر و دو دست لباس احرام از چلوار که عرض آن دو ذرع و یک شبر تمام بود، از قرار زرعی سه قران تهیه نمودیم. بعد از بلیت کشتی روسی از اسلامبول به بیروت از قرار هر نفری سه لیره مأخوذ شد.

[۲۰] پس در اوّل زوال ظهر روز یک شنبه ۲۶ شوال برای ورود به کشتی در قایق دولتی از قرار هر نفری نیم مجیدی کرایه قرار گرفتیم و قایق حرکت کرد. از آن[جا] که بارگاه کشتی روسی تا یک فرسخ از ساحل دور بود قایقچی‌ها برای آن که کرجی را به سهولت و تندی به توسط بادبان ببرن

رسید به حیدر پاشا که آن طرف دریا بود. تماشاها نمودیم. از

ص: ۳۵

آنجا گذشت، کرجی رسید به التقاء بغاظین که یک بغاظ[بوغاز] مسافت ۹ فرسخ از بحر اسود منشعب و یک بغاظ دیگر هم قرب ۹ فرسخ از بحر ابیض که دریای عمان باشد منشق و دولت عثمانی در سوابق ایام به چندین کرور مخارج این دو دریا را به توسط این دو بغاظ که دو رود معظم مصنوعی باشند بهم وصل نمود و التقاء و اتصاف بحرین در زیر شهر اسلامبول اتفاق افتاده که هر کس ندیده وقتی که آن همت و دولت و زحمت سلطنت را دید آن وقت می‌فهمد که سلاطین این زمان ما ایرانیان چه قدر در فکر چهار روزه تن پروری خود و در مقام ذلّت و خواری و گرفتاری ما بیچاره‌ها بودند و به این سبب مورد دعای خیر هر کس که فی الجمله به دول خارجی برخورده است، واقع گردیده‌اند علیهم ما علیهم.

باری کرجی ما به هزار زحمت با همت بادبان که اوّل ظهر حرکت کرده بود، نزدیک غروبی ما را وارد کشتی نمود. اما چه کشتی که بلاتشبیه یک قصر شش درجه که برخلاف کشتی اوّل، تلافی کثافت و نجاست و رذالت اهل آن را نمود که هرچه[۲۲] تعریف شود کم دارد. کشتی نبود بلکه یک شهر معتبر بود که تمام لوازمات در او حاضر ومنازل پاکیزه وسیع معتبر، اتاقهای ظریف پاکیزه، بارکشتی منحصر به‌حاج، آن هم اکثرش از خواص. اجزای کشتی در کمال رأفت و انسانیت، جای هر کسی در کمال وسعت و نظافت به نحوی اسباب خوشوقتی در آن کشتی مهیا شد که تمام مدت وقوف در وی تمامی شبها مجلس اقامه عزای حضرت سید الشهدا برپا.

ساعت از دوی شب گذشته، شروع به منبر می‌شد، چهار پنج

ص: ۳۶

روضه خوان معتبر که پست‌ترین و آخرین ایشان این بی بضاعت بود تا ساعت پنج، مخلوق را مستفیض می‌نمودند.

جماعتی از حاج خراسان که حمله‌دار ایشان حاج غلامرضای خراسانی بود، یک نوعی با ماها اتحاد و خصوصیت پیدا کرده بودند که تا مکه معظمه همهجا و همیشه با هم بودیم، خصوصاً حاجی میرزا علیخان عطار خراسانی که جوان بسیار بسیار شایسته و معمم و همه چیز تمام زیاده از دیگران به این بنده اظهار عقیدت می‌نمود.

بالجمله کشتی در لیله دوشنبه ۲۷ شوال از بندر اسلامبول به سمت بیروت حرکت نمود. معبر کشتی تا یکی دو- منزل منحصر شد به بغاظ که عبارت از رود بزرگ منشق از بحر ابیض باشد. در تمام این مسافت، در دو طرف بغاظ وجب به وجب سنگرهای محکمِ مستحکم با عساکر منصوره عثمانی و توپهای قلعه افکن حاضر و آماده مشاهده گردید. دول اربعه اروپ را عبور از این بغاظ و سنگرها عاجز و مأیوس ساخت. دو ساعت از آفتاب روز سه شنبه ۲۸ بالاـ آمده بود که کشتی رسید به منتهی الیه بغاظ که دامنه بزرگ دریای سفید باشد که در آنجا قرب ده فروند کشتی جنگی عثمانی با استعداد و قورخانه‌جات و عساکر حاضر و آماده که پرنده را از آنجا بدون اجازه عبور ممکن نبود.[۲۳] پس در کمال احترام به ماها سلام نظام دادند.

[بندر بیروت]

در طلوع آفتاب روز جمعه، دویم ذی قعده، رسیدیم به بندر بیروت و در آن موقف به حکم قانون دولتی، از بابت فوت دو نفر از

ص: ۳۷

عـامه، علامتِ زرد به کشتی راست نمودنـد و به عنوان قرنطینه، کشتی را بـا حاج تا ۲۴ ساعت توقیف نمودنـد. در روز پنجم طبیب دولتی از بیروت آمـد و تمـام آحـاد خلایق را فرداً فرد ملاحظه نمود. آن وقت اجازه خروج داد. و از آن[جا] که حواصل[حوصله] حـاج از مکث در کشتی تنـگ، لـذا در وقت اخراج خیلی به هم مزاحمت دادنـد. در همان بین هم بعضـی از فواکه؛ از قبیل انگور و انـار برای فروش حاضـر شـد. دو قروش برای انگور و انـار دادم. سه عـدد انـار که تخمیناً هر یک بلااغراق بیست تخم می‌شـد با دو چـارک خودمـان انگور تـازه دادنـد که گویـا هرگز آن نوع انـار و انگور را نوبر نکرده بودیم و به قـدر ثلث آن انگور و انـار بیشـتر خورده نشد.

بعـد از اینکه از هر نفری ربع مجیـدی گرفته ومـا را به شـهر بیروت کنـار آوردنـد، وقتیکه ملاحظه شـهر و نعمای آن را از همه قسـم نمودیم، همه عالم را فراموش نمودیم. فی الحقیقه کسی تا بیروت ومضافات و انواع نعمات و اقسام فضایل و فواضل و صنایع و علوم آن شـهر والفوی[؟ کذا] و اجتماع همه قسم فواکه را در فصل واحد که در باغات و بوسـتان‌های آنها حاضر بود سیاحت نکند، معنی بهشت دنیا را نفهمیده، به هرچه وصف کنم از خوبی و ارزانی و طراوت و پاکیزگی، باز از هزار افزون است اما چه فایدهکه برای ما وقوف کاملکه سیر صـحیح بشود در آن شهر تماشایی ممکن نشد. تخمیناً سه ساعت بیشتر توقف نکردیم که ماشین[۲۴] به راه شام حرکت کرد. مع هذا در آن قلیل زمان، خیلی سیاحت کردیم. فاصـله شهر که در کنار ساحل بود تا ییلاقش نیم فرسخ کمتر بود. در تمام اطراف و

ص: ۳۸

اکناف آن به قـدری که چشم کار می‌کرد از نشیب و فراز و سـهل و جبال، یک شبر بایر و بی نفع دیده نشد. بادنجان‌های مرغوب، لیمـوی عمـان، غوره رطبماننـد، بالای درخت انگور به مو آویخته، فـالیزه در بوسـتان از همه جور، انارهـای شـیرین بسـیار بزرگ ارزان، یکی یک شاهی؛ وَ فیها ما تَشْتَهیهِ الأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الأَعْیُن ...

[ورود به دمشق]

یک ساعت از ظهر گذشته بود که در ماشین از قرار هر نفری دو مجیدی تا به شام که قرب سه چهار منزل مسافت بود، قرار گرفتیم. تا روشنایی روز داشتیم چه سیاحت‌ها که از وصف خارج است نمودیم. بعد از چهار فرسخ ماشین رسید به پای کوه لبنان. قرب یک فرسخ و نیم ارتفاع کوه، تمام نقاط راه معموره و ساختمان، عساکر مواظب خط راه همه جا دسته به دسته حاضر.

یک ساعت از شب گذشته بود که رسیدیم به قله لبنان. تمام نقاط کوه به آن عظمت معموره، درخت‌های سرو کوهی ترتیب شده و موهـای دیمی نشانـده کـه عقـل حیران می‌مانـد! صـد حیـف کـه ظلمت شب لـذت سـیاحت بعـد را بر مـا حرام کرد. دیگر چیزی را نتوانستیم ببینیم تا آن که دو ساعت مانده بود به صبح که وارد استانسیون شهر شام شدیم.

قرب یک ساعت در مهمانخانه معطل ماندیم. بعد به اصرار سید توفیق، آن بی توفیق شامی که مدعی تشیع بود، در فایتون از قرار هر نفری ربع مجیدی در محلّه معروفه به محله خراب شام به منزل یکی از

ص: ۳۹

کسان مشارالیه ورود نمودیم، از قرار هر شبی دو قران و نیم اجرت منزل نمودیم. حیاط بسیار خوب. حوض‌های متعدد. آب های جاری بسیار سرد و گوارا، نزدیک بازار. هوای بسیار خوش، منزل خالی از اغیار. بسیار راحت شدیم. از زحمت راه و خستگی و کثافت[۲۵]

درآمدیم. از فرقِ سر تا پا را تطهیر نمودیم. حتی فرش و رختخواب را از بابت احتیاطی که در کشتی پیدا کرده بودند، شستشو نمودیم. آن وقت به زندگی پرداختیم. چه نعمت‌های فراوان ارزان که درآنجا نایل شدیم وچه تماشاها که در شام خراب نمودیم، بهخصوص مسجد جامع شام که معروف به مسجد یحیی و زکریا است و قبر آن پدر و پسر در آنجا محل زیارت است. فیالواقع بهحسب صفا و وسعت و زینت، اول مسجد عالم است. ظاهراً بنایش همان بنایی است که ولید بن عبدالملک اموی نهاد که خراج هفت ساله شامات را صرف بنای او نمود.

در یک گوشه آن مسجد، بقعه مزینه مشاهده شد. گفتند بقعه رأس الحسین است. وقتی که به زیارتش مشرّف شدیم که اوّل زیارتگاه ما بود. از بابت مشاهده خون مقدس که در آنجا چکیده شده بود و الیوم نیز از پشت شیشه منصوبه به پنجره فولاد مشهود بود، حال بی‌اختیاری به ما از کمال رقت دست داد. فی الحقیقه بوی مقدس حسین علانیه از آن مکان شریف استشمام می‌شد. این بود که بی اختیار ضجه واحسیناه از ماها بلند گردید و نظیر آن حال فردا صبحی به ماها دست داد که به زیارت قبر مطهر حضرت رقیه خاتون بنت الحسین- علیها و علی أبیها السلام- که آن هم در طرف غربی مسجد

ص: ۴۰

در یک گوشه با رواق بسیار مزین و گنبدهای طلای عالی واقع بود، مشرّف شدیم.

بعد از تشرّف به آن آستان مقدس، از بابت اینکه گویا هنوز هم آواز «وا أبتاه مَنِ الذی ایتمنی علی صغر سنی و واغربتاه» از قبر مقدسش به گوش معنی استماع می‌شد و بوی یتیمی وغریبی علانیه استشمام می‌شد که دوباره بی‌اختیار شدیم[۲۶] وشیون واسیدتاه بلند نمودیم.

و ازجمله دیدنی‌های شام حمامش بود. وقتی که به حمام رفتیم، از بابت وضع تنظیف و تطهیر و تثویر آن، که از مشک و زعفران عجین شده بود و شیرهای مجرای آب داغ و گرم و نیم گرم و سرد و وضع تراشیدن سر و نظافت اصل حمام خصوصاً ترتیب رخت کندن و پوشیدن عقل را حیران ساخت؛ هرچند از هر جهت هر نفری سه قران دادیم، ولی یک کرور لذت بردیم. فی الواقع به کلی از کثافت و کسالت درآمدیم.

[محمل مقدس نبوی]

پس در روز دوشنبه، پنجم ذی قعده اعلان دادند که فردا صبحی باید محمل مقدس نبوی(ص) از شام به مدینه حرکت نماید و فی‌الحقیقه تماشای حرکت دادن حمل مقدس لازم و برای نادری از حاج اتفاق می‌شود. پس در صبح روز ششم برخاسته و به رفاقت و دلالت صاحب‌خانه برای تماشای حرکت جمل به خیابان ماشین شتافتیم.

ص: ۴۱

با آن که اوّل صبح به خیابان رسیدیم از کثرت ازدحام عام تماشاییان از هر ملل و هر مذهب از اعالی و ادانی از صغیر و کبیر و از اناث و ذکور از ارباب صنایع و اشراف و تجار، حتی المخدّرات و المجملات تا نیم فرسخ دو طرف خیابان از مرتبه‌های فوقانی حجرات اطراف خیابان که سه مرتبه ساختمان بود تا به سطح زمین به قدر سر سوزنی جای خالی باقی نمانده بود. قرب شش هزار عساکر منصوره عثمانیه با سلاح و استعداد و آراستگی تمام همه قاطر سوار برای تجلیل حرکت حمل صفوف نظامی بسته یک هزار موزیک‌چی مشغول شلیک موزیک و مزقان، چندین عراده توپ در اطراف چیده به وضع حرکت سلاطین با شوکت اسباب اجلال حاضر و آماده، بازارها معطل و تمام دکاکین شام مقفل.

از آن[جا] که حرکت حمل مقدس اندکی تعویق داشت، لذا دلیل[۲۷] ما را به قبرستان کبیر شام به زیارت بعضی از بقاع و قبور بزرگان که در آن مزار واقع بود دلالت نمود. چون آن قبرستان وصل به خیابان ماشین بود قبول نمودیم. پس بعضی از بقاع عالیه را در آنجا زیارت نمودیم که در لسان اهالی شام معروف به قبر حضرت سکینه و فاطمه بنت الحسین(ع) و امّ‌کلثوم از بنات طاهرات رسالت و قبر حضرت عبدالله بن جعفر و مقام حضرت سجاد(ع) بود تا آن که توپ حرکت جمل صدا کرد، فوراً خود را به خیابان رساندیم.

وقتی که از دور کبکبه حمل مقدس و کجاوه حضرت رسالت نمودار شد و به شکوهی هویدا گردید و به جلالی نمودار شد، گویا معاینه وجود اقدس احمدی(ص) فعلًا در او جلوس دارد و کأنّه نوری

ص: ۴۲

از آن محمل مقدس به آسمان تابان است. قرب چندین هزار تومان جواهرات به پرده محمل که پرده سبز ابریشم و اصل محمل یکپارچه از چوب و به شکل مخروطی صنوبری بالا رفته و بر بالای آن شکل مخروط قبه از طلا منصوب و بر شتر حامل آن کجاوه از جهاز و طوق و گردن بند چه زینتها به کار برده و چند نفر از مشایخ از سید و عالم در پیش و پس آن محمل به چه آراستگی و جلال سوار، شکوه اسلام و آیین مسلمانی در آن وقت مشاهده شد که فی الواقع دولت علیّه عثمانی حق عظیمی از بابت تجلیلات این شعایر اسلامی بر تمام اسلامیان دارند.

قرب نیم ساعت نجومی از بابت حرکت حمل که به تأنّی و وقار می‌آمد، تماشای کامل نسبت به حامل و محمولٌ علیه نمودیم که فی الحقیقه دیگر در مدت عمر چنان سیاحت و لذّت نبرده بودیم و نخواهیم برد.

قرب سه هزار عسکر مستعد، مسلّح، سرتاپا غرق فشنگ، با تفنگ، سوار قاطرهای مخصوص، با چند عراده توپ قلعه فکن که برای حفظ و احترام خصوص حمل مقدس از جانب دولت معین بودند، حرکت نمودند. تا نزدیک ظهر سرگرم تماشای حمل بودیم. وقت ظهری رجعت به منزل نمودیم.

[زیارت مرقد حضرت زینب (س)]

بعد از صرف ناهار و فی الجمله استراحت، آن وقت دو عراده فایتون- که عبارهٌ اخرای کالسکه باشد- کرایه در دو مجیدی برای

ص: ۴۳

ایاب و ذهاب[۲۸] نمودیم و به تقبیل آستان مقدس حضرت عصمت آیت، خاتون قیامت حضرت زینب بنت فاطمه- سلام الله علیها- که از شهر دمشق شام به سمت غربی تا آنجا تخمیاً چهار میل راه بود روانه شدیم.

وقتیکه از شـهر خارج شدیم چه تماشاها که در آن قلیل مسافت از خضـرت بوستان‌ها و باغات و آبهای جاری خصوصاً از درختهای زیتون مجلسی که سرتاپا زیتون داشتند و خدا در قرآن تعریف آن زیتون را می‌فرماید نمودیم.

وقتیکه به بقعه طاهره- که دارای گنبد طلا بود و تا سه میل راه برق می‌زد- رسیدیم، آن مکان و محل را از میامن آن هیکل عصمت چون بهشت مجسم یافتیم. یک آبادی بسیار قشنگ با صفای مختصری، دارای آب و هوای خوب، تفرّجگاه مرغوب، خصوصاً رواق مطهر که از کثرت تزیین و زیادتی آیین، از همّت تجار غیرتمنـد شـیعه و از برکات و افاضات آن حضـرت که علانیه روایـح قدسـیه کریمه حضـرت مرتضـی در او استشـمام می‌شـد، افاضه حیات جدیـده به ماها گردید. بدون اختیار به مجرد تشـرّف بهرواق مطهر، تا چشم به مرقد منورش افتاد شـطری از مصائب جانگداز آن حضرت به طریق روضه شروع و صدای شیون از در و دیوار رواق مقدس بلنـد شـد و همـان ساعت یکی از رفقای ما که مبتلا به یک مرض مزمن در اسافل اعضا بود و از اسـتعلاج آن مأیوس بود، متوسّل به ذیل آن حضرت شد. هنوز پا از آستانش بیرون ننهاده شفا حاصل نمود.

بعد از ادای مراسم عبودیت و زیارت با کمال تأسف رخصت

ص: ۴۴

مراجعت حاصل کرده، وقت غروبی به منزل آمدیم و بر حصول چنان فوز عظیم، آن شب را شکرها نمودیم. آن شب را که لیله سابعه شهر ذیقعده بود، حاجی محمد حسن گلینکی با صاحبخانه سید توفیق نام، برای تحصیل بلیت خط آهن به ماشین خانه رفتند. یک لیره را هم حضرت حاجی به باد داد و کاری هم نساخت. دو مرتبه آقای حاجی نقیب همان شب را قبول زحمت فرمودند[۲۹] بلیت خط راه آهن حجاز را که تخمیناً از شام تا مدینه منوره چهل منزل تحدید شده بود از قرار هر نفری چهار لیره مأخوذ داشتند.

و از الطاف نامتناهی الهی که به ما بینوایان در شام موهبت شد، این بود که به توسط حاجی های سمنان که با ما در یک محوطه هم منزل بودند به مقاطعه مخارجی دو حمله‌دار معتبر متدین با انصاف که یکی حاجی باشی نام اصفهانی الأصل و نجفی المسکن و دیگری حاجی عباس حمله‌دار کاظمینی که با هم شریک و دارای اجزای عدیده بودند و هر دو از معاریف و دارای اسم و رسم و تشخص و نوکر وملازم و سالهای دراز شغلشان مقاطعه حاج ایران بود، در آمدیم. به این معنا که قرار شرعی با ایشان داده شد که تمام زحمات و خدمات راه ما از شام تا مدینه و از مدینه تا به مکه معظمه تا روز ختم عمل که دوازدهم ذی حجه باشد، تمام لوازم در عهده ایشان بوده باشد؛ مثلًا تحصیل منزل در مدینه و کرایه منزل آنجا و بعد هم تهیه شتر برای سواری و کجاوه با لوازم آن حتی روپوش کجاوه و حمل‌دار و جمال و مشعل و چادر و هیزم و مشک‌های آب و اخوه اعراب و کرایه منزل مکه تماماً با ایشان و ماها هر نفری از بابت سرنشینی شتر از

ص: ۴۵

مدینه به مکه تا روز مزبور ۹ لیره به ایشان بدهیم و از جهت سواری کجاوه در آن مدت یازده لیره کارسازی نماییم. با این تفصیل اجرای صیغه شد و قرارنامه بین ما و ایشان گذاشته و هر نفری دو لیره هم به ایشان قبل از وقت دادیم. و من بنده که دو حجه میقاتیکه به نیابت کربلایی عباس وکربلایی علی قلی، پسران مرحوم معصوم علی خودکاوندی در ذمه داشتم، دو نفر نایب صحیح متدین در همانجا گرفته و صیغه خوانده، به هر نفری هم دو لیره دادم. پس بعد از اتمام امر مقاطعه که نوعی مطمئن و راحت شدیم.

[حرکت از شام به حجاز]

قبل از طلوعِ فجر، روز هفتم ذی قعده، دو عرّاده فایتون[۳۰] برای حمل ما و اثقال ما در دم درِ حاضر شد. پس به توسط ملازمین مقاطعین مرقومَین قبل از طلوع صبح هشتم به خط ماشین حاضر شدیم. بعد از ادای فریضه صبح و شرب چای در اوّل طلوع آفتاب که ماشین بنای حرکت را گذاشت، از بابت ازدحام و اجتماع حاج، هرچه خواستیم تحصیل منزل درآن ماشین نماییم ممکن نشد. بعد از حرکت ماشین اوّل به فاصله دو ساعت دیگر ماشین ثانی خواست حرکت کند. ملازمین مقاطعین به هر وسیله بود برای ما تحصیل اتاق دربسته شایسته نمودند و محمولات ما را هم به ماشین حمل دادند. بعد خودمان هم قرار و آرام گرفتیم.
یادگاری که از شام خراب برای خودمان تهیه نمودیم این بود که سه نفر دندان مصنوعی این بنده و چهار نفر حاجی نقیب و یک دهان

ص: ۴۶

مرحوم حاجی محمد حسین واعظ از دندان ساز معروف شام که مشهود به ولد درویش بود از قرار هر دندانی ربع مجیدی که دو ریال خودمان باشد خریداری کردیم و خود را لجام زدیم که هنوز هم حاضر است. شرحی از آن جوان دندان ساز که در نهایت تربیت و محاسن اخلاق و سنی مذهب، تازه آثار سبزه خط از رخسار عدیم المثالش که عاشقان جمالش چنان که از خواتین مجلّله شام در آن یکی دو روزه مشهودِ ما شد فوج فوج بی پرده و پروا به بهانههای مختلفه برای ادارک وصالش، نه یک، نه صد، هزارها، دارم که مجمل تحریر و بسط زیاده از این نیست.

در هرحال دو ساعت از آفتاب روز هفتم بالا آمده بود که از شام به سمت حجاز به توسط ماشین آهن حرکت شد. از جاده معروفه به «تیمور یولی» که حرکت کردیم، بعد از گذشتن یک مرحله ازشام، دیگرآثار معموره دیده نشد جز کبیر[کویر] و شورَکات و داغستان و بوادی[بادیه‌های] هولناک، مگر همان خط راهکه دررأس هرچهار فرسخ منزلهای استانسون معتبر با عسکر به جهت حفظ جاده از جانب دولت دیده می‌شد.[۳۱] تا آن که صبح پنج شنبه، هشتم ذی قعده رسیدیم به استانسون شهر معان که در شانزده منزلی شام در کنار خط راه واقع بود. در آن مهمانخانه همه قسم از لوازم مأکولی ومشروبی را در کمال وُفوری و ارزانی حاضر و آماده دیدیم. قدری از کسالتِ بی‌چیزی درآمدیم.

بعد از حرکت از آن منزل باز از دو طرف جاده غیر از بیابان قفر لم یزرع و کبیر[کویر] وسراب چیزی دیده نشد تا آن که وقت نماز

ص: ۴۷

شام رسیدیم به استانسون، محاذات تبوک که در هفده منزلی مدینه واقع است. در آنجا ماشین از برای تعشّیِ حاج، قرب نیم ساعت توقف کرد. در آنجا نیز همه قسم ملزومات حاضر بود؛ خصوصاً رطب تازه از نخل چیده که در آنجا نوبر شده، ولی آب بسیار بدی داشت که ابداً قابل شرب نبود و هوا هم در نهایت گرمی وخشکی بود.

شهر تبوک محسوس نمی‌شد. گویا در یک میلی جاده مکان پستی به سمت غربی واقع بوده است. با وجودی که آن مهمانخانه تبوک قانوناً جای قرنطینه حاج بوده و همه ساله رسماً حاج را در وقت عبور لااقل پنج شبانه روز در آنجا نگه می‌داشتند، از الطاف خدایی ما را در آنجا بیش از نیم ساعت معطل نکردند که ماشین به راه افتاد؛ ولی اعراب بدوی در دو طرف خط ماشین از اناث و ذکور مانند جانورات آدمخوار به اشکال مختلفه حتی الکلب و الخنزیر به عنوان تکدّی بهطوری حمله به ماشین می‌آوردند که ما را به گمان آنکه باید ماشین و ما را ببلعند؛ یعنی فی الحقیقه[اگر] جلوگیری عساکر مواظبین ماشین نمی‌شد ماشین را می‌خوردند تا آنکه وقت نماز صبح روز جمعه نهم رسیدیم به استونسون، محاذات مدائن حضرت صالح(ع) که در آن نقطه از بابت بیچارگی که از بابت حاجت به آب پیدا کردیم، آب گرم متعفّن را از آن اعراب کذا وکذا خریداری نمودیم. ناچار رفع حاجت نمودیم. بعد ازحرکت ازآنجا کوه‌های بزرگ بسیار مطوّل[۳۲] از اطراف مشاهده و تمام آن بیابان سنگستان غیر از درخت‌های مغیلان و تل‌های ریگ و مخروبه و جاهای هولناک مهیب که محسوس و مشهود بود که به عذاب الهی خراب شده‌اند، حتی آن

ص: ۴۸

کوهی که حضرت صالح(ع) ناقه از وی بیرون آورد، دوباره فصیلش به آنجا غایب شد، مرآی و محسوس ما بود. پس در رأس هفت مرحلگی مدینه، ماشین موقوف نمود.

بعضی ازحاج برای ادای صلات مغرب، حسبالعاده از ماشین خارج شدند. بین الصلات ایشان، ماشین‌چی بی‌انصاف بی‌فرصتی نمود، سوت اعلان حرکت ماشین را کشیده و ماشین به راه افتاد. هشت نفر مردانه و یک نفر زنانه خر مقدسی نمودند نماز را نشکستند. لذا از سواری ماشین باز ماندند. ماشین‌چی هم متعرض ایشان نشد و در آن نقطه ماندنی شدند. دیگر نفهمیدیم که کارشان به کجا رسید.

اما امان از وحشت آن بیابان! از دوطرف خیابان که اگر فی الجمله به اطمینان آن عساکرِ مواظب خط راه، که در هر مرحله مستعداً حاضرند نباشد، از بابت مشاهده آن کوه‌های سیاه وصحرای سوخته و برشته معذّب شده، بی‌گیاه و جبال محل خروج ناقه و ملاحظه آن اعراب سیاه بی‌شمار آدم خوار گرسنه ریخته و پاشیده در دو طرف خط راه، انسان دقیقه زهره می‌بازد. با همه این احوال باز وبال ناشکری دامان حاج را گرفت که قانوناً بایستی در شب شنبه دهم ماشین حتماً به مدینه ورود نماید. از آنجایی که دو سه روز قبل اعراب دزد حربی ریخته بودند ماشین را هر چیز نچاپیدند[۳۳] ولی قدری عسکر را اذیت کرده و خط راه را هم بر هم زده بودند، به مدینه اعلان شد، چند فوج عسکر برای دفع ایشان و انضباط جاده مقرّر و مأمور شد. فوج فوج می‌آمدند. پس احتیاطاً به ملاحظه هرزگی اعراب که مبادا در شب جلو ماشین را بگیرند و صدمه به اهل ماشین زنند، فوراً از مدینه

ص: ۴۹

اعلان آمد که باید ماشین در سر دو مرحلگی توقف شود. حرکت نکند تا روز شود. پس در استونسون دو مرحلگی فوراً ماشین توقف کرد و امر شد که حاج راحت کنند و به فکر لوازم شب باشند.

چه بگویم که در آن شب بر ما چه گذشت! علاوه از آن که با حضور یکی- دو هزار عسکر مستعد با توپ و استعداد که مثل پروانه اطراف حاج کشیک داشتند، مع هذا از ترس اعراب تا صبح چون بید لرزان بودیم. در آن شب ابداً تحصیل قطره‌ای از آب گرم شور و شیرین برای احدی ممکن نشد. تماماً به آبی[شاید: بی آبی] صرف نمودیم.

[مدینه منوره]

بعد از ادای فریضه صبح روز شنبه، دهم ذی قعده پس ماشین حرکتکرد. درتمام آن دو منزل مسافت تا به مدینه، متوالیاً عساکر متعدده برای دفع اعراب در راه بود. می‌آمدند و به حاج سلام نظام می‌دادند. امید که خداوند عالم همیشه ایشان را منصور و مظفّر بدارد، ولی با همه این زحمات و خطرات و مهالك جای احبّا خالی بود، درآن وقت که به دو فرسخی مدینه رسیدیم و سواد شهر مدینه و برقا برق گلدسته‌های طلا و سواد گنبد مینای منوّر[۳۴] خاتم انبیا- صلّی الله علیه وآله و سلم- نمایان شد. یك نوع افاضه نورانیت و روحانیت و فرح و مسرّت در قلوب خسته و پژمرده و هجران کشیده ماها شد که روحی تازه حقیقتاً به ما افاضه گردید و تلافی آن همه لطمات و زحمات سابقه گردید. یکجا از ذوق و شوق نزدیك[بود] به آن که

ص: ۵۰

ارواح ماها به سمت آن آستان مقدّس پرواز نماید.

پس بدون تأمل از ماشین خارج شدیم، با محمولات در عربانه قرار گرفتیم و به دلالت آدم‌های حاجی باشی وارد محله سادات نخاوله بنی هاشم شدیم. در منزل حاجی سید رضا نام هاشمی مسکن نمودیم و فوراً قصد اقامه عشره برای اتمام عبادات خود نمودیم. ندانستیم که صرف ناهار را به چه نحو نمودیم که از کمال عشق فوراً به غسل مستحبی پرداختیم. آن وقت سر از پا و پا از سر ندانسته به سمت آستان عرش نشان مقدّس نبوی(ص) روانه شدیم. بعد از وصول به آستان ملایک پاسبان، از آن باب نزول جبرئیلی که دارای حریم با نزهت و با فضای[در اصل: فزای] وسیعی به دلالت شیخ امین نام خادم سنی بعد از تحصیل اذن و ادعیه و تکمیل آداب عبودیت و ادعیه لازمه مأثوره در اذن دخول و پس از سودن جبهه و صورت به آستان مقدّس و باب محترم، از همان بابی که حضرت روح الأمین با پیغام الهی در کمال ادب و کوچکی وارد می‌شد ما نیز وارد حرم محترم و مسجد سید امم شدیم که فی الواقع بعینه با این حیثیت سرتاپا عصیان وارد جنات النعیم الهی شدیم که با این لسان الکن و خامه شکسته زیاده از این بیان آن فوز عظیم ممکن نیست.[۳۵] حلوای طنطرانی تا نخوری ندانی. پس از حصول چنان سعادت و حلیت زاد طریق که ما را تا به آن بهشت برین رسانید و تأثیر خیریه شیر مادر و پاکیزگی نطفه پدر که چنین استعداد تحصیل چنان فیض در کمون ما بود به ودیعت سپرد و در این موقع بروز نمود. شکرها گزاردیم و بر روان ایشان در محضر مقدّس نبوت(ص) درودها فرستادیم. پس با قلب صافی که خالی از

ص: ۵۱

عموم اغیار بود به وظایف زیارت حضرت خاتم و هیکل عصمت خاتون قیامت بین القبر و المنبر پرداختیم و ادای تحیّات زاکیات و صلوات فرایض و نوافل و سجدات تشکّر و تعفیر جبین در آن مقام مقدس که فرموده‌اند «

بَيْنَ قَبْرِى وَ مِنْبَرِى رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّهِ

» علی قدر المقدور نمودیم. مخصوصاً من بنده حتّی الامکان در هر شبانه روزی که لااقل سه مرتبه به تقبیل آن آستان موفق بودیم ادای فرایض و نوافل را از پهلوی ستون مبارک ابی لبابه که نایب مناب ستون حنّانه است و معروف است به ستون توبه و واقعه در محاذات رأس مقدّس سرور بنی آدم، حضرت خاتم- صلّی الله علیه و آله و سلم- است نمیگذشتم. زهی سعادت و شرافت چشمی که تماشای آیین و تزیین آن رواق مطهر و اوضاع بهشتیه آن مسجد مقدس و مقرنس کاری آن را نموده باشد که روحانیت آن مقام قدس و وسعت جا و بنای آن نخستین مسجد دنیا که اصل سطح وی بغیر از حدود اربعه و جوانب چهارگانه، شامل یک صد و نود و شش[۱۹۶] ستون سنگ یکپارچه به ارتفاع شش ذرع تمام که اغلب آن اساتین مطرّز به طلا و قرب یک ذرع از زمین بالا آمده، چهار طرفش برنج اصل ریخته شده و به غیر از ضرایح ثلاثه، چندین کرور تومان سلاطین چراکسه روم برای تزیین آن فضای[در اصل: فزای] مقدس به کار بردهاند که ما به پیوسته تا یوم القیام نام خیر از ایشان در صفحه ایام باقی و برقرار است.

در بدایت تشرّف ورودمان قرب[۳۶] یک ساعت به خوبی از نظاره و تماشای آن بهشت مقام، واله و حیران بودیم؛ حیرانتر از آن

ص: ۵۲

ساعت وقتی شـدیم که تماشای گنبد مطهّر را نمودیم که با آن عظمت و وسـعت که قبّه‌های هیچ یک از ائمه عراق را به آن عظمت ندیدیم، مع هذا تمام قبّه منوّره به مینای اصل ریخته شده که مقدار قیمت و خرج آن خدا می‌داند و بس که طلیعه خضرای وی چشم را روشن و قلب را رونق می دهد.

پس در آن روز ورود همانقـدر که مسـمّای زیارت و عبودیت را در آن مکان مقـدّس که منتهای مقصود ما فقرا بود به عمل آمـد و رخصت حاصـل نمـوده، از آنجـا برای تقبیـل عتبه طـاهره ائمه اربعه بقیع- علیهم السـلام- که از مسـجد نبوی(ص) تـا آن مقـام قرب سیصـد قـدم بیش نبوده است، شـتافتیم. بـدواً به حکم قانون بـدعتی، هر نفری یک مجیـدی دادیم. بلیت اجازه زیارت همه روزه آن حجـج اربعه الهیه را دریـافت نمودیم. از ملازمین خوش عقیـدت خوش انصـاف آن بقعه گرفتم. بعـد از تشـرّف به آن بقعه منوّره و دست دادن رقّت و خشـیت بی نهـایت، پس فی‌الجمله دلی در زیـارت و گریه و زاری در آن بقعه منوّره خـالی نمودیم و آن روز را مراجعت به منزل کردیم و راحت نمودیم.

روز دیگر قبل از طلوع فجر ثانی از ذوقی که در دل بود برای فریضه صـبح، اوّل به مسجد مقدس شتافتیم و ادای فریضه نموده بعد به زیـارت تفصـیلی موفق گردیـدیم و جبهه تضـرّع منوّر سودیم از نَعَمـات عظمـای الهیه آن که بسـط قواعـد مشـروطه صـحیح عثمانیه معارضات و معاندات ظاهری بین عامه و خاصه را که از بدو رحلت حضـرت نبوت تا چند سال قبل از تقیه و اذیت‌های فوق العاده به حاج شیعه را مرتفع

ص: ۵۳

ساخت؛ بهطوری که همه کس در همه وقت آزاد و ماهـا را همه ساعت در نماز و زیارت به طریق مـذهب حنیف جعفری(ع) ابـداً معارض و مانعی نبود الّا آنکه درحین انعقاد صـفوف جماعت فرایض به واسطه کثرت مأمومین عامه درحالتی که چهار امام جماعت از چهار مـذهب عـامه فرداً فرد امامت می‌کردنـد در آن حین عموم زائرین خاصه را[۳۷] از اناث و ذکور و وضیع و شریف؛ هرچه بودند اوّل ارفاقاً، بعد عُنفاً از مسجد اخراج می‌کردند ولی غیر از هنگام انعقاد جماعت، دیگر به ظاهر ابداً تعرّضی به کسی نداشتند. این بود که ماها در همه روزه در اوّل وقت فریضه صبح به لطایف الحیل خود را وارد حرم محترم می‌نمودیم و به ادای فریضه در آن مکـان مقـدس موفق، بعـد از ادای فریضه از ترس اخراج که هنگـام جماعتشـان بود خود را در زوایای مسجد مختفی می‌داشتیم و به ادای قضای نیابتی از والدین و خود مشغول می شدیم. بعد از ادای یک صد رکعت نماز قضای یومیه آن وقت به فراغ خاطر اوّلًا نیم جزو از کلام الله مجید را در محاذات رأس مطهّر قرائت میکردم وثوابش را ایثار روح مقدّس حضـرت نبوت مینمودیم وبعد درکمال آسایش به وظایف مفصّله زیارت حضـرت ختمی مرتبت، بعد از زیارت حضـرت خاتون قیامت مشغول می‌شدیم و غالباً من بنده به نیابت مخصوصه از عموم احبّاء و اقربا و سفارش کننده‌ها زیارت خاصه به جا می‌آوردم. بعد از خدمت حضـرت رسالت، به تشرف زیارت ائمه اربعه بقیع می‌پرداختیم.

بعد از ورود به آن آستان عرش نشان و دعای ورود، اوّلًا یک زیارت مجموعه می‌خواندیم ونماز زیارت به جا می‌آوردیم. بعد

ص: ۵۴

زیارت مستقله مخصوصه جداگانه برای فرد فرد از ائمه اوّلًا زیارت حضرت امام مجتبی، رابع اصحاب کسا با نماز زیارت ادا می‌شد. بعد زیارت اوّل آل عبا حضرت سید الساجدین با نماز آن، بعد زیارت حضرت امام محمد باقر علوم النبیین با نماز آن، بعد از آن زیارت مخصوصه مأثوره امام سادس حضرت بحق ناطق جعفربن محمد بن الصادق- علیهم السلام- که تمامی چهار تن، که هر یک جانِ تمام عالم‌اند مرادف هم در میان یک ضریح نورانی فولادی مزین به ملیله‌های نقره که تخمیناً پنجاه هزار تومان خرج صنعت و نصب وی از جناب حاجی امین السلطنه ایرانی آن شده، هر یک به فاصله نیم ذرع از دیگری پهلوی هم خوابیده و انوار باهره از آن قبور اربعه طاهره علناً متصاعد از عرش اعظم تا تخوم ارض آن مکان مقدّس را فرا گرفته و فیض می‌رساندند.[۳۸] بعد یک زیارت مخصوص مقابل ضریح مقدس که وصل به دیوار طرف شرقی آن بقعه منوّره است و معروف بهضریح صدیقه است، نسبت بهخاتون قیامت با نماز زیارت بهجا آورده میشد. هرچند مرحوم مجلسی را اعتقاد این است که آنجا قبر فاطمه بنت اسد است و غلطاً به قبر فاطمه زهرا(س) اشتهار یافته است. این بودکه بعد از مسجد رسول(ص) به موجب ظنّ متآخم به علم، زیارت آن معصومه مظلومه در بیت الأحزانش که در ظَهر بقعه مطهّره ائمه اربعه قرب سی قدم فاصله واقع هست و بوی آن مخدره از آنجا علناً استشمام می‌شد به جا می‌آوردیم و بعد از آن یک زیارت مخصوصه هم به ابراهیم پسر پیغمبر(ص) که بقعه مبارکه‌اش چهل قدم فاصله در پیش روی بقعه ائمه است با زیارت حضرت عقیلکه بقعه آن

ص: ۵۵

جناب درجنب بقعه ابراهیم است عمل می‌آمد وبعد هم دعای مخصوصی در باره بانیان تزیین رواق مبارک چهار امام که فی‌الجمله ایشان را از غریبی درآوردند، به جا آورده می‌شد ولی افسوس که این مصیبت آن چهار تن معصوم که فی الحقیقه در خانه خود قرار دارند وبه آن درجه ابتذال و ذلّت و اهانت نسبت به مرقد منوّرشان به کار می‌زنند که نمی‌گذارند کسی به توسیع و تزیین آن به مانند بقاع سایر ائمه بپردازند و کذا بالنسبه به زوّارشان که اوّلًا از هر نفر یک مجیدی به عنف می‌گیرند و بعد هم اوّل غروب آفتاب درِ رواق را به روی خواص و عوام می‌بندند؛ نه شمعی، نه چراغی، نه عزاداری، مانند قبور سایر مدفونین آن مزار، غریب‌وار خوابیده‌اند.

بالجمله در آن مدت وقوف ما در آن ارض اقدس و شهر مقدّس که چهارده روز موفق بودیم همه روزه حسب المقرّر از اوّل طلوع فجر ثانی تا مغرب، علاوه ازآن که ادای فرایض یومیه را در آن مسجد منوّر غنیمت و فوز عظیم می‌دانستم، هر روزی هم یکی دویست رکعت نماز قضا[۳۹] در آن مکان مقدّس می‌گزاردیم و سه- چهار دفعه هم به زیارت حضرت رسالت(ص) و خاتون قیامت و ائمه اربعه علی التفصیل موفق می‌شدیم و از بابت تعیش هم به واسطه اعتدال آب و هوای آن ارض طیبه و اهتمام میزبان ..... ما در پذیرایی و انجام ملزومات واقدام به نظافات بسیار بر ما خوش می‌گذشت و ابداً استشمام کسالت و کدورتی نمی‌کردیم و یکی دو ساعت هم با فراغت بال به سیاحت و تماشای شهر مدینه و اهلش می‌پرداختیم.

شهر به آن مختصری که از جهات اربعه بر حسب مساحت ضربی

ص: ۵۶

یک فرسخ شرعی اصل آبادی شهر به نظر می‌آمد، چقدر ظریف و نظیف و روحانیت و دارای همه نوع نعمت، آن هم درکمال ارزانی، از برکات انفاس طاهرات شش تن معصوم، علانیه آثار نورانیت و نزول برکات در هر نقطه‌اش مشهود، در آن چند روزه قرب یک صد و پنجاه هزار نفر حاج از عامه وخاصه در وی اجتماع نمودند. تمام بوم و برزن شهر مملو از مرد و زن حاج به قسمی که اواخرها عبور از سککک و بازارها از تزاحم ناس در کمال صعوبت بود. مع هذا ابداً تفاوتی در کثرت و قلّت نعمات آن دیده نشد.

شبها را نیز موفق به انعقاد مجلس روضه حضرت سید الشهداء- ارواحنا فداه- در همان در محله سادات نخاوله می‌بودیم. از بس که اشتیاق زیارت را داشتیم، در آن چند روزه ابداً به یاد هیچ متعلقی از متعلقات دنیا نبودیم تا آن که در روز پنج شنبه، پانزدهم ذی قعده، پسران شریف مکه از برای حرکت دادن حمل نبوی و حاج مدینه با هزار سوار عرب و دو عرّاده تخت روان وارد مدینه شدند؛ آن هم با کمال شکوه و زینت و استعداد در روز شنبه هفدهم، محمل مقدّس نبوی(ص) از شام وارد مدینه گردید.

بعد از استقبال عام و اجلال تمام در حرمش جا دادند. روز دیگرش محمل عایشه با آراستگی تمام از مصر وارد شد. آن هم با کمال زینت و شکوه و جلال در حرم مسکن کرد که[۴۰] فی الحقیقه هنگام ورود حَملین و ورود پسران شریف با شرف در مدینه طیبه به واسطه آن همه تبجیلات و احترامات خلایق نسبت به ایشان و غوغای عام تماشایی بود.

ص: ۵۷

روز ششم از وقوف ما در آن خاک اطهر بود که با کمال مأیوسی رجماً بالغیب در میان کوچه به ملاقات حاجی ابراهیم نجل ارجمند حاجی امین الشریعه هیدنجی ..... نایل شدیم که در تمام راهها انتظار و نگرانی ایشان را داشتم. پس ما را به منزل دلالت کرد. به زیارت مرحوم حاجی شیخ محمد امین الشریعه فائز شدیم و خیلی خوشوقت گردیدیم. و همه ساعت به واسطه قرب جوار، با هم بودیم. ولی از آنجایی که باید قضا اسباب کار خود را تهیه نماید تا بعدها آثارش را بروز دهد، این بود که جناب حاجی امین الشریعه با پسر و همشیره‌اش حاجی ربابه خانم و جناب حاجی سید حسین قزوینی و حاجی هادی نام که رفیق و هم‌منزل بودند بدون صلاحدید رفقا در حمل مقاطعه حاجی حسین نام مکی که یکی عرب بی نام بی‌رسم بوده است واقع می‌شوند و آن عرب به ایشان وعده‌ها و نویدها می‌دهد. بیچاره مطمئن قرب ده لیره هم مال المقاطعه پیش تحویل می‌دهد. مبالغی گزاف هم صرف مخارج تهیه کجاوه و لوازم مأکولی دوازده منزل راه بین الحرمین می‌نماید. تهیه بسیار کاملی می‌بینند تا آن که در روز حرکت از مدینه سمت مکه، حمله‌دار ما جناب حاجی باشی قرب دویست لیره که یک هزار تومان متجاوز باشد، به عنوان اخوه از بابت حفظ حاج مقاطعین خود به پسران شریف که امیر حاج بودند تقدیم می‌نماید تا ما ها تحت الحفظ ایشان به سلامت بگذریم.

[۴۱] پس در روز پنج شنبه، بیست و دوم ذی قعده، پسران شریف که امارت و حکومت قافله حاج با ایشان بوده، با دو محمل شامی مصری با سه هزار عسکر مسلّح دولتی با توپ و توپخانه وقورخانه

ص: ۵۸

کامله با قرب صد هزار حاج از راه شرقی که راه بسیار سخت خطرناکِ پر وحشتِ بی‌آب باشد حرکت فرمودند و ما را نیز حرکت دادند. بنده با مرحوم حاجی ملامحمد حسین واعظ به کجاوه از قرار هر نفری یازده لیره تا روز دوازدهم ذی حجه روز ختم عمل قرار گرفتیم. یک نفر آدم مخصوص که عبارت از حکام باشد مواظب کجاوه ما بود. رفقای دیگر ما که شش نفر بودند سرنشینی شتر اختیار کردند. از قرار هر نفری ۹ لیره به شترسوار شدند.

آن شب را که لیله جمعه بیست و سوم باشد در یک فرسخی راه مدینه در احُد کنار بقعه مبارکه حضرت حمزه سید الشهدا اردو افتاد. از شکوه آن اردو و وضع نظم آن که هیچ سلطانی را اردو به آن شکوه و جلال تصور نمی‌شد، حیران ماند. یک فرسخ در یک فرسخ چادر و خیام و سراپرده کوبیده به نحوی اردو منظم که پرنده را عبور بارها ممکن نبود. وقتی که وارد شدیم دیدیم یک چادر دوازده‌خانه برای ما کوبیده و چادر خلوت هم وصل به او زده شش خیک بزرگ آب حاضر، هیزم مهیا، مشعل کوبیده، به همه جهت اسباب آسایش فراهم. شکرها گزاردیم.

ولی از طرف دیگر قرب شش هزار نفر حاج به همراهی جناب حاج سید محمد نجل ارجمند حضرت آیت الله سید کاظم طباطبایی یزدی در صبح روز جمعه ۲۳ بدون استمداد کامل از راه معروف سلطانی حرکت می‌نمایند. رؤسای اعراب حربی که از جمله[۴۲] ایشان ابن السلیم معلون بود وقرب چهارده کرور از آن اعراب مثل حشرات الأرضدر بیابان بین مکه و مدینه و شام و بیابان نجد ریخته و

ص: ۵۹

پاشیده و همیشه یاغی دولت هستند از جماعت حاج مطالبه اخوه نمودند. از هر نفری چهار لیره. حسب العاده خودشان درخواست کردند. نصفی ازجماعت حاج بدون مضایقه تسلیم کردند. جمعی دیگربه واسطه عدم اقدام پسر آقا مغرور شدند. تمکین به دادن اخوه نکردند و ندادن اخوه غنیمت خود شمردند که از جمله ایشان مرحوم حاجی شیخ محمد امین الشریعه با همراهانش بودند تا به حدی که رؤسای عرب از دوهزار نفر به هشتاد لیره هم اکتفا می‌کند. باز نمی‌دهند؛ یعنی قدری هرزگی را هم حکامها و حمله‌دارهای ایشان نمودند. لذا در هنگام حرکت، رؤسای عرب به حکام اخوه دهنده‌ها می‌سپارند که شما بعد از بستن احرام در مسجد شجره که یک فرسخی مدینه ومیقات آن راه است با حاج خود قدری عقب بمانید تا اخوه نداده ها جلو بیفتند تا ما به مقصود خود نایل شویم. این حکامها هم به آنها اطلاع ندادند. این شد که بعد از وصول به مسجد شجره و انعقاد احرام، اخوه داده‌ها، چه عقب می‌مانند و چه از راه فرعی کج می‌کنند، آن حاج که اخوه نداده بودند با کمال خاطر جمعی جلو می‌رانند.

همینکه قرب یک میدان از مسجد شجره می‌گذرند و به بغاظی(بوغاز) می‌رسند، اعراب حربی به سرشان می‌ریزند. شلیک تفنگ می‌کنند. قرب چهارصد نفر از حاج تلف می‌شوند. پانصد شتر هلاک می‌گردد. دو هزار نفر هم از فرق تا قدم چاپیده می‌شوند؛ بهطوری که به جز لباس احرام چیزی برای ایشان نمی‌ماند. حتی پسر آقا را هم یکسره لخت می‌کنند. آنانی که اخوه داده بودند؛ چه از راه فرعی چه از راه سلطانی، به سلامت گذشته، اما چه سلامتی که تا مکه هر شبی را

ص: ۶۰

از هر نفری برای کشیک و اجرت آب و لوازم دیگر حکام خوش انصاف که خوردن خون حاجی را مباح می‌دانند یک لیره می‌گرفتند تا نیم جانی در موقعش به مکه رساندند، ولی یغما شده‌ها اضطراراً با دست خالی به مدینه رجعت نمودند. (۱)

۱- گزارش سفرنامه شیخ علی در باره حمله به کاروان در مدینه، در سال ۱۳۳۰(به نقل از به سوی ام‌القری) و بالجمله رفته رفته روز بلند شد و از حرکت خبری نشد. پسران شاهد که مقوم این حمله‌دارها و این قافله بودند حاضر شدند و عذری غیرموجه آورده، رفتند به مدینه که تصفیه امور خود کنند و برگردند، الی بعد از ظهر نیامدند، جمعی را همراه ایشان فرستاد برگشتند و باز عذر غیرموجه آوردند و اظهار داشتند که شخصی راه را سد کرده در گفتگوی با او هستیم، کم‌کم شب شد و الیوم حرکت تعویق افتاد. حجاج به زمزمه و ولوله و فریاد درآمدند، لیکن لاعلاج مثل شب گذشته مشغول به مدافعه با اشرار شدند، معذلک بعضی مجروح و مقداری اموالشان را بردند، در این شب مهنا پسر شاهد با پسر مصری که راه را سد کرده بودند، مشغول مذاکره بود و در چادر ما هم آمد و خیلی صحبت شد به جایی نرسید بالأخره او رفت و مطلب در بین حمله‌دارها مطرح شد، جمعی از ایشان مطلب را اهمیت دادند که تا تصفیه امر این قبیله نشود عبور حاج مشکل است؛ جمعی خیلی تهاون به خرج دادند که خیر مطلبی نیست همه‌ساله همین اشکالات تولید و رفع می‌شود، نتیجه دست نیامد؛ صبح سه‌شنبه قافله حاج بار کرده مبلغ سی لیره هم از حمله‌دارها جمع کرده به مهنا دادند که بدهد به پسر مصری و رفع غایله را بکند و این ترتیب برحسب اقدام خود مهنا بود والا حاج از این که ثانیاً پولی بدهند چندان حرفی نداشتند، حضرت آقا مانع از دادن پول بودند به‌عنوان این‌که این فقره بدعتی می‌شود بر عابرین.

ص: ۶۱

ص: ۶۲

ص: ۶۳

[۴۳] در آنجا سه فرقه شدنـد. یک جمعی در مدینه ماندنی شدند و ابداً قابل حرکت به سـمتی نشدند. یک فرقه هم از راه ماشـین به شام از آنجا به بیروت که با کشتی به جده بروند، از این راه خود را به مکه برسانند تا از اعراب حربی مسـتخلص باشـند. آن جماعت که قرب هزار نفر می‌شدند

یک حالی در بیچاره مشاهده شد که خدایا احدی نبیند! این شد که ده لیره از جناب حاجی نقیب اسـتقراض نمودند. همین قدر شـد که عمل حـج را حسب التکلیف در موقعش طوری انجام دادنـد، اما ما هشت نفر که در حمل حاجی باشـی بودیم، از توجهات اعلی حضرت

ص: ۶۴

امام زمان- علیه السلام- و همّت جناب حاجی باشی چنان که سابقاً اشاره کردم از راه شرقی به یک خوشی به مکه آمدیم که ابداً معنای ناامنی و تشنگی که از لوازم ذاتیه آن راه بود حتی صدمات دیگر و مخارجات قهریه را تا مکه به هیچ وجه نفهمیدیم. بنده و مرحوم حاجی واعظ در کجاوه قرار داشتیم. رفقای دیگر سرنشین. یک شتر مخصوص حمل آب ما بود. شش نفر جَمّال و حکام داشتیم. وقتی که خواستیم در روز پنج شنبه ۲۴ از مدینه حرکت کنیم آن شب را فرّاشان حرم در ساعت پنج و شش از شب گذشته با چوب و تازیانه و خنجر مانند اجل در منازل سادات نخاوله به بالین چادر حاج آمده از هر نفری یک مجیدی و نیم[۴۴] گرفتند و رفتند. بالجمله پس از این که با حجاج ثمانیه به صحابت دو محمل معتبر یکی شامی و یکی مصری به امارت پسر با شرف شریف مکه وقت ظهر روز پنج شنبه ۲۲ ذی قعده از مدینه طیبه به عزم مکه مکرمه حرکت نمودیم. دوساعت مانده بود به‌غروب که‌درکنار مرقد مطهّر حضرت حمزه- علیه السلام- در صحرای احد اردو افتاد. یک فرسخ در یک فرسخ را اردو گرفت. چنان نظم اردو برقرار و کشیکچیان از تمام اطراف مواظب بودند که پرنده را عبور به اردوی حاج ممکن نبود، چه رسد به انسان.

تا صبح، مشاعلِ در دم خیام حاج، مشتعل و شلیک توپ پیاپی. هنگام رحیل شلیک توپ می‌شد. وقت سکون هم کذلک. بعد از حرکت هم مشعلچیان تا طلوع آفتاب مشعل در جلو اردو می‌کشیدند. عساکر منصوره عثمانی که قرب شش هزار قاطر سوار با شش عراده توپ شربنل و مسلسل و قورخانه از زمان رحیل تا وقوف از ابتدا تا

ص: ۶۵

انتهای اردو را که تخمیناً مسافت چهار فرسخ را ممتداً و متوالیاً داشتند مواظب بودند و به نحوی اهتمام در حفظ شؤونات حاج به واسطه توصیه امیر حاج داشتند که احدی از حکام و جمَال آدم خوار حاجی کُش که در خون خوردن حاج آنی منفک نیستند، قدرت به حرکت چشم به حاج نداشتند. چه قدر بر خصوص شخص ما در چنان معبر خطیر مهلک که در کجاوه قرار داشتیم راحت و خوش گشت. اوّلًا از صبح تا زمان نزول از شتر در میان کجاوه پرده‌دار به راحت می‌غنودیم. گاهی خواب و زمانی بیدار، لوازم اکل و شُرب همگی در کجاوه به قدر ضرورت حاضر. حکام وجلودار هم دقیقه‌ای از شتر و کجاوه غافل نبودند. در کمال اقتدار، وقت وقوف، ما را در[۴۵] جلوی چادر به آرامی از کجاوه فرود می‌آوردند و در منزل قرار می‌گرفتیم و ابداً تشویش بار احمال نداشتیم. حتی هیزم طبخ ما را هم حاضر می‌کردند و چادر مبال هم در پهلوی چادر منزل زده شده بود و دیناری هم کسی از ما مطالبه مخارج و شلتباقائیه که رسم بود نمی‌کرد.

بالجمله، آن شب را شکوه قافله و کثرت حاج بر ما چندان معلوم نشد. صبح روز جمعه ۲۳ که از احد، از راه شرقی حرکت نمودیم. آن وقت اجلال امرای قافله و امرای[دیگر] مشهود گردید. مخصوصاً تشخص امیر حاج که شخصاً به علاوه از عساکر و استعداد دولتی دو هزار سوار عرب از خودش داشت که تماماً مسلح سوار بر شتران ذلول سفید برق رفتار به طریق نظامی با طبل و مُزیک راه میرفتند و هاله‌وار اطراف حاج را داشتند. تخت روان امیر را شش قاطر می کشید و

ص: ۶۶

مزید اعتبار قافله و اطمینان آن پاشاه مصری بود که به همراه حمل امّ المؤمنین آمده و این دو محمل اسباب مصاحبت این دو رییس معتبر و عساکر عثمانی شده بودند که این همه پیرایه و اعتبار و ازدحام و اطمینان قافله را باعث همراهی آن دو حمل شده بود. به علاوه جناب حاجی ملك تجار مازندرانی عاملی به جلال و تشخص حرکت کرد که مورث افتخار تمام حاج ایرانی شد و این قافله کذایی که تقریباً از حد هزار متجاوز بودند با آن همه اسباب اعتبار در کمال آرامی و وقار به راه می‌رفتند. مع هذا از وحشت قهریه آن بیابان قفر هولناك غیر معموره بی آب سنگستان که به غیر از وحشت مغیلان چیزی به نظر نمی‌آمد. حتی پرنده دیده نمی‌شد. از ترس اعراب حربی انسان طبعاً در هراس بود. تا آن که بعد از پیمودن چهار فرسخ تمام، عصر ضیقی در یك بیابان بی‌آب افتادیم. شب را در آنجا بیتوته نمودیم. فردا بعد از طی نمودن شش فرسخ، دو ساعت مانده بود به غروب شب یکشنبه ۲۰ ذی قعده رسیدیم به منزل هجری یك قطعه سنگستان ضیق مسطح، واقعه در بین چهار کوه[۴۶] از چهار طرف که راهش منحصر بود به یك خط دره باریك پر خار و در دوازده فرسخی مدینه واقع به اردوی منصوره افتادیم در حالتی که آب قافله به کلی تمام شده بود. بعد از ورود به آن مکان چه نیکو جایی که در چنان سنگلاخی که عقل مبهوت بود قرب پنجاه چاه مصنوع آبی متوالیاً که هر یك بیست قدم با دیگری فاصله داشتند که آب بسیار صاف زلال شیرین از همه آنها می‌جوشید و بالا می‌آمد و چندان عمقی هم نداشتند. تمام اردو در عرض یك ساعت از آب مستغنی شدند و فی الواقع همه را احیاء کرد

ص: ۶۷

بلکه عمله جات قافله تهیه آب فردا تا پس فردا را هم نمودند و بر حاج در آن شب بسیار بسیار خوش گذشت.

فردا صبح که بنای حرکت بود بناگاه اعلان شد که پاشاه مصر که مواظب حمل مصری بود از دنیا رحلت کرده است. پس امیر حاج برای تجهیز و تجلیل وی قافله را در آن روز در آن مکان توقیف نمود. هرچند در حیات مشار الیه اجلال وی چندان مشهود ما نشده بود. همان قدر می‌دیدیم که در تخت روان، تحت قبه مطرّز به طلا که چهار قاطر حامل بودند نشسته ولی بعد از مماتش احترامات وی تماشایی بود. بعد از حفر قبر وقتی که بنای تغسلیش شد هزار نفر مُزیکچی اطراف نعش شلیک مزیک و مزقان آن قدر نمودند تا از تغسیل فارغ شدند و در مزیک و مزقان نوحه سرایی به ذکر لا اله الا الله، عباد الله می‌کردند. وقتی که جنازه را به طرف قبر حمل دادند با آن که از مغسل تا قبر یک صد قدم بیشتر مسافت نداشت، عده‌ای از عساکر عثمانی همه کفن پوشیده جنازه را روی دست گرفته هزار نفر از یمین هزار نفر از یسار مزیک چی‌ها هم در جلو با مزیک و مزقان، قرب یک ساعت کشید تا به قبر رساندند.

دو ساعت هم کشید تا دفن نمودند. آن قدر با مزیک و مزقان مشغول ذکر بودند تا قبر را تسویه نمودند و بعد هم بنا حاضر کرده درختهای معتبر را نجّار خرد نمود، تخته کرد قبر را بعد از مرتد کاری بقعه برای وی ساختند که تا از کار قبر و بقعه پرداخته بود برکشید. ماها به علاوه از آن همه تماشا در آن روز آن آب های زلال ملایم بی معارض تغسیل و تنظیف کامل از فرق سر تا پا نمودیم و تهیه

ص: ۶۸

ناهار و شام صحیحی نمودیم. ولی شب دیگرش را که قهراً در همان نقطه[۴۷] ماندنی شدیم با آن همه اعتبار قافله و اسباب حفظ، مع هذا تا صبح از ترس اعراب آرام نگرفتیم. ظاهراً بعضی از دزدهای چابک حربی برای دستبرد به حاج خود را به اردو در خفا نزدیک ساخته بودند. کشیکچیان اردو شب را ملتفت شدند. آن شد که تا طلوع صبح از اردوی حاج صدای شلیک تفنگ گوش فلک را کر ساخت و دزدها به مقصود نرسیدند الا آن فردا که حرکت کردیم وقت ظهری چند نفر عسکر برای پاس قافله در عقب بودند. اعراب فرصت کرده شش نفر عسکر به قتل رساندند. سه نفر هم از خودشان کشته شد. آن شب را هم که لیله دوشبنه باشد باز در یک بیابان بی‌آب افتادیم. ولی آفرین به همت حکام‌های با همّت ما که حسب التوصیه حاجی باشی نگذاشتند که صدمه بی‌آبی را ما استشمام نماییم تا آن که شب دیگر را رسیدیم به منزل معموره پرآب که مشهور به سفینه بود که در آنجا هم خوش گذرانیدم و عمله‌جات تهیه کامل از آب نمودند. به همین قیاس می‌رفتند که یک منزل بی‌آب منزل دیگر شب را به آب می‌رسید، چه بیابان‌ها طی کردیم. چه وادی‌ها را پیمودیم تا آن که صبح روز دوم ذی الحجه الحرام که درسه مرحلگی مکه و یکی از مواقیت خمسه و میقات اهل جبل و میقات ما هم در آنجا قرب دو فرسخ امتداد داشت در وادی مسلخ وی همان سر سواری تمام حاج شیعه خلع لباس کرده تماما محرم گردیدند. چه قدر لذت بردیم که به اختیار خود کفن آخرت پوشیدیم و خلع تمام تعلقات دنیا نمودیم. خدا می‌داند و ما مخصوصا این بنده، وقتی که بدن پوسیده معصیت

ص: ۶۹

پرورده را به لباس احرام زینت دادم خدایم شاهد است که به قدری لذت بردم که از لباس دامادی آن قدر لذت نبردم. پس قبل از طلوع آفتاب که هوا خیلی برودت هم داشت محرم شده لبیک گویان روانه شدیم.

حجاج سر برهنه و محرم گشاده پای لبیک گو خدای طلب کار زان حرم

نزدیک به ظهر بدن‌هامان گرم شد تا نزدیک غروب عموم قافله را از عامه و خاصه هر رنگی و فردی بدون استثناء[۴۸] از رییس و مرؤوس بدون استثناء حتی جمال و عسکر را محرم دیدیم. شب را اردو رسید به بغاظی[بوغاز] که قرب یک زرع شاه که زمین شن زار را حفر می‌کردیم آب زلال می‌جوشید و بالا می‌آمد. گویا تمام آن دره بعد از دور کردن یک پرده از ریگ، آب بود. حتی پشت چادر با حفره، آب پیدا شد که آن شب هم بعد از اشراب تمام قافله تهیه فردا و شب دیگر را هم از آب دیدند و بسیار خوش گذرانیدم. فردا معبر منحصر به همان بغاظ بود. تا رسیدیم به وادی لیمون که در منتها الیه آن بغاظ واقع شده بود و قرب دو فرسخ امتداد داشت و از آنجا تا مکه چهارده فرسخ مسافت بود، اما چه وادی لیمونی که در کمال نظارت و خضرت و آب زلال جاری قرب یک سنگ این بغل و آن بغل بغاظ جاری باغ‌های سبزی کاری و سیفی کاری و مرکبات بسیار تماشایی، چه قدر نارنج و لیمو ترش و شیرین و پرتقال موجود بود. همه جور سبزی‌های خوردنی موجود، خیلی با صفا و مرغوب بناء و ساختمان اهالی آنجا در دو طرف بالای بلندی‌ها که از سیل بهاری محفوظ ماند.

ص: ۷۰

شب را به زحمت زیاد رسیدیم. شش فرسخی مکه که آن مکان معروف بود به بئر حضرت امام حسن مجتبی– علیه السلام– که آن منزل دارای همان یک چاه فقط بود که یکی هم جز همان اعراب اطراف وفا نمی‌کرد.

دو ساعت مانده به صبح روز چهارشنبه ششم ذی الحجه اردوی حاج شبانه حرکت نمود. بعد از طی دو فرسخ که قبل از طلوع آفتاب بود رسیدیم به حدود حرم خداوندی که مانند دروازه علامت برقرار و در چهار فرسخی واقع شده که از آنجا «من دخله کان آمنا». قبل از ظهر رسیدیم به پای کوه نور که علامتی بالای کوه از گچ موجود. در یک فرسخی مکه که سواد شهر مقدس نمایان که چه حالی به ما به واسطه رسیدن سواد حرم دست داد از تحریر درست درنیاید. در آن سر جماعت استقبالیان حملَین مقدسَین که عبارت از اشراف مکه و صاحب منصبان دولتی و مشایخ عرب باشند پیدا شد، خصوصا جناب شریف که به وضعی پیدا شد[۴۹] که واقعا تماشا داشت. تا یک میدان راه از دو طرف عسکر عثمانی به ترتیب نظامی صف سلام برای حملین بسته مشغول مزیک و مزقان تا محمل‌ها آمدند و گذشتند. به جلالی آن دو حمل را وارد شهر نمودند که هیچ سلطانی را به آن جلال در ورود کسی نشان نگفته. پس وقت ناهار مرسومی دارد شهر.

درهمان ابتدای‌شهرنزدیک به قبرستان حضرت خدیجه– سلام الله علیها– در اتاق سه مرتبه که آدم های حاجی باشی در سه لیره تا آخر عمل برای ما اجاره کرده بودند ورود نمودیم. با وجودی که از اشتیاق زیارت خانه بی‌قرار بودیم مع هذا آن روز را که به حسب

ص: ۷۱

فصل، آخرهای عقرب و اوّل برج قوس بود از خستگی و گرمی هوا برای طواف روز مقدور نگردید. لاجرم شب هفتم را به دلالت حاجی عباس مطوّف در ساعت چهار از شب رفته به طواف عمره مفرده و سعی موفق گردیدیم. در ساعت شش فارغ شده آمدیم به منزل، خلع احرام کرده مُحل شدیم. مثل آن که تازه از مادر متولّد گردیده‌ایم. فردا را هم با کمال فراغت پیش از ناهار باز به دلالت مطوّف به طواف استحبابی و سعی پرداختیم. آن وقت به سیاحت و تماشای شهر و وضع و مردم آن مشغول نماز فریضه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در مسجد الحرام با نمازهای قضا موفق بود. بعد از ظهری هم باز به طواف و سعی مشغول می‌بودیم تا آن که در وقت ظهر روز جمعه هشتم رجماً بالغیب که یوم الترویه باشد حکام های ما یعنی آدم های حاجی باشی شترها و کجاوه‌ها را دم منزل ما حاضر ساختند که بسم الله! فوری بروید از آب زمزم غسل کنید و احرام حج تمتع و حجه الاسلام که میقاتش آنجاست ببندید که امشب که شب نهم به عزم عرفات باید در منی بیتوته نمایید.

لاجرم به تعجیل تمام به غسل و احرام پرداختیم. بلکه یک طواف که هفت شوط باشد با سعی بین صفا و مروه نمودیم. آمدیم در منزل را بستیم. با ملزومات چهار پنج روزه مخففاً و محرما سوار شده از مکه حرکت کردیم، آمدیم به ابطح که تا خانه یک میل مسافت دارد و یک ساعت به غروب وارد قصبه منی شدیم. اوّل حضرت شریف سراپرده زد و ورود فرمود بعد جماعت[۵۰] حاج از عامّه و خاصّه بلکه قاطبه مسلمانان مکه و اهالی تا شانزده فرسخ مانده به مکه برای

ص: ۷۲

ادای حج قِران که همه ساله بر آنها فرض است از زنانه ومردانه متواتراً و متوالیاً رسیدند. آن شب که نهم باشد در منی اجتماع نمودند، هرچند منی در بین دو کوه و دره مانند واقع و هوای بسیار کثیف دارد، اما آب زبیده خاتون که از طائف می‌رسد به عرفات و از آنجا به مشعر الحرام و از آنجا به منی، بعد می‌رسد به مکه غالب معبر را آباد کرده، خصوصاً منی را که قصبه بسیار قشنگ پرنعمتی و ساختمان‌های خیلی عالی، دکاکین زیاد از همه قسم مایحتاج دارد که هرچه لازم شود موجود است.

محل قصبه کم وسعت است، ولی از آنجا که تجاوز شد آن وقت صحرای وسیعی است که محل وقوف یک کرور حاج و یک کرور قربانی در عید اضحی است.

باری آن شب در منی بیتوته شد. صبح روز نهم حرکت به عرفات که سه فرسخ مسافت بود. دو ساعت قبل از ظهر که فصل ناهاری بود رسیدیم به صحرای عرفات در پای کوه که راه طائف از همین جا و تا قرن المنازل که میقات اهل طائف است نزدیک است. عده جماعت حاج از عامه و خاصه در آنجا مشهود می‌شود.

معاینه حسابگاه قیامت تمام حاضرین آن صحرا که چهار فرسخ در چهار فرسخ را چادر و خیام و قاعد و قائم فروگرفته، و عدد رؤس حاج به ۳۲۰ هزار تعداد شده بود، تماماً حفاه عراه بغیر از کفنی ساتر نداشتند. همه سربرهنه و پابرهنه، سرها به آسمان، دست‌ها به دعا بلند زبانها به ذکر مشغول، چشم ها گریان، دلها لرزان، فی الواقع امتثال فرمان خدایی و آثار حکم الهی و مقام قدرت نمایی و اظهار کبرئیایی

ص: ۷۳

خلّاق متعال در آنجا معلوم می‌گردد و حقیقتاً تمام جزئیات قیامت از حشر و نشر و حساب کأنّه محسوس اهل بینش می‌شود. پس هر کسی در منزل و مقام خود بعد از صرف ناهار مشغول کار تضرّع و دعا و ابتهال نزدیک به آن شد که خلاف کلّی در بین عامّه و خاصّه از بابت تعیین غُرّه ماه و بودن آن روز، روز عرفه پدید آید تا به آن درجه که حاج شیعه تا بعد از زوال نیز مردد بودند که به کوری شیطان و علی رغم .... به واسطه شهادت جمعی از متدینین شیعه رؤیت هلال را در روز جمعه تا عصری رفع خلاف شد. به جناب حجت الاسلام آقای حاجی سید محمد نجل ارجمند حضرت آیت الله آقای آقا سید کاظم طباطبایی روز عرفه بودن ثابت گردید. آن وقت حضرات شیعه متفقاً مشغول دعای روز عرفه شدند و نیت وقوف را که رکن است جزماً نمودند. و بعد از ادای[۵۱] فریضتین و اتیان به نوافل هر کسی مستغرق بحر تضرّع و ادعیه و طلب مغفرت و حاجت و راز و نیاز با معبود خود گردیدند و وقت را غنیمت شمردند وجز مأثور مشهور ازمعصوم- علیه السلام- را که فرمود: هر که در آن مکان مقدس بعد از ادای وظایف دعاهای مأثوره و شرایطش و نصب العین قرار دادن گناهان و طلب آمرزش نمودن گمان کند که دعایش مستجاب نشده است، این گمان وی از گناهان کبیره است، در حق وی به نظر آوردند تا آن که بعد از غروب آفتاب توپ حرکت حاج به سمت مشعر صدا کرد.

یک دفعه اردو به حرکت آمد تا از حدود عرفات گذشتن. دو ساعت از شب عید قربان گذشت تا آن که در ساعت چهار از شب رفته رسیدیم به مشعر الحرام که مزدلفه باشد. چادر و دستگاه را از

ص: ۷۴

عرفات به منی آوردنـد و کوبیدند؛ لذا ما در آن شب در مشـعر میان ریگ بیابان بی‌چادر وخیمه افتادیم. بعد از ادای فریضتین جزئی تعشّی به عمـل آمـد. آن وقت تهیه جمرات عقبـات منی را که تهیه‌اش از آنجـا ورود دارد، قرب هفتـاد سـنگ ریزه مخصوصه جمع نمودیم و ذخیره کردیم. بعد حضرات رفقا در فراش خواب به راحت آرمیدند. من بنده به تنهایی به احیاء لیله در چنان مکان مقدس از بـابت آن تأکیـدات اکیـده از معصـوم موفـق شـدم و وقت را در چنـان جـایی غنیمت شـمردم. به طلب حوایـج دنیـوی و اخرویه و مناجات با قاضـی الحاجات، وبعضـی از نوافل پرداختم و به این جهت وقتی که آثار نسـیم صبح شد از بابت احیاء و برهنگی تصرّفی در وجودم حـادث شـد. فوراً پیچش و درد شـکم و قولنـج و اسـهال آمـد تا انـدک زمانی به آن درجه شـدّت کرد که عرق ترس از جبینم ظـاهر شـد و از حیـات خود قطع امیـد نمودم و در میان کجاوه دسترسـی به چیزی نبود. دادرسـی به غیر از خـدا متصور نه. هم کجاوه من هم جناب حاجی واعظ یک مجسـمه محض در بی‌حالی، بدتر از من به زحمت خود را ضـبط کرده و متوسل به حضـرت امام زمان- علیه السلام- شدم.

[۵۲] با آن همه قبض و بسط و فشار درد، خودداری نمودم. سه ساعت از آفتاب روز عید سـعید اضـحی بالا آمده وارد صحرای منی شـدیم. به مجرّد نزول از کجـاوه رفقا بـدون مکث و تأمل و پرداختن برای بنـده که محتضـر بودم برای رمی عقبه که از منزل تا آنجا تخمیناً چیزی کمتر از میل مسافت

ص: ۷۵

از معالجات قابضه اقدام کردم. فوراً براء کاملی حاصل نموده، سماور و چای را به جا گذاشتم با دماغی شنگول برای رمی جمره رفتم.

از همّت امام زمان- علیه السلام- بر رفقا در آن عمل رمی که اوّل اعمال روز عید بود سبقت گزیدم. رفقا به مسجد خَیف رفتند. بنده برای احتیاط و پاس ملزومات منزل به موقف خود رجعت نمودم. بعد از ساعتی رفقا هم مجتمع شدند تا صرف مختصر ناهاری شد. صحرای به آن وسیعی از گوسفند قربانی که صبحش یک راست نایاب بود پر شد. از کرور متجاوز گوسفند به نظر آمد. فوراً هر یک از ماها یک رأس گوسفند بسیار مرغوب در سه مجیدی و یک ربع خریده قربانی نمودیم.

پس برای تبرّک یکی دو دست از گوسفند قربانی را برای تهیه خود ذخیره کردیم. عسکر عثمانی که به امر شریف مواظب قدغن اکل گوشت قربانی از حاج بود، یک دست را فهمید و گرفت. دست دیگر را به منزل رساندیم برای شب خورشت صحیحی به عمل آمد وصرف شد. بعد از قربانی تقصیر جزئی نمودیم. بعضی از حاج در همان روز به مکّه مشرّف شد و حج تمتّع را به جا آوردند. و یازدهم هم حج نساء را به اتمام رساندند، ولی ما عدّه ثمانیه آن روز از بابت خستگی در منی ماندیم.

صبح‌روز یازدهم شتر کرایه[۵۳] نمودیم. رفقا بعضی پیاده رفتند. بعضی‌هم هر دو نفر یک شتر ایاباً و ذهاباً از منی به مکه در نیم مجیدی اکثراً نمودند. من‌بنده به تنهایی یک نفر شتر در پنج قران اختیار نمودم. بعد از ورود به شهر مکه در برکه حضرت مجتبی- علیه السلام- غسل

ص: ۷۶

نمودیم. بعد وارد مسجد الحرام، اول حج تمتّع و حَجه الإسلام با شرایط آن به جا آوردیم. بعد صرف ناهار مختصری در بازار صفا کردیم. آن وقت به ادای حج نساء پرداخیم. تا دو ساعت بعد از زوال از تمام عمل فارغ شدیم. کأنّه تازه از مادر متولد شدیم. و برای توفیق به ادای چنین تکلیف بزرگ که رشته حیات باقی ماند، شکرها نمودیم و مهرها گذاردیم. گویا از ذوق در پیراهن نمی‌گنجیدیم. پس به منزل رفتیم. چای با کیفی صرف شد. لباس احرام را خلع نموده در ساروق بستیم به نیت روز آخر عمر، و لباس مرسومی پوشیدیم. به منی برای بیتوته شب دوازدهم آمدیم. دو ساعت به غروب به منی رسیدیم. فوراً حلق تمام رأس به یک قروش عرب نمودیم. موهای گندیده را در آن صحرای شریف دفن نمودیم. به نیت آن که خداوند این دولت جاوید و سعادت کلّی نصیب اولاد و احفاد ما فرماید و صحرای منی را هم گماشتگان شریف با شرف از کثافات و قاذورات و میتات آن هم اضحیه برای رفع میکروب وبا که غالباً موروث می شد از بابت حفر و دفن چنان پاک کرده بودند که ابداً اثری از هیچ عفونتی نمانده بود.

این شد که یک ساعت از لیله دوازدهم که برآمد به جهت شکرانه ... اثر مرض موحش و باد سلامت حاج بعد از آن که تمام نقاط اسلام تلگراف شد شروع به شلیک آتش بازی گردید. صفحه آسمان پر از[۵۴] کواکب حمراویه ناریه ستاره‌های آتشی به الوان مختلفه صفحه آسمان را پر ساخت. از دو طرف شلیک توپ‌های کوه افکن یکی از طرف محمل مقدس نبوّت یکی از طرف محمل مصری، زمین و زمان را چون کشتی در روی بحر موّاج به اضطراب آورد تا

ص: ۷۷

مقارن صبح ثانی چنان آتش بازی در صحرای منی شد که چشم هیچ اهل دولتی در مملکت خود ندیده بود و چشم احدی از مراقبین آن صحرا به خواب نرفت. در صبح روز دوازدهم تا رمی عقبات ثلاث که فریضه بود به عمل آمد. دو سه ساعتی از روز بالا آمد. آن وقت توپ اعلان حرکت حاج به مکه صدا کرد. فریاد الرحیل بلند شد. وقتی که بر کجاوه برآمدیم به وسط قصبه منی که اوّل عقبات بود رسیدیم. فشار تمام این سفر را در آنجا از بابت تزاحم قطار اشتران محامل و تضایق معبر فراموش نمودیم، به درجه‌ای اجتماع راکب و مرکوب سیما محامل و کجاوات اعراب متعصّب و عابرین هر طرف رسید که بدون اغراق قرب سه ساعت نجومی به علاوه از سه طریق و شکستن جهاز شتر و چوب محامل و انفصام مهار مرکوب عمّا قریب که جان لطیف جسم کثیف را از آن تضایق و تزاحم وداع گوید. تمام عابرین حیاری و سکاری نه قادر بر حرکت نه قابل بر رجعت تا آن که عساکر دولتی با هزار شکنجه و زحمت یک طرف را به قوّت قهریه مفتوح ساختند و تا نزدیک ابطح قطارها به ردیف نظامی جلو بردند. کم کم پس مانده‌ها هم به راحت از قصبه منی خارج گردیدند. آن کشاکش و تزاحم کار را در تعطیلی قافله به جایی رسانید که اهل حاج آن مسافت یک فرسخ را تا به مکه رسیدن بعضی ضیقی کشانید که آن روز بغیر از رفع خستگی و تجدید تنفّس کار دیگری از طواف و سعی ممکن نگردید.

آن شب را به راحت آرمیدیم. نماز صبح روز سیزدهم را در مسجد الحرام موفق شدیم. طواف و سعی استحبابی هم به عمل آمد.

ص: ۷۸

خصوص بنده در آن روز شرح سلامتی را با هزار شکرانه از بابت توفیق ختم عمل به توسط پست خانه دولتی که در طرف جنوب خانه مبارکه و مسجد الحرام واقع بود مشروحاً نوشته به ایران فرستادم.

[۵۵] در شب و روز چهاردهم و پانزدهم هم به علاوه از سیاحت شهر و بازارها و اقمشه و امتعه آن متواتراً و متوالیاً گاهی به طواف و سعی مستحبی و نیابت از اقارب و عشایر و احیاء و اموات و گاهی به ادای فرایض و قضا به طور اتمام در مسجد الحرام و مقام حضرت ابراهیم و حجر اس

در عصر روز پانزدهم تذکره‌ها را بر حسب قانون دولتی به قونسول ایران ارائه داشته، از هر نفری سه مجیدی و نیم بلکه تا چهار مجیدی گرفت و صحّه کشیده، بیچاره حاجی امین الشریعه دارایی به یغما داده تذکره‌هایش از دست رفته، با خواهر عورت و پسر جوان تیر خورده مجروح زمین گیر که برای یک شاهی خرج روزی معطّل و با هزار روانـدازی ده عـدد لیره عثمانی از جناب حاجی نقیب استقراض کرده با دو صد مرارت هم دو سه تذکره از حاج که بین راه تلف شده بودند به دست آورد.

قونسول بی‌انصاف با علم به احوال این گونه اشخاص یغما شده باز همان چهار مجیدی از برای صحّه مطالبه داشت. در هر صورت همان روز چهاردهم ذی الحجه اجازه حرکت حاج از اقبال بلند ماها از جانب جناب شریف صادر گردید و معاودت از راه بین الحرمین برای حملین و حاج که خیال مدینه داشتند از بابت هرزگی اعراب قدغن

ص: ۷۹

شد؛ مقرر گردید که تماماً با حملین از راه جده حرکت نمایند.

فعلی هـذا در روز شـانزدهم ذی حجه اوّلًا هر نفری نیم مجیـدی به جـای عبـاس مطوّف با هزار مرارت و توسط آدم قونسولگری که مسـلمان بـا انصـاف همـان یک نفر را دیـدیم دادیم و خلاص شـدیم. هشت نفر شتری تا جـده از قرار هر شتری چهار مجیـدی و دو قروش عثمـانی که یـک قران باشـد کرایه نموده، در صـبح شـانزدهم طواف و سـعی وداع با ادعیه مأثوره به عمل آمـد. پس نزدیک ناهاری با دلی پر حسـرت و تمنّای عودت حرکت به سمت جده تا از سواد شهر مکه که تقریباً یک فرسخ طولًا مسافت داشت خارج شدیم.[۵۶] از ظهر گذشت. هرچند تأسف بسیار به مفاد اخبار که «

الخروج منها شقاوه و المقام فیها سعاده

» به ما دست داد ولی از شرّ اهلش خلاص شدیم که فی الحقیقه با آن شرافت و جلالت و تقدّس ارض حرمین شریفین که خدا را از این دو حرم جـایی عزیزتر و نفیستر نیست خلقی اشـرّ از سـاکنین این دو حرم مشاهـده نگردیـد. واقعـاً وَ لا ـ یَزِیـدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسـاراً مصداق واقعی شد.

بـالجمله تـا از حـدود حرم که علامـت معین بود گـذشتیم، آفتـاب غروب نمود. بعـد از فریضتین ظهر و عصـر به تـاریکی شب دچار شـدیم. تا ساعت پنـج از شب رفته، گرسـنه و تشـنه به منزل بی آب خراب معروف به بحری رسـیدیم و رحل شب انداختیم. در میان خـاک و کثافـات افتـادیم. بـا آب گرم نیم شور دو سه پیـاله چـای تهیه کرده، لقمه نانی صـرف نمودیم. هر نفری یک قران هم حقّ الارض دادیم. سه ساعت به صبح مانده حرکت نمودیم. از بابت عجله و ناهمواری و

ص: ۸۰

ناهنجاری جمّالهای نانجیب نحس وقت حرکت آفتابه مس که هیجده قران قیمت داشت در آن منزل بجا گذاشتیم و رفتیم.

در جده

آن روز تا عصری دچار سواری شتر در آن هوای گرم و بیابان قفر از گرسنگی شکم‌ها به پشت چسبیده و از تشنگی و بی‌آبی لب ها تفتیده با گرد و غبار و حال پریشان وارد شهر جده شدیم. در خانه شیخ جعفر نام شافعی منزل نمودیم. وقتی که بدی آب و هوای آن شهر و خشونت مردم آنجا را دیدم اهل مکه و مدینه فراموش شد. «از دوزخیان پرس که اعراف کدام است».

حاج صنعا و یمن و حبشه و هند و زنگبار و غیره روی هم ریخته، منتظر حضور کشتی. میکروب وبایی محسوس، همه چیزش متعفّن و گران. آبش بسیار گرم و نیم شور و تلخ. مع هذا این به بهای جان. شب نوزدهم که سیزده تیرماه قدیم بود از کثرت گرما تا صبح مانند مرغ سرکنده پر و بال زدیم. از بدی آب و هوا و اهلش. به هرچه وصف کنم از هزار افزون است[۵۷] در شب هیجدهم لیله عید سعید غدیر خم از کثرت تلخی به واسطه گرمی هوا ومدمنت انحرافنداشتیم برما چه گذشت.

روز هیجدهم بیچاره حاجیامین الشریعه با حال پریشان و متعلقان به جدّه ورود نمودند. پس مُصراً بلیت کشتی اسلامبول برای ایشان در پنج لیره مأخوذ شد وایشان روانه نمودیم. حرکت خودمان از بابت اختلاف آراء رفقا به تأخیر افتاد. چهار پنج نفر از ما اتفاق نمودند که

ص: ۸۱

از راه اسلامبول معاودت نمایند. من بنده با دو نفر دیگر جداً مهیای عتبات عالیات شدیم. توفیق رفیق با فئه قلیله گردید. به مفاد کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثیرَهً حقیر بدون تردید بلیت کشتی بصره را از برای خود[و] دو نفر دیگر از قرار هر نفری شش لیره از جدّه تا بصره مأخوذ داشتم. رفقای دیگر نیز بعد از مشاهده این تصمیم ایشان نیز همّت نمودند مهیای راه بصره گردیدند تا اتحاد ماها محکم شدند دو فروند کشتی از حاج پر شد و حرکت نمود. لاجرم ما در کشتی سیم «بدری» نام محمول شدیم.

پس در روز جمعه بیست و دوم از عنایت ازلی به عزم زیارت قُباب طاهرات ائمه عراق- علیهم السلام- از منزل به نیم مجیدی کرایه، خود را به کشتی رساندیم. اما وقت خروج از شهر به بهانه تعداد رؤوس و دیدن طبیب دولتی ما را در یک سرای ضیقی معطل نموده قرب سه ساعت چنان فشاری خوردیم که نزدیک شد تلف شویم.

باری بعد از ورود به کشتی پوسیده از حال افتاده عرب که به کلّی مندرس و روی به انهدام آن هم در یک مکانی منزل نمودیم که متصل به آتش خانه و در خفگی و گرمی معاینه گرمخانه حمام های داغ شهر که جای تنفّس ممکن نبود محمول کشتی منحصر به حاج قرب سه هزار جماعت ولی تلافی بدی مکان و گرمی هوا[۵۸] را مهربانی و خوشرفتاری و مسلمانی اجزاء کشتی که چهار کاپیتان داشت نمودند. هر ساعت سرپرستی و احوال پرسی از آحاد حاج و روزی چند مرتبه طبقات کشتی را تنظیف و تبخیر ادویه معطّره مُزیل عفونات می‌نمودند. طبیب جوان حاذق مسیحی دمی هم داشت که فی

ص: ۸۲

الواقع اعـاده جان به قالب موتی می‌نمود. چنان چه مجاناً چنـد نفری که مُشـرف به موت شدنـد بعضـی از جراحت اعراب، بعضـی از اسـهال، یکی از بابت حبس بول به سهولت معالجه نمود که اسباب حیرت شد. ولی بعد از جلوس در کشتی تا قرب پانزده شبانه روز به واسـطه حـدّت گرمی هوای حجاز و بخار کشتی و بدی آب که به نوبه و میزان به هر نفری در صـبح و عصـر قرب چهار کروانکه آب شـیرین گرم می‌دادنـد. یکٔ قیامت طی کردم در این مـدت. نه به اکل و شـرب صـحیح توانستیم، نه راحت دیـدیم. در واقع مغز استخوانها گداخته گردید و دوباره رویید.

بـالجمله در روز سـیم حرکت کشتی در آن دریـای بی‌پایان عمان که به یکٔ اعتباری محیطش می‌گفتنـد که جانوران بحری از قبیل سگٔ ماهی و غیره علناً دورتا دور کشتی را داشتند و منتظر جثه آدمی بودند و آن دریا ظاهرا به اغلب نقاط عالم راه داشت.

کشتی رسـید به باب اسکندر که در میان دریا جایی بود که دو طرف آن کوههای سنگٔ بسیار قشنگٔ که گویا مصنوعی را می‌ماند و معبر منحصـر بود به وسـط آن کوهها که اگر کشتی خطی از میزان قطب خود تخطی می‌کرد دچـار کوه سـنگٔ و قطعاً متلاشـی می‌شـد که بـایستی در کمـال احتیـاط از آنجـا بگـذرد. آن هم در روز، کمـا آن که در چنـد سال قبل یکٔ فرونـد کشتی حاج وقتی خواسـتند از آن مکان بگذرند چون شب ظلمانی بود و کاپیتان هم به واسـطه کثرت شرب مخمور و بی حال، راه قطب را خطا کرد. کشتی به سنگٔ خورد. شکست. قرب هشت صد نفر غرق دریای فنا شدند. اقلّ قلیلی جان در

ص: ۸۳

بردند. لذا به همان ملاحظه دولت عثمانی در آنجا قراولخانه ساخته تا علامت باشد.

[۵۹] و مواظب‌های دولتی هم حاضر، کمال مداقّه را در حفظ سُفُن داشتند. پس در کمال احتیاط کشتی از آنجا گذشت.

در روز چهارشنبه رسید به بندر عدن متعلق به دولت انگلیس ملعون که واقعا شهر با تماشایی از دور به نظر می‌آمد. کشتی یک روز تمام در آنجا به جهت آب گیری و تهیه ذغال سنگ وقوف نمود. در بین حمل ذغال دو نفر حاج ترک در میان کوچه صفحه بالای کشتی به زیر گونی‌های ذغال ماندند. یکی فوت کرد. دیگری جان دربرد.

پس همه نوع لوازم مأکولی و مایحتاج هم از عدن به کشتی رسید. حاج راحت شدند. از جمله حصیرهای نازک الوان، جان نمازی، قرب دو زرع و یک زرع نیم از قرار هشت قروش تا شش قروشی به جهت فروش از عدن آورند. اعراب حاج، برای سوقات خیلی تهیه نمودند. وقتی که از آنجا حرکت شد تا قرب هشت شبانه روز بغیر از آب شور دریای عمان و آسمان چیزی از سواد و ساحل از هیچ طرفی مشاهده نگردید. کشتی هم بسیار سست راه و ضعیف العنصر در کمال آرامی مثل الاغ لنگ راه می‌پیمود. از بس که اسقاط بود. چاره جز مدارا نبود. زیرا که در دو سال قبل ممنوع از کار شده بود و این یکی دو سال هم به قوت رشا و تمنّا دایر بود، لذا ما یحتاج حاج باز رو به نقصان نهاد و حوصله ها هم از بابت طول مکث خیلی تنگ شد. کمال لطف الهی که مورث شکر بی‌منتها بود این بود که در این مدت آثار طوفان[مشاهده] نگردید و الّا امکان نداشت که عادتاً

ص: ۸۴

چنان کشتی، سالم بیرون رود کما آن که در مراجعت از بصره به موجب خبر تلگرافی ... انقلابی غرق آن دریای عظیم شد.

باری در روز چهاردهم جلوس ما کشتی رسید محاذات بندر عباس که متعلق به ایران ما بود و از دور تماشا کردیم. از آنجا هم بدون وقوف و معطلی گذشت تا آن که رسید به جبل السلامه که عبارت از دو قطعه کوه سنگ در وسط دریا و معبر منحصر[۶۰] به وسط آنها و آن کوهها را به مناسبت آن که هر کشتی که از طرف جده تا به آنجا خود را رسانیده عادتاً از خطرات غرق و کسر محفوظ می‌نماید، لذا آن کوهها را جبل السلامه می‌گفتند. این بود که در آن نقطه، احساس فرح و خرسندی زیادی در اجزاء کشتی شد.

فردای آن روز که یوم ششم محرم بود، کشتی رسید به بندرگاه لنگه که شهر بسیار ظریفی واقعه در طرف جنوبی دریا، مردم آن تماماً شیعی مذهب و فارسی زبان. شهرش از مضافات فارس، متعلق به ایران، قرب یک صد نفر حاج برای آنجا از کشتی خارج شدند. عادتاً از لنگه، غالب لوازم و ضروریات معایشه حاج را وارد می‌ساختند، ولی در آن که اوقات از بابت اشتغال به عزاداری سرور شهیدان، کسی از اهل شهر اقدام به فروش چیزی نکرد. وقت عصری کشتی از آنجا حرکت نمود.

پس در روز شانزدهم جلوس ما که شنبه هشتم محرم باشد کشتی رسید محاذات زبیر که یک قصبه ظریفی از دور به نظر می‌آمد و متعلق به دولت عثمانی بود و خیلی از حاج عرب در اینجا خارج شدند. این زمان از بابت تمام شدن ملزومات و نرسیدن یَدَل ما یتحلّل

ص: ۸۵

از بندرات از برای همه چیز بسیار به حاج سخت شد تا به حدّی که فریاد واجوعا از اکثری بلند گردید و مِن الاتفاق کشتی هم شب راه را خطا رفت و در میان دریا حیران بود تا آن که با هزار ترس و لاحول و کشمکش رسید به دو فرسخی بندر بحرین که در آنجا هم بغتتاً از بابت مد و جزر آب کشتی به گل نشست. پس قرب یک صد و پنجاه نفر در آنجا از ترس پیاده شدند و به بحرین رفتند و خلاص شدند.

کشتی هم تا دو ساعت از روز دوشنبه تاسوعا بالاـ آمده مثل الاغ پیر در وحل[گِل] فرومانده حرکت نمی کرد و مقارن آن حال طبیب دولتی هم از بحرین آمد. حاج را ملاحظه کرد و اجازه حرکت داد و رفت. بعد از اندکی از الطاف الهیه کشتی به قوّت قهریه بخاریه به راه افتاد. از آن که مکث در کشتی از جده تا آنجا برخلاف عادت بیست روز کشیده بود تمام لوازم زندگی هم تمام شده بود. آب گرم شیرین بی‌مایه هم به پیمانه می‌رسید.[۶۱] گوشت گوسفند به حقه‌ای یک تومان خریده می‌شد. ذغال هر حقه سه قران به حاج بیچاره فروخته می گردید. و قس علی هذا فعلل و تفعلل. و کذا تبدیل و تطهیر هم غیر ممکن. چرک و شپش سرتاپای مخلوق را فرو گرفته. حال تصور شود که بر حاج بیچاره که با همه این احوال دسترس به جایی ابداً ندارد چه خواهد گذشت. طوری صعوبت حال و پریشانی حواس و انقلاب احوال به آحاد ناس احاطه کرده بود که با آن غیرت تشیع و محبّت مکنونی و عصبیت فطریه ایام عاشورا یکسر وظایفش از نظرها محو شد. احدی به یاد عزاداری نیفتاد مگر آن که چند نفر حاج انزلچی این بنده را دعوت کرده، محض تیمّن و تبرّک در صفحه بالای کشتی

ص: ۸۶

چهار پنج مجلس موفق به روضه خوانی گردیدم و چهار پنج مجلس هم به خواهش رفیق شـفیق خودمان جناب حاجی سـید جلیل به موجب نذری که کرده بودند مشغول شد. تا آن که در شب عاشورا یک انقلاب حال قهری در اهل کشتی حادث گردید. مخصوصاً جماعت اعراب و سینه زدن و مرثیه خوانـدن کشتی را به اضـطراب آوردنـد و از اثر عاشورا آن شب دریا هم انقلابی پیدا کرد، ولی زود آرام شد.

فردا که روز سه شـنبه عاشورا باشـد کشتی رسـید محاذات بنـدر بوشـهر که بایستی حتماً لوازم حاج از آنجا برسـد. آن روز هم چون شهر را بالتمام بسته و توقیف کرده، مشـغول لوازم مصـیب داری بودنـد با آن که کشتی تا عصـری هم معطل ماند ابداً اثری از شـهر نشـد. این مسأله مزیـد احتیاج و اضـطراب حاج گردیـد. دیگر احدی دارای هیچ اقل ما یقنع نبود، ناچار به جبر اجباری تا آن که لیله چهارشـنبه بـاز دایم کشـتی حرکت کرد. در روزش که روز بیسـتم جلـوس مـا در آن کشـتی نحس بود رسـید به شـطّ العرب به آب شیرین.

وقـتی که وارد شـط شـدیم از بـابت خضـرت و نظـارت و تماشـای دو طرف شـط و گوارایی آب وهوای خوش، صـدمه بی چیزی و اضـطراب به کلی مرفوع گردیـد. جان تازه[۶۲] حاصـل شـد. صـدمه کشتی و خسـتگی و کسـالت و غصه بی‌چیزی از بابت تماشای اطراف شـط که معـاینه در صـفا و طراوت و سبزی در آن فصـل چله زمسـتان مثـل بحبوحه فصل بهار بود فراموش شـد بلکه تماشای شامات و اسلامبول را هم پوشانید و این شعر به خاطرم رسید ودر آن هنگام خواندنم:

عسی الکرب الذی أمسیت فیه یکون ورائه فرح ق-- ریب

ص: ۸۷

بگذرد این روزگار تلختراز زهر بار دیگر روزگار چون شکر آید

پس در روز پنج شنبه کشتی رسید به محاذات معموره که مشهور بود به مقام علی- علیه السلام- که در طرف شرقی شط واقع بود که مسجد آن حضرت آثارش در آنجا باقی بود. پس کشتی تا وقت ظهر توقف نمود. طبیب عثمانی آمد. تمام حاج را ملاحظه کرد و حکم به صحّت مزاج ایشان کرد. ولی از بابت قانون دولتی که رسماً معاینه جماعت حاج در آن مکان مدّت ده شبانه روز قرنطینه می‌ماندند. به این عنوان محض کمال احتیاط است و چهار ساعت نجومی ما را در آن مکان توقیف و ملبوس ما را بخور دادند. بعضی از اجزاء رنود عثمانی خواستند یک پول شلتاقی از حاج بگیرند. چنان چه در اول وهله به عنوان این که باید هر نفری نیم لیره بدهیم تا بدون معطلی و قرنطینه در جهاز عثمانی برای رفتن بغداد بنشینند. وبعضی از حاج ساده لوح مثل اهل مازندران و گیلان هم دادند، ولی ماها و بقیه ابداً مهره به طاس ایشان نینداختیم و در جهاز عرب هم که کشتی یک مرتبه در فراخور شط بود از قرار هر نفری دو مجیدی تا بغداد نشستیم. و همه قسم لوازم معیشت از بصره در کمال گرانی تهیه گردید. جناب حاجی نقیب و دو نفر از رفقا مباشر تحصیل آن شدند. حتی یک جلد خرما به قیمت خیلی سهل خریدند که خیلی به درد ماها دوا کرد. ولی هنگام خروج از کشتی اوّل برای رفتن به قرنطینه خانه از بس که حوصله‌ها ضیق شده بود در هنگام خروج چه بگویم که چه شد و تزاحم حاج نزدیک به آن رسید که در دم معبر کشتی جمعی پایمال شوند.

[۶۳] حتی بنده که رفقا جلو رفته بودند، من یک دست خورجین

ص: ۸۸

و یک دست بسته رختخواب با مشک آب و کوزه همین که به دم معبر رسیدم جماعت حاج اتراک بی باک چنان فشاری به من آوردند که مُغمی علیه روی زمین افتادم. یک وقت به خود آمدم که نه خورجین دیدم نه بسته رختخواب. پس خورجین را به زحمت یافتم ولی بسته رختخواب که عبا و لباده هم در او پیچیده بود و به طناب بسته شده بود مفقود ماند. هرچه معطل شدم و تفحّص نمودم نیافتم و احدی هم به داد من نمی‌رسید. یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخیه را مشاهده کردم. مأیوسانه به قایق نشستم. وقتی که به قایق نشستم در ساحل مقام علی- علیه السلام- پیاده شدم. همین که قایق خالی شد، پس بسته رختخواب را در ته قایق پیدا کردم که معلوم شد از کوس کوس جماعت در دم کشتی قهرا به قایق افتاده بود. شکر خدا را نمودم.

بعداز جلوس به‌جهاز عثمانی دونفر از رفقا از ما تخلّف کردند در جهاز دیگر نشسته دیگر خبری از آنها نیافتم تا به کاظمین- علیهما السلام- ایشان را سالم دیدم. حرکت مان در کشتی جهاز عثمانی از بصره برای بغداد یک وضع دیگری بود. اوّلًا این کشتی برای خصوص شط ساخته شده بود. دارای یک آتش خانه و محتوی هر یک مرتبه آن هم بی روپوش منازل حاج منحصر در آن صفحه غیر مسقّف، هر یک اتاق مختصری در مرتبه سفلی که او را قمره می‌گفتند. جمعی از متشخّصین در آنجا منزل کردند. یک اتاق در صفحه بالا داشت که منزل کاپیتان بود. طبقه سُفلی مسکون نبود. تمام حاج در همان صفحه بالا قرار گرفته چون جهاز جای تحمل بار را به ظاهر نداشت، لذا دو جهاز یک طبقه دیگر که هر یک قابل حمله یک صد خروار بار بود

ص: ۸۹

در یمین و یسار این کشتی بسته و وصل بوده که به قوه آتش خانه این کشتی و حرکت او، آن دو هم حرکت می‌کردند. در واقع پیرایه این جهاز بودند و تمام[۶۴] شطّ را جمعا ره می‌پیمودند و به کمال احتیاط کشتی را می‌برد که مبادا به وحل فرو رود چنان چه دو سه دفعه اتفاق افتاد که با زحمت زیاد کشتی را خلاص نمودند. در بدو جلوس ما در این جهاز مخفّف یکی دو سه لیموی بسیار درشت خوردم. پس از بابت برودت هوا وغلبه رطوبت کشتی فوراً مبتلاـ به اسهال سخت شدم. یک شبانه روز تمام قوای مرا به تحلیل برد. چیزی از حیاتم نماند. عاقبت به امداد الهی انار شیرین و تریاک رفعش نمود.

روز دوشنبه شانزدهم محرم کشتی دو سه جا قدری وقوف نمود. لیله سه شنبه هفدهم رسید به قصبه عماره. تا نزدیک سحر در آنجا توقف کرد. اعراب هرزه برای وسیله سرقت که عادت داشتند در آن نیمه شب که اغلبی از اهل کشتی در خواب بودند، قدری نان و گوشت وارد کشتی برای فروش نمودند، ولی بحمدالله که دستبردی نکردند. بعد از سحر کشتی راهی شد. فصل نهاری رسید به قصبه کریت.

شب چهارشنبه هیجدهم رسید به قریه معروفه به غرب علی. در آنجا هم تهیه لوازم حاج به قدر ضرورت شد. در همان نواحی روز را می‌آمدیم که زنانه ایلات اعراب بدوی نمک زیادی برای فروش در کنار شط به نزدیک کشتی رساندند. از قرار هر یک من شاه ما، یک قروش. ظاهرا حاج اعراب خیلی مشتری شد. یک نفر از حاج ترک که از حال آن زنانه مسبوق بود از میان بارکش جهاز دست رسانید.

ص: ۹۰

یک سبد نمک در یک قروش از یکی از زنانه گرفت، نمک را خالی کرد. ظرفش بدون پول نمک به کنار شط برای صاحبش انداخت. ضعیفه برای آن یک قروش که مقصود حاجی تماشا و سیاحت دادن ماها بود تا یک فرسخ راه در لب شط میان خار و خسک دوید. گاهی کلوخ تمام لب شط را با دست و دندان کند و بر سر تمام حاج ریخت. گاهی به قدر دو زرع از زمین می‌جهید و می‌رقصید. گاهی ..... گاهی شتم می‌کرد. حاجی هم ابداً اعتنا به او نداشت. دیگران هم تماشا می‌کردند. عاقبت عبای ساتر عورت خود را بالا ـ زد و بنا کرد به مکشفه العوره شدن و موی زهار کندن و به طرف حاجی انداختن. آن وقت حاجی قروش را پرت کرد به سمت او تا راحت شدیم. حال ببینید که رذالت و نانجیبی اعراب تا به چه مرتبه است. آن وقت یقین می‌شود که اعراب صحرای کربلا تماما از این جنس‌اند. (۱)[۶۵] مقارن آن حال هوا به درجه‌ای سرد شد که نزدیک شد که از شدّت سرما در جهاز تلف شویم. علاوه از بابت نابصیرتی در اهمال مأکول و امساک رفقا در چنان سرما به کلی بی‌خوردنی ماندیم و دسترسی به جایی پیدا نکردیم که لاعلاج یک شب تا فردا بی‌غذا صرف کردیم تا آن که مقارن طلوع فجر لیله شنبه بیست و هفتم محرم رسیدیم به بندر بغداد تا روز روشن شد. بعد از فریضه صبح فوراً از کشتی خارج در غفه‌ای[پوستینی: برای عبور از روی آب که به جای پل استفاده می شود.] از قرار هر نفری یک قران ایران قرار گرفتیم.

وقت طلوع آفتاب وارد گمرک‌خانه بغداد جدید، از گمرکچی

۱- کلمه اخیر حدسی است.

ص: ۹۱

تذکره احمال را بدون مایه و زحمت گرفتیم. از آنجا وارد بغداد قدیم شدیم. فایتون حاضر بود. هر نفری ربع مجیدی دادیم به توسط فایتون دو ساعت از آفتاب روز بیست و هشتم[محرم] بالا آمد، صحیحاً و سالماً وارد مشهد مقدس امامین همامین حضرت کاظمین- علیهما وعلی آبائهما السلام- شدیم. تذکره‌های ما را میزبان ما حاجی عبود نام در بغداد به صحّت قنسول رسانید و ما را راحت کرد ولی از سرما خشکیده بودیم. همین قدر که در کاروانسرای حاجی حسین نام نزدیک حرم مطهّر رحل انداختیم. بعد از صرف مختصر چای بلاتأمل به حمام شتافتیم. تنظیف کامل و غسل زیارت به عمل آمد. رفع خستگی شد. از نیل این سعادت و مشاهده وفوری نعمت و طراوت شهر گویا دوباره از قبر و قیامت به دنیا عودت نموده‌ایم. رفع تمام لطمات و صدمات شد.

دو سجده شکرانه در اوّل بجا آوردیم. بعد به زیارت مرقدَین منوّرَین با کمال آرزو و شوق موفق گردیدیم. بعد از تکمیل زیارت در دو شبانه روز و تصفیه قلوب و تحصیل سعادت، پس در شب دوشنبه بیست و سوم محرم به توسط عربانه از قرار هر نفری یک مجیدی مخففاً روانه ارض مقدّسه کربلا شدیم. چند طغری پاکت سفارشی روانه و طی نمودیم به این نشانه که چار[پار] را در بین راه چاپیدند، یکی از آن پاکتها هم به جایش نرسید.

یک ساعت مانده به شب یکشنبه ۲۴ وارد کربلا- گردیدیم، بلا-مهلت جای دوستان خالی با همان خستگی و غبار راه به موجب فرمایش خودشان به تقبیل آستان مقدس حسینی و حضرت

ص: ۹۲

ابوالفضل- علیهما السلام- مشرّف، منزل را در کاروانسرای حاجی علیخان دو سه روز دیگر حرکت به نجف اشراف، در آنجا هم به آرزو رسیدیم. مراجعت به کربلا مجددا هم در عرض چند روز زیارت کامل حاصل.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا ثَانیاً و ثالثاً و ارْزُقْ أحیانا بحقّ الحُسَین- علیه السلام-.

بقیه احوال مراجعت مستغنی از شرح است.

تحریراً فی خامس شهر شعبان من شهور ۱۳۳۲ ق.

ص: ۹۳

تفصیل سفر مکه معظمه

اشاره

- زادها الله شرفا-

نوشته

میرزا محمود خان مدیر الدوله

به کوشش

رسول جعفریان

ص: ۹۴

ص: ۹۵

مقدمه

نویسنده این سفرنامه میرزا محمود خان مدیر الدوله وزیر لشکر برادر میرزا احمد خان مشیر السلطنه است است که فرد اخیر از رجال مشهور دولت قاجاری، وزیر داخله، عدلیه و مالیه بود. اما نویسنده ما سالها در آذربایجان مشغول کار بوده و از این حیث مورد اعتماد مظفرالدین شاه بوده است. در تهران از همان سال ۱۳۱۴ که سال نخست سلطنت مظفرالدین شاه است تولیت آستانه قدس رضوی به وی سپرده شده و بعدها وزیر لشکر شده است.
آنچه در ذیل در باره وی خواهد آمد تقریبا همه برگرفته از مرآت الوقایع مظفری است که اشارات قابل توجهی به وی از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۲ دارد. بر اساس نخستین اطلاع موجود در این کتاب، مدیر الدوله در ذی حجه سال ۱۳۱۴ تولیت آستان مقدسه شده است. ملک المورخین نوشته است: جناب میرزا محمود خان مدیر الدوله که از وزرای دیندار و خداترس و درست و امین و خیر خواه ملت و دولت است به تولیت آستانه مقدسه

ص: ۹۶

رضویه سلام الله علی ساکنها مفتخر شد(مرآت الوقایع:(چاپ میراث مکتوب، ۱۳۸۶) ص ۸۵). همو نوشته است است: در ماه جمادی الثانیه ۱۳۱۵ جناب میرزا محمود خان مـدیر الـدوله متولی باشـی آسـتان مقـدس که از وزرای دیندار وخداترس مملکت ایران است، خـدماتی شایان به تولیت جلیله نموده از جمله مبالغی آسـتانه مقدسه قرض پیدا کرده بود. مدیر الدوله خرج را با دخل برابر کرده ... گفتند مدیر الدوله در آن سال دوازده هزار تومان حق التولیه خود را تقدیم مخارجات آستانه متبرکه نمود(مرآت: ۱۲۶).

بنـا به نوشـته ملک المورخین وی در عشـر سوم صـفر ۱۳۱۸ ق به وزارت کشـور منسـوب شـده و این به پیشـنهاد اتابـک اعظم بوده است(مرآت الوقایع: ۵۷۸).

از مقدمه همین سـفرنامه بر می‌آید که وی در هنگام آغاز سفر وزیر لشکر بوده است اما شگفت آن است که عبدالحسین خان ملک المورخین نوشـته است: در شـهر اول ذی حجه ۱۳۲۲ مـدیر الدوله وزیر لشـکر از وزارت لشـکر معزول شد. با این که میان نوکرهای شاه مرد درست و دینـدار و خـدا ترس می‌باشـد و هیچ خلافی هم از او سـر نزده(مرآت الوقایع: ۷۴۰). این تاریـخ، درست زمانی که است مدیر الدوله در حج بسر می‌برد. بنابرین باید اشتباهی برای ملک المورخین رخ داده باشد. بسا این

ص: ۹۷

مربوط به سال بعد باشد. همو در وقایع سال ۱۳۲۰ نوشته است: در عشر آخر رمضان پس از آن که امین الدوله از وزارت وظایف و اوقاف استعفا کرد شاه شغل او را به حاجی مدیر الدوله داد(مرآت الوقایع: ۷۸۲).

نویسنده در این سفرنامه، از پسرش ثقه السلطنه یاد کرده و ملک المورخین هم ذیل رخدادهای سال ۱۳۲۰ نوشته است: ثقه السلطنه بن حاجی مدیر الدوله وزیر وظایف واوقاف به نیابت وظایف و اوقاف و استیفای وظایف سربلند شد(مرآت الوقایع: ۹۰۸). شاید پسر دیگر او مشیر نظام باشد که باز به نوشته ملک المورخین در عشر دوم ذی قعده ۱۳۱۷ لشکر نویس باشی آذربایجان شده است.(مرآت: ۴۹۶). اعزاز الدوله هم فرزند دیگر او بوده که در پایان با اشاره به مستقبلین از او یاد کرده است.

بدین ترتیب آشکار شود که نویسنده از چهره‌های برجسته پایتخت بوده است. خود افزون بر اشاراتی که در ابتدای سفرنامه و انتها در دید و بازدید علما و سیاسیون مهم پایتخت از جمله شیخ فضل الله نوری از خود دارد، نامه ای هم از مظفرالدین شاه در پایان سفرنامه در باره سوغاتی که برای فرستاده آورده است. در این یادداشت شاه چنین می‌نویسد:

مدیر الدوله! عریضه شما را ملاحظه نمودیم. ان شاءالله

ص: ۹۸

حج شما قبول و دعاهایی که می دانم قبلاـ به ما کرده‌اید مقبول است. حقیقتاً جای شما در این مدت در حضور خالی بود. ثقه السلطنه و اعزاز الدوله در غیاب شما خوب خدمت می کردند. کمال رضایت را از خدمات آنها داریم. به شما هم کمال التفات را داریم. اشیایی که به رسم سوغات فرستاده بود رسید. بسیار مستحسن و پسندیده افتاد. شهر صفر المظفر ۱۳۲۲

این سفرنامه

سفرنامه حاضر در ادامه حرکت سفرنامه نویسی حج در دوره قاجاری است که توسط یکی دیگر از صاحب منصبان این دولت نوشته شده و مسیر او نیز درست مانند غالب افرادی که این زمان از تهران به حج رفته اند، از طریق شمال ایران به سمت دریای سیاه و از آنجا به استانبول و اسکندریه و کانال سوئز و سپس جده و بازگشت از همان طریق بوده است. این سفرنامه به تفصیل سفرنامه های مفصل این دوره مانند فرهاد میرزا، امین الدوله، میرزا عبدالحسین خان افشار و ... نیست اما به رغم اختصار حاوی نکات جالبی در باره مسیر راه و حرمین است.

نسخه ای از این سفرنامه در ۱۷ صفحه به شماره ۳۸۹۹ در کتابخانه ملک نگهداری شده و در فهرست آن کتابخانه

ص: ۹۹

(ج ۳، ص ۳۶۶) معرفی شده است. نسخه اندکی بد خط و تصویری که در اختیار بنده قرار گرفت کم رنگ و رو بود. به همین جهت کلماتی ناخوانا ماند.

این سفر در شعبان ۱۳۲۱ قمری آغاز شده و تا صفر ۱۳۲۲ به طول انجامیده است.

تاریخ پایان سفرنامه اول شهر صفر المظفر ۱۳۲۳(شاید: ۱۳۲۲) است که علی القاعده یا باید سال مذکور ۱۳۲۳ باشد یا اگر در ۱۳۲۲ است باید اول آن نه بلکه دست کم پس از روز پنجم باشد که روز ورود او به طهران است.

کار مقابله این سفرنامه و سفرنامه مرجانی با همکاری سرکار خانم سعیده خاوری به پایان رسید. با اظهار سپاس از ایشان، امیدوارم انتشار این اثر نیز گامی دیگر در نشر ادبیات حج در زبان پارسی باشد.

رسول جعفریان

۱۵ محرم ۱۴۲۹

ص: ۱۰۰

ص: ۱۰۱

[۲۲ شعبان ۱۳۲۱: آماده حرکت از تهران]

روز پنجشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم، توشقان ئیل ۱۳۲۱ برای مرخّصی شرفیاب خاک پای مقدّس اعلی حضرت همایون ظلّ اللهی- ارواحنا فداه- گردیده، پس از بذل مراحم و تفقّدات کامله و تقبیل خاک پای همایون خسروانه، به اتاق نظام رفته، درحالتیکه عموم جنابان لشکرنویسان عظامحضور داشتند. جناب نعیمالسلطنه منشی باشی، اداره وزارت لشکر، دستخط آفتاب نمطکه بر حسب استدعای خود این بنده برای نیابت وزارت لشکر خطاب بهحضرت اشرف والا سپهسالار اعظم به افتخار جناب جلالتمآب فرزند ثقه السلطنه شرف حضور یافته بود، قرائت نمود و کلیه لشکر نویسان فخام، اظهار کمالِ رضامندی از خودِ این بنده حضوراً نمودند و سبب محوّل شدن نیابت وزارت لشکر به عهده جناب ثقه السلطنه زاید آنچه اظهار مسرّت کردند وبعد از صرف نهار از اتاق نظام با لشکر نویسان وداع نموده، به منزل مراجعت شد.

ص: ۱۰۲

[روز جمعه ۲۳ شهر شعبان: خداحافظی]

صبح جناب فضایل و فواضل نصاب، مجتهد الزمانی، آقای حاج شیخ عبدالنبی به دیدن تشریف آورده وداع فرموده، دعای مسافرت به گوش‌های این بنده خوانده، تشریف بردند. بعد از رفتن ایشان به کالسکه سوار شده، به زیارت حضرت شاهزاده عبدالعظیم- علیه التحیه و التسلیم- مشرّف شده، وداع کرده و از حضرت احدیت در آن بقعه متبرّکه و مَضجع مقدّس از خداوند تبارک و تعالی مسألت نمود که ادراک فیضِ آن سفر بزرگ به صحّت و سلامت نموده، صحیحاً سالماً معاودت کند و از آنجا به منزل جناب مستطاب اجلِّ اکرمِ افخم، آقای مشیر السلطنه، وزیر مالیه و خزانه به عنوان نقل مکان آمده، نهار آنجا صرف شد و از حُسن اتفاق نوبه و تبی که روز قبل عارض مزاج ایشان شده و عرق کرده بودند دیگر آن روز جمعه بحمدالله نوبه نیامد و حالت بهبودی برای ایشان به حصول پیوست و نگرانی خاطر این بنده که اقصی الغایه بود، مبدّل به فراغت گردید و از این حیثیت، شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد و آن شب را در خانه‌های ایشان اقامت نموده، روز شنبه هم همانجا مانده، به رفع نواقص اسبابِ سفر اقدام شد.

عصر شنبه جناب فضایل و فواضل نصاب ثقه‌الاسلام آقای آقاسید ریحان‌الله- سلّمه الله- تشریف آوردند. جناب مستطاب اجلّ آقای بحرینی- سلّمه الله- به نیم ساعت بعد تشریف ارزانی داشته، بعد از صرف چای و غیره، هر دو این آقایان محترم دعای مسافرت خوانده تشریف بردند.

ص: ۱۰۳

پس از آن، جناب افاضل و افادت نصاب حجه الاسلام آقای حاج شیخ فضلالله مجتهد مازندرانی- سلّمه الله- تشریف آورده، به قدر یـک ساعت نشسـته، برخاسـته و دعای عزیمت سـفر نیز ایشان لطف فرمودنـد به گوش‌های بنـده خواندنـد و با ایشان نیز وداع نموده تشریف بردند.

بعـد، نواب شـاهزاده دارا و جناب جلالتمآب مقتـدر السـطنه و جناب جلالتمآب حاجی صـدر الـدوله و جنابان حاجی رفیع الـدوله و آصف السلطان و عین الدوله و بصیر همایون آمدند. آنها نیز وداع نموده رفتند.

[۲] چون دو دسـتگاه کالسـکه و چاپاری از دارالخلافه الی رشت اجاره شـده به وعـده روز شـنبه، رییس راه شوسه پیغام داده بود که جمعی دیگر هم مثل جنابان مجدالدوله و مشـیر الملک برای روز یکشنبه از راه رشت می باید بروند و سفیر دولت ... (۱) هم بعد از آن می باید از همین راه مر

یقولون انّ الموت صعب و لکن مفارقه الأحباب أصعب

۱- جای یک کلمه در اصل سفید است.

ص: ۱۰۴

[صبح یکشنبه ۲۵: ورود به قزوین]

از شهاب آباد حرکت کرده، عصر دوشنبه ۲۶ به قزوین وارد شده، در عمارات دیوان‌ها که جناب جلالتمآب، میرزا صالح خان سالار اکرم حاکم و پذیرایی نمودند[مستقر شدیم].

جناب مستطاب اجلّ مجد الدوله ایلخانی قاجار که دو ساعت قبل از بنده وارد قزوین شده و تمدّد اعصابی نموده بودند، بعد از ملاقات ایشان عازم به طرف رشت شدند. این بنده هر شب را در یکی از آن عمارات، چون نواب علیه حرمه السلطنه همراه بودند، اقامت کرده در ساعت هشت از شب گذشته، کالسکه‌ها و گاری چاپاری را که کرایه شده بود حاضر نموده، عازم به طرف رشت گردیدم و در مدت پنج شبانه روز از منازل مفصّل له گذشته، شب جمعه سلخ شهر شعبان وارد رشت شد. اما در راهها تا درّه ملاعلی چندان صعوبتی نداشت.

بیونک: چهار فرسخ- از بیونک به بیک کندی: دو فرسخ- از بیک کندی به نورباشی چایی: دو فرسخ- از نورباشی چایی به درّه ملاعلی: دو فرسخ- از درّه ملاعلی به پاچنار: دو فرسخ- از پاچنار به بالابالا: دو فرسخ- از بالابالا به منجیل: دو فرسخ- از منجیل به رودبار: دو فرسخ- از رودبار به رستم آباد: دو فرسخ- از رودبار به امامزاده هاشم: دو فرسخ- از امامزاده هاشم به کدوم: دو فرسخ- از کدوم به رشت: پنج فرسخ.

ولی از درّه ملّاعلی که به پاچنار و بالا بالا و منجیل و رودبار که

ص: ۱۰۵

تماماً درّه و کناره‌های رودخانه منجیل بود، با آن که راه‌ها شوسه و اغلب طرف پردگاههای[پرتگاه‌های] راه، به قدر سه چارک ارتفاع و چهار ذرع عرض با سنگ و آهک و گچ، دیوار کشیده‌اند که مال و آدم و کالسکه و گاری پرد[پرت] نشود. مع هذا زهره انسان آب می‌شد، از تصوّر دیدن آن که مبادا شخص فرد[پرت] شود.

[۳] امّا از آنجا که فضل خداوند شامل حال بندگان می‌باشد از خطرات عظیمه حفظ می‌فرماید. در رشت حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد افخم الدوله شاهنشاه زاده اعظم عضد السلطان- دامت شوکته الوالا- هنگام ورود بنده به رشت کالسکه و یدک و چند نفر از معاریف عمله‌جاتشان را به استق

مختصراً یک ساعت و نیم از شب گذشته به خانه جناب حاجی سید رضی وارد شدیم. فردای آن روز[حاکم] ایالت[ظ] رشت یک طاقه شال کشمیری مرحمت فرموده، به عنوان تبریک ایفاد و التفات فرموده بودند. به آورنده ده عدد اشرفی داده شد. روز بعد از ورود، خودم شرفیاب حضور مبارکشان شدم. کمال تفقّد و مرحمت مبذول داشتند. یک ساعت خدمتشان بوده، یک پیاله چای صرف و مستظهراً

ص: ۱۰۶

از خدمتشان مرخص گردیده، به منزل مراجعت شد؛ ولی در همان شبانه روزی که در منزل حاج مشار الیه اقامت داشتم، محرمانه از او و از عمید السلطنه و سالار، تحقیقات سلوک و رفتار حضرت شاهزاده معظم که استفسار شد، خیلی خوب از خود حضرت والا و اجزاءشان تعریف و تمجید و دعاگویی به ذات مقدس همایون ملوکانه- ارواحنا فداه- مینمودند. خداوند ان‌شاءالله تعالی روز به روز بر عمر و استقامت وجود مسعود این پادشاه رؤوف مهربان- ارواحنا فداه- بیفزاید که عموم اهالی ایران در ظلّ ظلیلشان مرفّهُ‌الحال روزگار بگذرانند.

[اول رمضان: در رشت]

بالجمله، دو شب و یک روز میهمان حاجی سید رضی بوده، روز شنبه غرّه رمضان از رشت با کالسکه حاج مشارالیه حرکت نموده، به پیر بازار رفتم، در حالتی که جنابان عمیدالسلطنه و سالار بدرقه آمده، به مرداب نشسته شد. عمیدالسلطنه را از همانجا وداع نموده، مراجعت کرد ولی سالار به همراه بود الی انزلی.

در انزلی به فاصله نیم ساعت که مکث شد کشتی تجارتی حاضر گردیده، با سالار هم وداع نموده، او به انزلی رفته و بنده با جناب اجل مجد الدوله و اتباع طرفین در کشتی، متوکّلًا علی الله نشسته روانه شدیم.

دریا شب و روز اوّل عیبی نداشت و از دهنه بیتلاطم گذشت، ولی از آستارا به بعد که سه ساعت به غروب مانده حرکت نمودیم از

ص: ۱۰۷

محاذی لنکران، دریا بنای تلاطم گذاشت و خود بنده حالم به هم خورد، لکن استفراغ ننمودم اما جمیع اعضایم غرق عرق شده بیحال افتاده بودم. همراهانم تماماً افتاده و متصل قی میکردند.

مختصراً دو شب در دریا بودیم. صبح روز سیم رمضان شد، مرده بیجان به بادکوبه قبل از ظهر رسیدیم. یک شب و دو روز در مهمانخانه آنجا با کمال تنفّر اقامت شد. بعد از ظهر[۴] روز سه شنبه، ۴ رمضان به ماشین‌خانه بادکوبه رفته، در صورتیکه جناب اجلّ مشیر الملک وزیر مختار بطرزبوغ[پطرزبورگ] برای راه انداختن با قونسول‌های بادکوبه و تفلیس حاضر شده بودند.

بلیت از بادکوبه الی باطوم گرفته با حضرات وداع کرده به درجه ... (۱) راه آهن، خود و حرمه السلطنه و افخم السلطنه و یک خدمتکار زنانه نشسته و ما بقی نوکر و آدم دو نفر در نمره دوم نشسته و حاجی بشیر خان و دو نفری که در نمره ۳ که حاجی تقی و حاجی ابراهیم آشپز باشند، نشسته از دو ساعت به غروب مانده سه شنبه ۴ رمضان الی چهار ساعت از شب پنجشنبه ۶ گذشته وارد باطوم شدیم که در سی ساعت از بادکوبه به باطوم طی این مسافت گردید. بعد از ورود به باطوم قونسول آنجا حاضر شده چون عیال همراه بود، دیگر در میهمانخانه اقامت نکرده، به منزل مشهدی علی اکبر ترک رفته، اقامت نمودیم.

جناب مجد الدوله در همان میهمانخانه ماندند. عصر پنجشنبه به دیدن بنده تشریف آوردند. صبح پنج شنبه قونسول باطوم آمده،

۱- دو کلمه ناخوانا شاید:[نمره اول]

ص: ۱۰۸

تذکرهها به ایشان داده شد که بدهند قونسول روس و عثمانی قول کشیده، امضا نمایند. دوازده منات برای امضای کارگزاران دولت عثمانی به تصدیق جناب میرزا آقا خان قونسول باطوم داده شد.

در باطوم درخت چای بسیار است. از حیثیت آبادی شهر باطوم از بادکوبه کمتر وبادکوبه به آنجا رجحان دارد. به حمام باطوم رفتم، خیلی پاکیزه و منظّف می‌باشد. چهار منات به حمامی و یک منات به درشکه در ذهاب راه حمام داده شد. قونسول برای شام به منزل خودش دعوت نمود. عذر خواستم. جناب مجدالدوله رفتند. معهذا یک مجموعه شام در ساعت چهار از شب گذشته، از منزل قونسول فرستاده بودند، در حالتیکه خود ما شام صرف نموده بودیم. قونسول از اهل خراسان است که به باطوم مأمور شده.

جناب مجد الدوله بعد از دو شب اقامت در باطوم به کشتی تجارتی سوار شده از برای طرابوزن و سامسوم رفتند که هفت روزه به اسلامبول برسند. به قونسول باطوم یک طاقه شال شیروانی که سی تومان ابتیاع شده، به عنوان ارمغان فرستاده شد.

[۱۲ رمضان: حرکت از باطوم]

در باطوم هفت روز اقامت شده، عصر چهارشنبه، ۱۲ رمضان به کشتی فرانسوی نشسته، قونسول هم به کشتی برای راه انداختن آمده. قریب به غروب با ایشان وداع نموده به باطوم رفتند و کشتی حرکت نموده، از اوّل شب الی صبح به طرابوزن رسیدیم.

آن روز را الی عصر کشتی در کنار طرابوزن ایستاد. بارهایی که

ص: ۱۰۹

به طرابوزن می‌بایست برود با قایق‌ها حمل کردند و از طرابوزن آنچه می بایست بارگیری کنند نیز آورده، داده، شش ساعت از شب پنج شنبه گذشته، کشتی حرکت نمود، الی صبح به اسکله کراسوم، که شهری از خاك عثمانی است، ایستاده و از کراسوم قایق‌های متعدده آمده، آنچه به آنجا حمل شدنی بود بردند.

در باطوم بعد از سوار شدن به کشتی، دیدم مشهدی محمد آقای صرّاف با برادر وبرادرزاده‌اش در همین کشتی میباشند. جناب حاجی سید محمد قزوینی مشهور به مستجاب الدعوه نیز با ایشان آمده‌اند. از این فقره که لامحاله شخص عالمی در این کشتی همزبان و مونس گردید زاید آنچه خشنودی حاصل گردید، ولی از جهت آنکه شخص حکیمی مسیحی با عیال و دو نفر بچه‌اش در کشتی، همسایه اتاق مسکونی بنده واقع شده و یک نفر از بچه‌اش گریه و بی‌آرامی می‌نماید خیلی سخت می گذرد و از طرفی خوف کشتی این شعر حافظ به نظرم آمد:

شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین حائل

ك-- جا دانند حال ما سبکبالان ساحلها

در کراسوم وقتی که کشتی لنگر انداخته[۵] و آفتاب طلوع نموده بود، پس از خوانـدن و قرائت جزوی از کلام الله مجید، تفصیل از باطوم الی کراسوم تحریر شد تا بعد ازاین، چه پیشآید؛

«اللّهُمَّ اجعَل عَوَاقِبَ امُورنَا خَیراً بِمُحَمَّد صَلَّیالله عَلَیهِ وَآلِهِ

». روز جمعه، ۱۴ رمضان به روم، که یکی از اسکله‌هاست، آمدیم تا عصر کشتی لنگر انداخته، قریب به غروب حرکت نموده الی ساعت

ص: ۱۱۰

سه از شب پنج شنبه گذشته به گونیا وارد شده، نیز در اینجا الی عصر کشتی ایستاد و در آنجا نیز بارگیری نموده، شبانه از آنجا حرکت نمود.

[ورود به اسلامبول]

مجملًا اینکه: شش شبانه روز بر روی دریای قرادانگیز بوده، صبح بیستم شهر رمضان به دهنه اسلامبول، که قریب چهار فرسنگ الی شهر اسلامبول مسافت دارد وارد شدیم. در طی این مسافت دو طرف آبادی و عماراتی که همه به یکدیگر وصل و فاصله نداشت، دیده شد که در هیچجا مشاهده نشده بود. بعد به اسکله که رسید هنوز پیاده نشده بود که از جانب جناب مستطاب اجلّ پرنس ارفع الدوله، سفیر کبیر، دو نفر صاحب منصب که یکی از آنها قونسول بود که برای پیاده شدن و بردن بارها و دادن گمرک حاضر شده بودند؛ پس از نیم ساعت خود جناب سفیر با جناب مستطاب اجلّ مجد الدوله که سه روز قبل از بنده وارد شده بودند به کشتی آمدند، به قدر یک ربع در کشتی به واسطه پیاده شدن سایر اشخاصی که از زوّار و غیره در کشتی بودند، مکث نموده بعد به اتفاق ایشان به منزل سفارتی رفته، یک پیاله چای صرف شده، به منزلی که قریب دو هزار قدم به سفارت خانه مسافت دارد و برای بنده اجاره کرده؛ یعنی تعیین نموده بودند، رفتم.

همان روز عصرش، جناب مجدالدوله برای خرید سوار راه آهن شده بونیه رفتند وبا بنده قرار دادند که الی آخر ماه رمضان مراجعت

ص: ۱۱۱

خواهند نمود. من هم چون خیالم قصد اقامه و روزه گرفتن بود، با ایشان قرار دادم که خواهم ماند و از روز ۲۱ رمضان روزه گرفتم. جناب سفیر کبیر عصر همان روز که به منزل آمدم یک سینی شیرینی به عنوان تبریک و فردای آن نیز یک دوری سرشیر و سه قوطی عسل سفید بسیار خوب فرستاد و عصر هم خودشان به دیدن آمدند و لازمه پذیرایی به عمل آوردند. بنده هم یک فرد قالیچه ابریشمی اعلا که شصت- هفتاد تومان قیمت آن بود با یک طاقه شال شروانی که چهل- پنجاه تومان ابتیاع شده بود به رسم ارمغان برای ایشان فرستادم.

سه شب بعد از ورود، جنابِ سفیر به سفارتخانه برای افطار دعوت نمود. در آن شب شیخ الاسلام لنکران میهمان بود؛ ما بقی، اجزای خود سفارت بودند و امین خاقان هم میهمان بود. روز ۲۵ رمضان هم سفیر اعلام نموده بود که در سفارت حاضر شده متفقاً به مسجد ایاصوفی در حالتی که نماز جماعت می‌خواندند و وقت نماز عصرشان بود، رفتیم. چه طُرفه مسجدی و چه بنای عالی که تماماً از سنگ سماق بنا شده، پنجاه- شصت ستون سنگ سماق داشت که چهل ذرع قد هر یک بود و پس از نماز هر گوشه جماعتی نشسته، قرآن تلاوت می نمودند.

پس از تماشای آن مسجد،[به] مسجد سلطان احمد که از ابنیه اجداد سلطان عثمانی بود، آن هم بنای بسیار عالی بود، رفتم. در مراجعت چون جمعی از وکلای دولت عثمانی را که وزیر دول خارجه و وزیر اوقاف و پسر شیخ الاسلام عثمانی و غیره و غیره را برای افطار دعوت نموده بودند و مرا هم دعوت کرده بودند، نیز به

ص: ۱۱۲

سفارتخانه دعوت کرده، افطار سرشیر مفصّلی تهیه کرده بودند و تا ساعت سه از شب گذشته در سفارتخانه بوده و سفیر مرا به ایشان و ایشان را به بنده یک یک معرفی نمودند. در ساعت سه مراجعت به منزل شد.

در شب بیست و چهارم رمضان هم برادر حاجی محمد اسماعیل مغازه‌چی طهران بنده را با جمعی از معارف تجار با جناب سفیر برای افطار در منزل خودش دعوت نموده بود. نیز آن شب هم در آنجا با سفیر صرف افطار شده، سه ساعت از شب گذشته به منزل مراجعت شد جناب سفیر در یکی از این لیالی که با ایشان بودیم اظهار کردند که تجار آذربایجانی از شما با این لفظ[ظ] عموما[۶] اظهار رضامندی غیاباً نمودند که فلانی در چهل سال که متصدّی خدمات عمده دولتی در آذربایجان بود بهطوری رفتار نمود که احدی از اعلی و ادنی از ایشان نرنجید. با کمال حسن سلوک با عامه مردم رفتار نمود وبعد از این اظهارات، خواهش آنها این شدکه چون حاجی شیخ محسن خان، سفیر مقیم اسلامبول، درحال حیات خودش چند فرد شعر به خط خودش از مرثیه محتشم نوشته و در آنجا در تکیه خان والده که تجار آذربایجانی و غیره در ایام تعزیه‌داری حضرت خامس آل عبا- علیه آلاف التحیه و الثناء- نصب می‌نمایند. اگر فلانی از آن کتیبه‌های اشعار محتشم که به خط خود نوشته‌اند یا همه آن یا بعض آنها را بدهند که در آن ایام در خان والده نصب کنیم، خیلی باعث ترویج شرع مبین و مایه تشکر و امتنان ماها و اجر اخروی برای خود فلانی خواهد شد.

ص: ۱۱۳

جواب دادم در این فقرهکه مسبوق نبودم و الّا بهقدر ده- دوازده از آن اشعار به نقد در طهران موجود داشتم. اگر می دانستم میآوردم. ان شاءالله عهد می کنم که اگر از این سفر صحیح و سالم و دلخوش به طهران مراجعت نمودم آنچه موجود دارم از آنهاییکه نقل شده می‌فرستم؛ بقیه را هم ان شاءالله میدهم نقل نموده و طلا و روغن زده و تخته چسبانده، می‌فرستم که در خان والده از خطوط اهل ایران این یادگار برای دعاگویی دولت ایران و یادگاری از بنده بماند.

چون تا عید رمضان در اسلامبول اقامت شده بود، جناب سفیر اصرار نمودند که مجلس سلام عید سلطان عثمانی را خیلی باشکوه منعقد می‌نمایند. بهتر این است که این مجلس را ببینید و به آن جهت خود سفیر صورت به وزیر تشریفات داده بودند که از باب عالی اذن حاصل بشود که شش نفر از نوکرهای معتبر دولت علیه ایران که خودشان با پسر وبستگانشان باشند، بیایند.

[حضور در مجلس سلامِ سلطان عثمانی]

زمان انعقاد مجلس سلام در بالاخانه‌های مجلس که سفرای خارجه می‌نشینند، آنها هم آمده وضع سلام اینجا را تماشا کنند، اذن داده بودند. به این جهت بنده و جناب مجدالدوله و هر یک با دو نفر پسر و برادر جناب مجدالدوله و امین خاقان هم که جزو حاج به اسلامبول آمده بود، در آن بالاخانه به راهنمایی سفیر قبل از انعقاد سلام رفتیم. سفرای خارجه هم هر یک با مادام خودشان در آنجا آمده بودند. قریب یک صد نفر در آنجا مجمّع شده بود. میز بزرگی از

ص: ۱۱۴

شیرینی و میوه‌آلات و چای و غیره حاضر نموده بودند. پس از دو ساعت که پنج ساعت از روز گذشته بود، سلطان با لباس ماهوت سیاه ساده با قراره نظامی ساده در کمر بسته، به مجلس وارد شدند که فوراً چند دسته موزیک که در بالاخانه مقابل سلطان بود، سلام زدند.

بعد از سلام، خود سلطان دست رو به آسمان بلند نموده، دعایی خواندند و به طرف یمین تختی که از نیمکت قدری بزرگتر بود، مثل آنکه روی صندلی بنشینند جلوس نموده، ابتداءاً صدر اعظم و وزرا، که ارباب قلم بودند، آمدند بهوضع خودشان، هر یک سه-چهار دفعه تمنّا نمودند و کم کم نزدیک شده، دامن پالتو نظامی سلطان را تقبیل کردند. یک یک همینطور به همین وضع هی آمده، تمنّا نموده و بوسیدند دامن سلطان را، رفتند.

پس از آن، بنای آمدن وزیر جنگ و سرداران و امرای تومان و غیره شد. قریب دو هزار نفر همینطور به ترتیب، به ردیف با لباس نظامی ... (۱) قداره هر یک آمدند و زمانیکه بنای آمدن اهل نظام شد سلطان از طرف یمین همان نیمکت برخاسته به طرف یسار تخت جلوس کردند و در پهلوی تخت در طرف یسار شخصی با لباس نظامی ایستاده و رشه در دست داشت که سر آن شبیه ... (۲) دست بود و ریشه داشت. پس از تمنا، آن وقت نزدیک آن شخص حامل رفته، آن را می‌بوسیدند و بهطور قهقهرا مراجعت، در دور مجلس سلام میایستادند.

۱- یک کلمه ناخوانا.

۲- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۱۱۵

قریب دو هزار نفر اینطور آمدند. بعد ازآن منشیان ونویسندگان بهمین ترتیب آمدند. از آن به بعد، بنای آمدن علما شد. دو نفر از آنها که آمدند، سلطان از روی نیمکت برخاست و ایستاد. آنها دستشان را بلند نمودند، مثل قنوت چیزی خواندند. سلطان هم با ایشان همان طور چیزی خواندند.

بعد آنها رفتند و علمای متوسط آمدند و سلطان باز نشست و آنها با حمایل انداخته، هی یک یک آمدند، به همان ترتیب اهل نظام و غیره لوازم تمنا بهجا می‌آوردند و می‌رفتند و مجلس ختم شد.

همینکه سلطان برخاست موزکانچیان یک دفعه سلام زدند و اهل‌نظام‌وغیره، که همه در اطراف مجلس چهار- پنج صفه ایستاده بودند، یک دفعه صدا به «سلطان ساق اولسون» بلند نمودند و سلطان رفتند.

هنوز ماها از بالاخانه پایین نیامده بودیم، وزیر تشریفات نایب خودش را[۷] فرستاد از جانب سلطان نسبت به بنده و جناب مجدالدوله اظهار تفقّد فرموده بودند. ماها هم بهطوریکه مقتضی بود جوابی متشکّرانه دادیم. در مراجعت باز سفیر ما را به سفارتخانه دولتی برده، چای و ناهار در آنجا صرف شده، جناب مجدالدوله برای خریدن ... به مغازه‌ها رفتند و بنده برای ادای نماز و دعاگویی به پادشاه، به درگاه حضرت رب العزّه ارزقنی، عجز و نیاز[کذا] مراجعت منزل نمودم و مشغول آن شدم.

[۴ شوال]

چهار روز از ماه شوال گذشته، جناب سفیر برای دیدن شاگردان

ص: ۱۱۶

معلّم خانه اسلامبول و امتحان آنها دعوت به معلم خانه نموده بودند، به مدرسه رفته، حقیقتاً متعلّمین خیلی خوب امتحان دادند ... (۱) فارسی و درس عربی و زبان فرانسه و جغرافیا می‌خوانند وچند نفری هم از شاگردانکه یتیم و بی‌بضاعت هستند، آنها هم چند نفر به نجاری وچندی خیاطی وچند نفر بهکفشدوزی مشغول بودندکه چیزی نمیگذرد هریک استاد کامل خواهند بودکه ازحرفه خودشان گذرانشان بهنحو اکمل میگذرد. بنده و جناب مجدالدوله، هر یک پنجاه تومان به جهت اعانه شاگردهای مدرسه نقد دادیم و مراجعت نمودیم.

[۹ شوال: حرکت به طرف اسکندریه]

نهم شهر شوال از اسلامبول با کشتی پستی حرکت نموده به طرف اسکندریه. زمان حرکت تلگرافی به جناب اجل مشیر السلطنه نمودم که بدانند از اسلامبول حرکت نمودیم.

یک روز قبل از حرکت به جهتِ رفتن، در مجلس عمومی سفارت که قرب چهار صد نفر مدعوّ دعوت نموده بودند، حاضر و بعد رفتیم به صرف خوراکی. (۲) استکان شربت آبلیمویی داده، خورده شد. شب تبی عارضگردید، با خوردن کنه کنه و امساک فی الجمله عرق نموده، بهتر شده، شکر حضرت ربّ العزّه به تقدیم آمد.

صبح چهارشنبه، نهم شوال که بنای حرکت کشتی بود، به دعوت جناب سفیر به سفارتخانه رفته با ایشان الی لب دریا آمدم. طرّاده که

۱- به اندازه یک کلمه سفید.

۲- خوراکی حدسی است. شاید: فواکه

ص: ۱۱۷

مخصوصاً مال سفیر بود حاضر نموده بودند. با ایشان به طراده نشسته قریب یک میدان بُعد کشتی بود، رفتیم و آنجا به کشتی رفتیم با سفیر.

جناب اجل، مجدالدوله، شب چهارشنبه به کشتی رفته، اقامت نموده بودند که صبح آن روز با سفیر بنده رفتم. بعد از نیم ساعتی هم ایشان در کشتی اقامت نمودند، دو جعبه شیرینی یکی برای بنده و دیگری جهت جناب مجدالدوله با آدم‌های خودشان به کشتی آوردند. حقیقتاً کمال مهربانی را به عمل آوردند. حتی خانه‌هایی که در اسلامبول معین نموده بودند، کرایه آن، که هشتاد تومان بود، خودشان داده بودند. بنده هم دیدم این زحمت فوق العاده بود و هر قدر اصرار شد کرایه را نگذاشتند خودمان بدهیم. بنده هم در کشتی همان چهل تومان که حصّه کرایه خانه بنده می‌شد به آدم‌های جناب سفیر، که در اقامت اسلامبول زحمت کشیده بودند، به توسط سید روضه خوان ایشان دادم. بعد ایشان رفتند و کشتی قریب به ظهر حرکت به طرف اسکندریه نمود.

[پنج شنبه ۱۱ شوال: ازمیر]

آن روز و شب پنج شنبه الی یک ساعت از روز پنج شنبه یازدهم شوال گذشته که کشتی در حرکت بود، به شهر ازمیر رسیدیم. کشتی برای دادن مختصر باری که داشت در اسکله ازمیر ایستاد. شهر بسیار قشنگی از دور مشاهده شد. جناب مجدالدوله از کشتی پیاده شده، برای تماشای ازمیر رفتند. بنده چون در این سفر همّی به جز زیارت قبر حضرت رسول- صلّی الله علیه وآله- و ائمه بقیع- سلام الله علیهم

ص: ۱۱۸

اجمعین- و زیارت مکه معظّمه در نظر نبود و نمی‌باشد، پیاده نشده. این افراد به خاطرم آمد:

گفت معشوقی به عاشق کی فتی ت-- و به غربت دیده‌ای چون شهرها

پس کدامین شهر زانها خوشتر است گفت آن شهری که در وی دلبر است

ان شاء الله خداوند تفضّل فرماید و توفیق بدهد که آن فیوضات عظما درک بشود. دیدن این شـهرهای دنیوی چه فایده بر آن مترتب خواهد بود. به این جهت ابداً میل به پیاده شدن هم ننمودم.

از ازمیر باقلای تازه آورده بودند. دو حقه ابتیاع شد، از قرار حقه شهر از او پانصد دینار. چون درین فصل زمستان باقلای تازه، تازگی داشت. یک ساعت به غروب مانده شب جمعه از مقابل ازمیر حرکت نموده، صبح جمعه دو ساعت از آفتاب گذشته به یکی از شهر یونان که مسمّی به بریه بود، کشتی رسیده، محاذی آن کشتی ایستاده، بعد از نیم ساعت صدای چند عدد شلیک توپ[شنیده] شد. استفسار نمودم. گفتند: زن پادشاه یونان به اینجا تازه با کشتی آمده بود. جهت تشریفات ورود او شلیک نمودند. شهر بسیار قشنگ خوبی به نظر آمد.

مجموعاً از اسلامبول به اسکندریه چهار شب و پنج روز[۸] بر روی آب بودیم. چهار- پنج ساعت قبل از پیاده شدن از کشتی، دریا تلاطمی نمود. اما الحمد لله زود ساکت شد. جناب مجد الدوله رفتند به میهمانخانه ارامنه، و لکن من به واسطه آن که میهمانخانه‌ها خیلی نجس بود، از بابت آنکه خدمتکار مسلمان ابداً به هم نمی‌رسید و می‌بایست الجاءً غذای آنها خورده، به این جهت در خانه مسلمانی به روزی چهار تومان کرایه نموده رفتم.

ص: ۱۱۹

[اسکندریه]

در این شهرِ اسکندریه نخل خرما به عمل آمده، از شدّت پشه هیچ خواب و راحت ممکن نشد. در اسکندریه قبر منوّر جابر بن عبدالله انصاری- علیه الرحمه- در نیم فرسخی خود شهر اسکندریه واقع است. گنبد و بارگاهی و مسجدی؛ خدیو قدیم مصر که پدر این خدیو باشد ساخته و بنا نموده. به راهنمایی مشهدی محمدعلی تاجر رشتی به کالسکه نشسته به زیارت آن بزرگوار رفتم.

اسکندریه شهر معتبری است. عمارات و ابنیه عالیه بسیار دارد. بندر بزرگی می‌باشد. کشتیهای متعدد به اینجا می‌آید و از چهار هزار کالسکه و درشکه بیشتر شبانه روز در آن حرکت می نماید. خیابان متعدد نظیف دارد که اغلب با سنگ تراشیده ومابقی شوسه می‌باشد. از حیثیت پاکی و تمیزی به اسلامبول ترجیح دارد. ساخلو آن از سرباز و پلیس انگلیس است. سکنه آن با آنکه انگلیس و غیره است، هر یک به زبان خودشان تکلم می‌نمایند، ولی اهالی خود اسکندریه به زبان عربی حرف می‌زنند. واگون و بارکش‌های بسیار علی الاتصال از صبح الی هشت ساعت از شب گذشته در حرکت هستند.

جناب مجدالدوله یک روز بعد از ورود آمدند، با بنده وداع نموده، چهار- پنج روزه به مصر رفتند که در سوئیس[سوئز] یا ینبوع به بنده برسند. این طور مذکور داشتند که نذر نموده‌اند برای قبر مالک اشتر که در مصر است بدهم گنبد و بارگاه بسازند، به آنجا می‌روم که به توسط تاجری پول و دستور العمل داده، پس از آن به ینبوع بیایم. ولی بنده چون در مصر کاری نداشتم و خیال سیاحت در نظر، دراین

ص: ۱۲۰

سفر نبود، به جز زیارت، به مصر نرفتم. در همین اسکندریه با راه آهن به سوئیس[سوئز] ان شاءالله تعالی خواهم رفت.

قبور حضرت لقمان و اسکندر ذوالقرنین ودانیال، درهمین اسکندریه استکه بر سر قبور آنها فاتحه خوانده شد؛ قبوری نیز در پهلوی همین مقابر، در جای علی‌حِدِه بود بهموجب تفصیل ذیلکه برای تماشا رفتم، قبور هر یک با سنگ مرمر بسته شده:

والده طوسون(دختر محمدعلی پاشا)- همسر ایضاً- خودِ طوسون پاشا- سعید پاشا- والده سعید پاشا- برادر ایضا- همشیره ایضاً- محمدعلی. برای هریک به وضع علیحده لوحی از مرمر به خط جلیِ نستعلیق و نسخ کنده بودند. معلوم شد از توابع عثمانی بودند. جایی در اسکندریه که چهار سال است مذکور نمودند، در زیرکوهی پیدا شده که از صد پله متجاوز، بهطور گشتن و گردیدن. زمان رفتن به پایین می‌خورد که پله های هر یک، یک چارک کمتر است و برای روشنایی بعد از پیدا شدن در هرگردش چراغ لیترلیک گذاشته‌اند که مستحفظین آن می‌پیچاند روشن می شود، ولی از قدیم دو نفس کش از سنگها تراشیده‌اند؛ مثل تنوره خیلی بزرگ است که هم پایین روشنایی بدهد و هم هوا از آنها داخل بشود که شخص بتواند تنفّس نماید و پله‌هایی دورادور آن نفس‌کش‌ها تراشیده‌اند که با آن پایین می‌رود.

در آن زیر عمارتی بزرگ از همان کوه تراشیده‌اند که ستون‌های سنگی متعدد دارد. بنده تا هشتاد پله رفتم. کوه وهوای آن، مرا گرفت و از بدنم بنای ریختن عرق گذاشت. دیگر نتوانستم به زیر

ص: ۱۲۱

آن کوه و ده بیست پله دیگر را بروم. همان مستحفظ باز چراغ لیترلیک آن زیر را دست زده روشن نمود. از همان دور دیده، مراجعت کردم، ولی افخم السلطنه روز قبل رفته دیده بود مفصّلًا.

دو آنتیک خانه متصل به هم[۹] در جای علیحِدِه دارد که آدمهای مرده روغن زده، از سالیانِ دراز در تابوت سنگی گذاشته‌اند که کفن‌های آنها پوسیده نشده، مرد، زن، بچه و غیره در آنجا بود. سکه‌های قدیمی بسیار از سلاطین روی زمین نیز آنجا جمع نموده‌اند.

[حرکت از اسکندریه]

یک روز قبل از حرکت از اسکندریه، پاشا و محافظ نویس به دیدن آمد. خیلی اظهار مهربانی نمود. روز یکشنبه ۲۱ شوال از اسکندریه الی سوئیس، در ده ساعت طی مسافت نموده شد. در ساعت ورود، قونسول آمده، دیدن کرده و تلگرافیکه قونسول مصر به خواهش جناب مجدالدوله به قونسول سوئیس کرده و استفسار حرکت بنده را از آنجا نموده بودند، به من نمود. جواب داده شد که ان شاءالله پنج شنبه ۲۵، در همانجا با کشتی حرکت خواهد شد به طرف ینبوع. اگر شما امروز و فردا تشریف بیاورید، متفقاً به ینبوع خواهیم رفت.

یک قبضه طپانچه رولور که در اتاق نمره اوّل راه آهن و دو عدد چتر که اقامت نموده بودیم، سهواً افخم السلطنه در آفیس راه آهن در وسط راه گذاشته، مانده بودند. تلگرافاً به مصر اطلاع داده شده بودکه با ... (۱) کارخانه درآنجا مانده و شمندفری به مصر رفته، از عجله که در

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۱۲۲

آفیس شمندفر در وسط راه سوئیس نمودند همانجا مانده، پس از سه ساعت هنوز وارد سوئیس نشده آورده در سوئیس به من فوری تحویل داده انعامی به آوردنـده داده تحویل نمودند. پنج روز در سوئیس اقامت شده، ۶ لیره صاحب خانه در سوئیس گرفته ۳۱ لیره برای بلیت کشتی الی جده داده شد. بعد از سوار شدن به کشتی، که از اوّل شب حرکت نمود، صبحِ آن یک ساعت از روز گذشته بود که به طور سینا رسیدیم.

حکیم وغیره از طور سینا آمده، اهل کشتی را دیدند و به قدر یک ساعت نشسته رفتند. باز کشتی حرکت نمود.

مختصراً چهار روز و سه شب کشتی به حرکت بود تا به ینبوع رسید، ولی در شب آخر دریا بنای موج و تلاطم گذاشت. از اوّل شب الی صبح، مثل اینکه خداونـد تفضّل فرمود که پس از دو ساعت از روز گذشـته قریب به ینبوع، قـدری آرام گرفت و بحمـدالله به سلامت از کشتی پیاده شده، به قایق نشسته، به قدر یک میدان در قایق بوده، به ینبوع وارد شدیم.

در لب دریا میرزا اسـماعیل خان قونسول ینبوع ایسـتاد، مرا به منزل خود برده، دو پیاله چای صـرف شده، به منزلی که روزی دو لیره کرایه آن بود، آمده نشسته، شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد.

یک ساعت از شب گذشـته، مفخم السـلطنه، قونسول جـدّه که برای مراقبت حال حجاج در مکه خواهـد آمد، به دیدن آمده، فردای آنهم جناب مجدالدوله با قونسول جده و امین خاقان و مشـهدی محمد آقای صرّاف آمده، دیدن نموده، رفتند. مشهدی محمد آقا و امین

ص: ۱۲۳

خاقان که با ما به مدینه آمدنی بودند، در ینبوع اقامت نمودند وقونسول با کشتی عازم جده شد. یک لنگه یخدان با اسبابهای زیادیکه دیگر به کار هوای عربستان نمی‌آمد، با رضای قونسول، به حاجی نقی نام سپرده شد که در مراجعت در جدّه تحویل بدهد تا مشیت الهی چه باشد.

از اتفاقات روزگار این است که کشتی که بعد از هفت- هشت روز حرکت ماها از اسلامبول، که جناب مستعان السلطنه ناظم خلوت و مشهدی محمد آقای صرّاف و برادر زاده او و جناب حاجی سید محمد قزوینی در آن نشسته بودند، هنوز خیلی از اسلامبول دور نشده بودند، کشتیِ دیگر مصادف با آن کشتی که حضرات نشسته بودند شده، بههم خورده و خوردن آن کشتی به این کشتی باعث این گردید که این کشتی حامل جناب مستعان السلطنه و سایرین شکسته ولی خداوند تفضّل فرموده که در آن بین، کشتیِ دیگر رسیده، اهالی اینکشتی شکسته را به زودی حمل نموده، ولی به قرار تقریر امین خاقان و مشهدی محمد آقای صرّاف، یکی (۱) از حاجیهای آن کشتی شکسته، که به عجله پایین میآمد، زخمی شده و دو روز بعد که در آن کشتی دیگر نشسته بودند، او فوت و بعد از غسل و کفنِ او، نعش او را به دریا انداخته‌اند ولی سایرین بحمدالله سلامت رسیدند.

و اما بعد از ورود به ینبوع، شاکر که از طایفه حرب اعراب و خیلی در این راه مدینه به اعراب شترداران و قطاع الطریق بادیه نشینها

۱- «یکی» حدسی است.

ص: ۱۲۴

مسلّط است و شش برادر می‌باشند که همه مسلّط هستند و در حقیقت امیر حاج این طرف راه مدینه منوّره هستند، حاضر نموده، یک طاقه شال کرمانی .... (۱) داده[۱۰] که الی مدینه همراه بوده، از شرّ خودش و اشراریکه توابع او هستند، بعد از فضل خداوند محفوظ بدارد تا چه پیش آید.

۵۴ عدد لیره با هم کرایه و خاوه به شاکر و پنج عدد لیره به اکام(عکام) که از ینبوع الی مدینه به همراه آمدند داده، پنج روز در راه ...

[۱۶ ذی قعده: در بقیع]

روز شانزدهم ذیقعده، چهار ساعت بهغروب مانده، وارد مدینه منوّره شده، روز پنجشنبه هفدهم بعد از غسل و تطهیر نمودن در حمام، به زیارت حضرت رسول- صلّی‌الله علیه وآله- و ائمه طاهرین- سلام الله علیهم اجمعین- و حضرت فاطمه زهرا- سلام الله علیها- در بقیع مشرّف شدم و به جناب مشیرالسلطنه و اولاد و دوستان و اقربا دعا کردم و مخصوصاً و یک سید خلخالی را دیدم که در روضه منوره ائمه طاهرین در بقیع روضه می‌خواند. گریه زیادی نموده و به دعای وجود فائض الجودِ همایونی- ارواحنا فداه- دعا نموده، سلامت ذات مقدّس را از خداوند عالم- جلّ شأنه و عظمته- مسألت کرده، پس از روضه، به سیّد گفتم ذات مقدّس ملوکانه را در ملأ دعا کرده، به منزل مراجعت نمودم.

خداوند ان شاءالله جناب مشیر السلطنه را هم به این فیض

۱- به اندازه دو کلمه ناخوانا.

ص: ۱۲۵

عظما نایل فرماید. بخصوصه در بالای سر بالای مبارک حضرت رسول- صلّی الله علیه وآله- این مسألت از خدا نمودم. ان شاءالله به اجابت مقرون شده باشد! اگرچه این سفر، سفر پرزحمتی و دریا و منازلی که باید شترسواری نمود، خطرات بسیار دارد؛ اما:

نابرده رنج گنج میسّر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

حالا در فکر این هستم که، کی حمل شام، که می گویند بیست و پنج ذی قعده می‌رسد برسد و تهیه آن شده به تفضّل خداوند متعال ان شاءالله خودمان را به مکه معظمه رسانیده، آن عمل واجب ادا بشود.

یا رب این آرزو مرا چه خوش است ت-- و ب-- دی-- ن آرزو مرا برسان

حمل شام ۲۶ ذیقعده از مدینه حرکت نموده، به مسجد شجره آمد. در آنجا احرام بسته شد. ده روز در راه. روز ۶ ذیحجه وارد مکه معظمه شده، اما در راه مکه، در یکی از منازل، که بین الجبلین راه واقع شده بود و اعراب حربی و غیره آمده در دو طرف کوه سر راه را گرفته، برای آنکه از ملکه هند که در حمل شام بود و خاوه از او می‌خواستند، بنای تیراندازی نموده دو نفر از عسکر شامی یک نفرِ سلطان و یک نفر حاجی مقتول شد.

جناب عبدالرحمان پاشا، که به همراه حمل آمده بود، خودش سوار شده با عسکریکه همراه آمده بود، به طرف کوه رفته، با ضرب توپ و گلوله تفنگ آنها را از سر کوهها دور نمودند و حاج از تطاول آنها خلاص شده. مقتولین جدال همان چهار نفر واقع گردید. شب بعد از آن روز، مشایخ آن اعراب نزد جناب پاشا آمدند و به یک مَبلغی خانم ملکه را قطع نموده بهآنها داده، رفع شرّ آنها از سرِحاج

ص: ۱۲۶

بحمدالله شد. دیگر در سایر منازل به ظاهر متعرّض نشدند، اما دزدی در میان حاج در وقت بار کردن می‌نمودند.

[ششم ذی حجه: ورود به مکه]

در هر صورت به هر زحمت بود روز شش ذیحجه، پنج ساعت بهغروب مانده، وارد مکه شدیم و عمل احرام عمره تمتع را به جا آورده، با مطوّف‌ها به بیت الله مشرّف شده، هفت شوط نموده، پس از آن، هفت مرتبه سعی فیما بین صفا و مروه نموده و بعد قدری از موی سر را مقراض کرده، که تقصیر شد و مراجعت به منزل نموده، احرام را برداشته، لباس پوشیده شد.

باز مجدّداً در ترویه، در منزلیکه در مکه گرفته بودم، غسل نموده، برای حجّ تمتع احرام بسته، به مسجد الحرام رفته، هفت شوط نموده و در زیر ناودان طلا- که مشهور به «ناودان رحمت» است، رفته و طلب مغفرت از درگاه حضرت ربّ العزّه نموده و دعا به ذات ملکوتی صفات قبله عالم- ارواحنا فداه- کرده و بهطوریکه دستخط مبارك به حرمه السلطنه، برای انجاح مقاصد قلبیه خودشان صادر فرموده بودند، به همان تفصیل نموده و از ایام عمر مبارك و شکوه دولت‌ایران از خداوند مسألت ودر مقام حضرت ابراهیم- علیه سلام الله الملك المنّان- دو رکعت نماز خوانده، معاودت به منزل کرد و شتر و کجاوه و غیره، که حاضر نموده بودند، خود و حرمه السلطنه و افخم السلطنه وکلفت زنانه و نوکرهاییکه بههمراه آورده بودم، همه را برداشته روانه منا شدیم و شب در آنجا بیتوته نموده، وقت طلوع آفتاب

ص: ۱۲۷

با حجاج به عرفات رفته، قریب ظهر به عرفات رسیده، تا غروب مشغول ادعیه و نماز و غیره شد. نیم ساعت از شب گذشته با حجاج مراجعت به مشعر نمودم که دو فرسخیِ مکه است.

صبح، وقت طلوع‌آفتاب حرکت نموده[۱۱] قبل از ظهر به منا آمده و روز عید بود تقصیر نمودم. قدری از موی سر را تراشیده و هشت رأس گوسفند ابتیاع و قربانی نموده، سوی .... (۱) و سنگ جمره عقبه را زده و شب در منا اقامت کرده، صبح یازدهم که به مکه معاودت شد، باز سنگ جمره زده به حرم رفتیم، هفت شوط نموده و در مقام حضرت ابراهیم- علیه السلام- نماز طواف بهجا آورده، بعد به صفا و مروه رفته، هفت دفعه سعی بهجا آورده، مجدداً برای حج نساء مراجعت به حرم شده و هفت شوط نموده، باز در مقام حضرت ابراهیم ۷ دو رکعت نماز خوانده و از خداوند متعال مغفرت و خیر دنیا و آخرت را مسألت کرده و دعای مخصوص به پادشاه- ارواحناه فداه- نموده وبرای جناب مشیرالسلطنه وپدر ومادر ومرحومه همشیره‌ها وصبیّه، که‌مرحومه‌شده واجداد واولاد وخاله‌ها وعمه وجده وخاله‌زادگان ومخصوصاً جناب موثق الملک و بدیع الملک و دوستان و آشنایان در نظر بودند، دعا نموده و یک یک اسم برده شده است.

برای جناب مشیرالسلطنه مستدعی به اولادی شدمکه اگر مقدّرگردیده انشاءالله مرحمت بشود! همچنین بقای نوادگان و اولاد همشیره زادگان نیز دعا کرده قریب به ظهر مراجعت به منزلی که در

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۱۲۸

مکه داشتم شده، ناهاری صرف شده دو ساعت به غروب مانده باز مجدّداً به کجاوهها و غیره سوار شده، به منا برگشتیمکه در آنجا چادرهای متعدده، که از اسلامبول خریده بودم و زده بودند، اقامت نمودیم.

شب را که جناب مفخم السلطنه خودش به چادر بنده آمده، دعوت شام نموده بود، رفتم. جناب اجلّ مجدالدوله و جناب ناظم خلوت و جمعی از حجاج ایرانی را نیز دعوت نموده بود. همه در آنجا حاضر بودند. صرف شام شده و آتش بازیِ بسیار مفصّلی هم در مقابل حمل شامیکه آنها توپ متعددِ مفصل شلیک می‌نمودند وآتشبازی میکردند، تهیه کرده، با موزیکانی که از موزیکانچیان هندی یا مصری آورده بود، تا سه- چهار ساعت از شب گذشته، موزیکان می‌زدند و چراغانی هم نموده بود. من هم در مقابل چادرهای خودم دوازده مشعل تهیه کرده بودم و ده عدد لاله فنری تا ساعت چهار- پنج داده روشن کردند و خاتمه مجلس عموماً به پادشاه- ارواحناه فداه- دعا نموده، هر یک به چادر خود مراجعت کردیم.

فردای آن روز، که روز دوازدهم شهر ذیحجه باشد، تا بعد از ظهر در منا اقامت کردیم. نماز ظهررا در منا خوانده، سوار شده، باز قبل از مراجعت، پیش ازظهر سنگ جمره عقبه را زده، بعد از ظهر با حمل شامی و مصری، که از سیصد هزار نفر می گفتند جمعیتِ حجّاج زیاده بود، یک ساعت و نیم به غروب مانده به مکه معظمه معاودت نمودیم و بحمدالله عموم حجاج به سلامت، به جز یک نفر مریض تماماً به مکه معاودت کردند.

ص: ۱۲۹

[اقامت شانزده روزه در مکه]

شانزده روز هم در مکه اقامت نموده و در هر روز یک دفعه در بیت الله طواف، که هفت شوط باشد، از روی استحباب به عمل آمده، قبور حضرت عبدالمطّلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه و حضرت عبدمناف و محلّ تولد حضرت فاطمه و خانه حضرت امیر المؤمنین- سلام الله علیهم اجمعین- نیز زیارت شده و مطوّف مکه یک طاقه شال و ده لیره و به خواجه‌های مکه ده لیره و به اکام(عکام) و عمله‌جات ده لیره و یک طاقه شال، برای ... (۱) باشی دو طاقه شال و ده لیره و به علی آقا حمله دار شیرازی ساکن شام سوای یک صد و بیست لیره که بابت کرایه داده شده، یک طاق شال هفتاد تومان به عنوان خلعت داده شد.

بیست و دوم شهر ذیحجه الحرام با یک دسته حجاج از مکه معظمه- زادهاالله شرفاً- حرکت نموده، یک روز و یک شب در راه بوده، روز دوم، سه ساعت به غروب مانده، به احتمال خوف از قطّاع الطریق عرب به جده رسیدیم و حال آنکه ملکه هندیه در این حمل همراه بود. در سر جمیع قلّههای کوه و در چند نقطه نیز سرباز حاضر نموده و مستحفظ قرار داده بودند. معهذا برای حجاج نیمهجانی از خوف اشرار عرب باقی مانده بود. دو نفر هم جنازه در کنار معبر افتاده بود که بر حسب ظاهر دو- سه روز بود کشته بودند.

حقیقت، از ینبوع الی مدینه و مکه و جده، نهایتِ اضطراب برای

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۱۳۰

عموم حجاج حاصل بود و احدی خود را صاحب جان و مال از حجاج نمی‌دانست و حالا که به جده رسیده‌ایم، با اینکه بهکشتی می باید نشست و بیم غرق هم در مقابل است، مثل این می‌ماند که از زندان مستخلص شده‌ایم! با آنکه خودم با هفت نفری که همراه بود، دو هزار و پانصد تومان از ینبوع الی جده پول داده‌ام و حالا برای نشستن محتاج به قرض شده، برای آنکه سه طاقه شال کشمیری و شیروانی و ده طاقه شال کرمانی و دو فرد قالیچه اعلاـ به عنوان تعارف و خلعت در ینبوع الی جدّه داده‌ام. معهذا به اندازه‌ای سختی کشیده شده، جهت قطّاع الطریق که ما فوقی بر آن متصور نیست.

بعد از ورود به جده، تلگرافی از جناب مستطاب اجلّ اکرم افخم مشیر الدوله برای ابتیاع نمودن دو نفر خواجه کوچک حسب الأمر رسیده است. به دعای ذات مقدس همایون ملوکانه- ارواحنا فداه- که مایه زندگانی و رفاهیت حال عموم چاکران و خاصه اهالی ایران می‌باشد، اشتغال ورزید. و پس از آن، به استحضار جناب مجدالدوله و ناظم خلوت به تفحّص برآمدم. معلوم شد به واسطه قدغن انگلیس، سیاه از کنیز و خواجه نیاورده‌اند. و از کشتی‌ها رد نمی‌دادند بلکه ان شاء الله در اسلامبول به توسط و استحضار جناب ارفع الدوله، سفیر اسلامبول این خدمت انجام پذیرد.

[در قرنطینه طور سینا]

در جده، کشتی یکسره الی اسلامبول کرایه شده، به هشتاد و هشت لیره، بعد از آمدن به کشتی، شش لیره هم اجزاء کشتی، برای

ص: ۱۳۱

جای آشپزخانه گرفتند. دو شب در روی آب خوابیده شد تا بهطور سینا آمدیم. در طور سینا حکیم آمده، اهالی کشتی را برای اشخاصی که در قمره اوّل کشتی سکونت داشتند پیاده نموده، به قرنطینه طور سینا برده و در آنجا قریب دو هزار باب چادر زده بودند که اهالی کشتی‌هایی که متواتراً از حجاج می‌رسیدند، پیاده نموده، به قرانطینه می‌بردند و هر کشتی اهالی آن را چهار شبانه روز در قرنطینه نگاه می‌داشتند؛ چنانچه این کشتی که ماها در آن بودیم، چهار روز اهالی آن را نگاه داشته و ماها در کشتی که در روی آب لنگر انداخته، اقامت نموده، معطّل و انتظار مرخّصی واجازه رفتن کشتی به طرف اسلامبول داشتیم.

چون از کاپیتان این کشتی، در دادنِ جا، خیلی اظهار انسانیت شد، یک حلقه انگشتر فیروزه بسیار خوب که در اطراف آن الماس ریزه نصب نموده بودند و هشتاد تومان متجاوز قیمت آن، به کاپیتان کشتی دادم.

در روز اوّل و دویم که کشتی در طور سینا لنگر انداخته، بادی در روی دریا می‌آمد و موج‌ها بلند می‌شد که زَهره آب می‌گردید، بعد از دو شبانه روز فیالجمله باد آرام گرفت و شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد.

یک روز به مرخصی حجاج از قرنطینه مانده، یک نفر دکتر انگلیس با سه‌چهار نفر اجزاء به کشتی[آمد و] خدام کشتی را نیز به قرنطینه فرستاد و از آدم‌های قمره اوّل مرا با افخم السلطنه و حرمه السلطنه و یک نفر خدمه زنانه را به هزار لَیتَ و لَعَلَّ در کشتی گذاشته،

ص: ۱۳۲

چهار نفر نوکر مرا به قرنطینه فرستاد و جنابان مجدالدوله و ناظم خلوت را در کشتی گذاشته، امجد السلطان پسر مجدالدوله و ساعد همایون و دو نفر نوکر مجدالدوله، دو نفر نوکر ناظم خلوت را نیز به قرنطینه فرستاد. مختصر این است یک روز و یک شب هم در کشتی بدون آدم و خدمتکار در کشتی مانده و خدمت خودمان را[۱۳] خودمان می‌نمودیم. و همین قدر متشکر بودیم که ماها را به قرنطینه نبرده و لخت ننموده و الّا تب عارض می‌شد. در هر صورت سه لیره هم پول قرنطینه دستی گرفته و هشت عدد نوشته قرنطینه به خودم و همراهان داده و صبح روز پنجم قرنطینه عموم حجاج این کشتی که از پانصد نفر متجاوز بودند، مرخص نمودند که کشتی حرکت نموده برود. روز پنجم کشتی حرکت نموده، به طرف ازمیر، ولی پنج روزی که در راه بودیم دریا متلاطم و حجاج به واسطه تلاطم عموماً بدحال و همه را قی میکردند و پنج نفر از حجاج که مریض بودند وفات نموده، آنها را بعد از غسل و کفن به دریا انداختند. پس از رسیدن به هورلا، نزدیکِ ازمیر، کشتی را برای قرنطینه نگاه داشته، اهالی کشتی را سوای قمره نشینهای درجه اوّل پیاده نموده و قرنطینه برده، چهل و هشت ساعت نگاه داشته، روز عاشورا آنها را مرخص نمودند که وقت ظهر کشتی حرکت نموده، به طرف ازمیر برود.

یک روز قبل از حرکت، حکیم حافظ الصحه، که دراین قرنطینه گذاشته بودند، با اجزاءش بهکشتیآمده، یک ساعت اهالی قمره اوّل، که ماها بودیم، ملاقات نموده و دو لیره که حق قرنطینه خود بنده و همراهان بودند، اخذ نموده، نوشته قرنطینه داده و از سایر حجاج قمره

ص: ۱۳۳

اوّل نیز حقوق قرنطینه هر یک را گرفته معاودت کردند تا اینجا به این نحو گذشت. تا بعد چه پیش آید! و جرأت نشستن در قایق ننموده، سه لیره داده، پرکاس حاضر نمودند و در آن نشسته با جناب حاجی ناظم خلوت و حاجی افخم السلطنه و همراهان به سلامت وارد اسکله وپیاده شدیم.

در آنجا جناب صفاء الملک مستشار سفارت و حاجی میرزا موسی خان منشی باشی و سایر اجزاء سفارت از قوبس و غیره و کالسکه حاضر نموده بودند، به سفارت تقدیر الهی چه باشد.

[در استانبول]

مجملًا این است: هیجده شبانه روز روی آب بودیم تا به اسلامبول رسیدیم. چون این کشتی به قدر نیم فرسنگ از اسکله دور ایستاد و دریا هم متلاطم رفتیم و حاجیه حرمه السلطنه و کلفت و نوکر ما را که کالسکه و گاری برای حمله اثقال کرایه نموده بودم، به خانه‌های آقا سید حسین و آقا سید حسن که از اهل تبریز و در اسلامبول سکونت دارند و به ده لیره مشهدی میررحیم تاجر، مشهور به گلابی که در خان والده تجارت می‌نماید و با بنده طرف داد و ستد بود، کرایه کرده بود فرستادم.

در سفارت، بعد از صرف چای مراجعت به خانه‌ایکه کرایه نموده بودند کرده، عصر آن روز مستشار و اجزای سفارت، که مِن جمله پسر حاجی موسی خان مؤتمن نظام بود آمده، دیدن کردند. تجار دیگر از اهل آذربایجان ساکن اسلامبول آمده دیدن نمودند. روز

ص: ۱۳۴

بعد، تذکره‌های ایران به مستشار داده شد که نزد وزیر مختار دولت بهیه روسیه بفرستد که تذکره جدیدی برای گذشتن از دریای قرادانگیز ونبردن ماها به قرنطینه روسیه، که در کفه به جهت حجاج معین نموده‌اند، بدهند. بعد از سؤال و جوابهای زیاد، راضی شدند که سند نبردن در قرنطینه بدهند وچون بندگان اعلی‌حضرت ظلّ اللهی- ارواحناه فداه- دو نفر خواجه تلگرافاً فرمایش فرموده بودند که در جده ابتیاع کنم و در آنجا آنچه تجسّس شد، به واسطه قدغن دولت انگلیس دو سال بود که نمی آوردند و از آنجا یأس بهم رسید.

در اسلامبول به شارژدافر اظهار کردم که چون در اسلامبول بصیرت از همه چیز دارند و تجار ایرانی با آنها آمیزش و سروکار دارند، محرمانه بلکه ابتیاع و پولش را بدهم و خواجه‌ها را هم به سفارت بدهم که آنها را به هر تدبیر شد به ایران برسانند. چند روز معطل شدم. عاقبت مستشار پیغام داد که عجالتاً هر جا تفحّص شد برای خواجه پیدا نمی‌شود. لابداً مشهدی میر رحیم تاجر را با مستشار[۱۴] موجه ثلاثه[ظ] که هر ساعت که مستشار، خواجه به دست آورد، قیمت آن هرچه باشد الی یک هزار تومان و یک هزار و پانصد تومان داده و خواجه را پس از گرفتن تحویل سفارت بنمایند که جناب سفیر روانه ایران کنند. در این فقره که فی الجمله اطمینان حاصل شد، روز چهارشنبه ۱۹، با کشتی پُسته که میگویند، چهار روز به باطوم می‌رود سوار شده روانه شدیم با جناب حاجی ناظم خلوت، اما جناب حاجی مجدالدوله عجله نمودند و روز شنبه چهار روز قبل از حرکت ماها، عازم شدند. غالباً در این سفر رسمشان این طور بود که شرایط رفیق

ص: ۱۳۵

راهی را کمتر ملاحظه می‌نمودند.

عصر روز چهارشنبه ۱۹، کشتی حرکت نموده، روز جمعه ۲۱، دو ساعت به صبح مانده درکنار سامسوم اسکله کرده بار و اشخاصیکه به سامسوم رفتنی بودند، از کشتی پیاده شده رفتند. در حقیقت یک روز و نصف و دو شب در روی دریا کشتی حرکت نمود تا به سامسوم رسیدیم، ولی بحمدالله در این دو شبانه روز کشتی بسیار آرام و بی‌تلاطم حرکت نمود. خداوند ان شاءالله تفضّل فرمایـد که الی باطوم هم به همین قسم دریا آرام باشد. از ظهر روز جمعه ۲۱ هم باز کشتی حرکت نموده الی چهار ساعت بهصبح شنبه ۲۲، به طرابزن رسیده، باز کشتی اسکله نموده، لنگر انداخت و مشغول دادن بار به قایقها شدند که به طرابزن ببرند. چند نفری از مرد و زنِ ارامنه، که در سامسوم به کشتی آمده سوار شده بودند، در طرابزن پیاده شده رفتند و الحمدلله والمنّه دیروز و دیشب و امروز که کشتی به اینجا رسید، دریا تلاطمی ننموده تا بهآنجا به خوبی رسید. امیدوارم از عصر امروز هم که کشتی به طرف باطوم حرکت خواهد نمود، دریا به همین آرامی باشد که بی تلاطم و فرتنه به باطوم به سلامت برسیم، ولی از اتفاق، یک کشتی که در مقابلِ همین کشتی که ماها نشسته بودیم و در طرابزن اسکله نموده بود، گردش کرده آمد به این کشتی چسبید. خداوند تفضل فرمود که روز بود و هر دو کشتی اسکله نموده در حرکت نبود که به کشتی‌ها آسیبی برسد. عمله‌جات هر دو کشتی اتفاق نموده، دو- سه ساعت اوقات صرف کرده، کشتی ها را از یکدیگر جدا نمودند.

مجملًا این است که کشتی شب حرکت نموده، سه ساعت از

ص: ۱۳۶

روز گذشته به باطوم رسیدیم. قنسول باطوم پس از یک ساعت به کشتی آمد و تذکره‌های ما را داده از جانب دولت روس امضا نموده، قول کشیده و بارهای ما را بدون آنکه بازکنند رییس گمرک‌خانه روسیه هم بهکشتی آمده بود، کمال معقولیت را متعرّض نشده، به منزلیکه در باطوم معین شده بود بردند و خودِ من هم در کشتی سوار به قایق نشسته با قونسول باطوم و به اصرار و اظهار قونسول مرا با حرمه السلطنه و خدمه ایشان با حاجی بشرخان به منزل قونسول رفتیم و شب را در آنجا نموده، صبح روز دوشنبه ۲۴ شهر محرّم، دو ساعت از روز گذشته، به ماشین خانه با قونسول باطوم رفتیم و ۲۵ لیره داده، به جهت خودمان و بارهاییکه داشتیم داده، سه ساعت از روز مزبور گذشته با قونسول وداع نموده، ماشین حرکت نمود.

[ورود به بادکوبه]

آن روز و شبِ دوشنبه الی سه ساعت به غروب سه شنبه ۲۵ مانده، وارد بادکوبه شدیم که سی ساعت در راه بودیم. از باطوم الی بادکوبه وقت پیاده شدن از شمندفر، اجزای قونسولگری بادکوبه حاضر شده بودند، به میهمان‌خانه مسلمان‌ها که جای بسیار خوبی بود رفته منزل نمودیم. جناب حاجی ناظم خلوت هم از اسلامبول با من رفیق سفر شده بود. همراه بنده به همین میهمان‌خانه آمد. یک ساعت بعد از اقامت در میهمان‌خانه، جناب اجل حاجی مجدالدوله آمدند دیدن و قونسول بادکوبه پسر مرحوم حکیم الممالک نیز آمدند، ولی جناب حاجی مجدالدوله چون چهار روز قبل از ماها به بادکوبه

ص: ۱۳۷

رسیده بودند و کشتی برای رفتن به طرف رشت گرفته بودند با آن که باد تند می‌آمد وداع نموده، عازم شدند ولی خیال بنده این شد[۱۵] که ان‌شاءالله تعالی روز پنج شنبه ۲۷ شهر حال که محرّم الحرام است و موقع حرکت کشتی پُستی از بادکوبه به رشت می‌باشد، خداوند تفضّل فرماید که باد قدری آرام بگیرد کرایه نموده، از بادکوبه به رشت برویم تا مشیّت حضرت قادر متعال به چه تعلّق پذیرفته باشد.

امیدوار به رحمت حضرت پروردگار هستیم که چنانچه در این سفر از خطرات عظیمه مستخلص فرمود، از این دریا هم به سلامت بگذریم.

سه ساعت از شب جمعه ۲۹ گذشته کشتی بنای حرکت گذاشته، سه ساعت از روزگذشته، محاذیی لنکران ایستاد، لنگر انداختکه ۱۲ ساعت از بادکوبه الی لنکران کشتی حرکت می نمود تا به لنکران.

کرایه میهمان‌خانه مسلمان‌ها که اقامت شده، چهار لیره و کرایه کشتی، که از اسباب چادر وغیره همراه داشتم، سیزده لیره داده شد وقونسول بادکوبه الی سه ساعت از شب گذشته، کهکشتی می‌خواست حرکتکند در کشتی بود. زمان حرکت، وداع نموده رفت. به آدم قونسول که تذکره ما را برده به گماشتگان روسیه ثبت کنند، یک اشرفی دوتومانی و به سید نقیب بادکوبه که به کشتی آمده، یک اشرفی داده و .... (۱) دیگرکه آمده بودند داده شد. به پیشخدمت‌های میهمان‌خانه بادکوبه یک تومان انعام داده شد. به نایب الحکومه انزلی هم تلگراف نمودم که پرکاس یا کشتی دولتی ایران را در انزلی، که

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۱۳۸

دیگر این کشتی پُستی به جهت عمیق نبودن دریا پیشتر نمی‌رود، حاضر کنند که بعد از پیاده شدن از کشتی، ان شاءالله تعالی با جناب ناظم خلوت و افخم السلطنه و سایر همراهان نشسته به آستارا و از آنجا به پیره بازار برویم.

با آنکه کمال خوف از این دریا داشتم، به تفضّل خداوند متعال، در مدت دو شب و یک روز دریا ابداً تلاطم ننمود و صبح شنبه ۲۱، به قرب انزلی رسیدیم. کشتی ایستاد و در این بین پرکاس دولتی را آوردند. معین دیوان نایب الحکومه آستارا با نواب منوچهر میرزا، که از جانب موسیو نوز مأمور انزلی شد، ایشان نیز حضور بهم رساندند و پذیرایی کردند. به کاپیتان پرکاس ده تومان و دو نفر که با پرکاس آمده دو اشرفی انعام داده شد. در مقابل گمرک آستارا دو نفر از فرنگی‌هایی که رییس گمرک خانه آنجا باشند آمده دیدن نموده، بارها نیز تفتیش نمودند. دیدند چیزی که قابل گمرک گرفتن باشد به همراه نبود. با کمال معقولیت و مهربانی خداحافظی کرده رفتند. باز پرکاس حرکت نمود، به قدر یک ساعت حرکت نمود تا به دهنه رودخانه رسیدیم. در آنجا سه عدد قایق حاضر نموده بودند. به قایق سوار شده یک ساعت قایقچی‌ها پارو می زدند. بعد که به رودخانه رسیدیم. قایقچی ها طناب‌های چند به دکل قایق بسته خودشان به کنار رودخانه رفتند و آن طناب ها را میکشیدند تا بعد از یک ساعت که پیره بازار رسیده پیاده شدیم. به قایقچی‌ها شش تومان و به کنار رودی‌ها سه تومان انعام داده شد، و جناب حاجی .... (۱) برادر کوچک

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۱۳۹

جناب حاجی سید رضی که از آستارا .... شده بود دیدم ایستاده‌اند. معلوم شد به استقبال آمده بود با دو یدک و چند رأس اسب سواری. به ایشان گفتم حاجت سوار شدن اسب ندارم. سه دستگاه درشکه کرایه که در پیره بازار حاضر بود سوار شده با برادر جناب حاجی سید رضی به خانه حاج معزّی الیه وارد شدیم و به درشکه‌های کرایه سه تومان دادیم. پنج ساعت بهغروب مانده بود، ناهاری حاضر نموده بودند، صرف و شکر حضرت معبود متعال به تقدیم آمد. سجده شکر کردم که الحمد لله از دریا به خوبی گذشتیم. جناب حاجی ناظم خلوت هم به خانه جناب میرزا نورالله خان پیشکار رشت رفت. بعد از صرف ناهار تلگرافی به جناب مستطاب اجل مشیر السلطنه وزیر مالیه و تلگرافی به جناب فرزندی ثقه السلطنه نموده، ورود خود را[۱۶] به رشت به سلامتی با همه همراهان و اقامت دو روزه و عازم شدن بعد از دو روز اطلاع داده شد.

جناب حاجی مجدالدوله، همان طورکه از بادکوبه دو روز پیش[راه] افتاد در رشت هم همان روز ورودِ بنده حرکت به طرف دارالخلافه نمودند. من هم دادم به چاپارخانه سه دستگاه از کالسکه و دلیجان و گاری مبلغ دویست تومان کرایه نمودند که ان شاءالله دوشنبه غرّه شهر صفر از شهر رشت حرکت کنم و یک زوج یخدان که ملبوس و چهار طاقه شال کشمیری و دو طاقه کرمانی و یک طاقه امیری اعلی و لباس‌های حرمه السلطنه و دوازده قالیچه اعلی و پاره‌ای اسباب دیگر که پول چاپاری حمل نمودن لزومی نداشت و سه باب چادر دودیرکی و قلندری کتان گلدار و چادر قلندری کتان ساده و شش خوب[؟] در خانه جناب حاجی سید گذاشته شد که اخوان ایشان

ص: ۱۴۰

بـا مکاری روانه کننـد و جناب حاجی ناظم خلوت هم چون در چاپارخانه روز دوشـنبه و موقع حرکت پست بود، عـذر رییس چاپار این شد که زیاده از چهار دستگاه مال ندارم. قرار شد یک روز بعد از حرکت بنده[عازم] طهران بشود.

از علمـا و اعیان، جناب شـریعتمدار و جناب میرزا نورالله خان پیشـکار و پسـر مرحوم حاجی میرزا علی پسـر حاجی میرزا مسـعود که کارگزاری رشت به عهـده او محوّل است، آمـده دیـدن نمودنـد، با چنـد نفر از تجار و غیره که آشـنایی داشـتند. خداوند- ان‌شاءالله تعالی- تفضّل فرماید که به سلامتی به طهران برسیم و احیاء را به صحت ملاقات کنیم.

روز دوشنبه، غرّه شهر صفر، بعد از ظهر از خانه‌های جناب حاجی سید رضی با اخوانشان وداع نمودیم، قریب به غروب به رستم آباد که پنج فرسـخی شـهر رشت می‌باشد رسیدیم. به جهت آنکه از رشت تا آنجا راه شوسه خیلی بد و مغشوش از گِل و آب بود، اما از آن به بعـد راهها عیبی نـداشت و در همهجا سـنگتراش و عمله با مهندسـین مشـغول وسـعت دادن راه بودنـد، لکن حقیقت از دیـدن فرودگاهها[پرتگاهها] زَهره انسانی می‌ترکد.

سه روز، در روز پنج شـنبه، ۴ صـفر- ان شـاءالله تعالی- ازاین میهمان‌خانه بیک کنـدی به قزوین وارد خواهم شـد. از دو فرسـخی به بیک کندی مانده، آن درّه‌ها کم‌کم تمام شده، به زمین مسطّح رسیدند؛ و در بیک کندی مانده و با آن که شام را پیش خودم طبخ نموده؛ از برنج و روغن و قند و چای و غیره، برای همه طبخ غذا و

ص: ۱۴۱

بخاری و ذغال سماور و اقامت یک شب در آنجا، چهار تومان داده شده، صبح سوار شده و ناهار وارد قزوین در عمارات دیوانی گردیدیم. جناب اجل، میرزا صالحخان سردار امجد، حاکم قزوین کالسکه و یدک و چند نفر فرستاده بودند.

مختصر این است که چهار روز و سه شب در راه رشت بودیم. در قزوین برای عوض نمودن اسب چاپاری با کالسکهها و گاری نزد رییس چاپارخانه آنجا فرستاده بود و پیغام داده بود که حضرت اقدس ارفع امجد والا ولیعهد گردون مهد چون از دارالخلافه اعلام شده که شنبه ۶ شهر صفر از آنجا حرکت خواهیم فرمود، اگر الآن از اینجا شما حرکت نکنید فردا مال‌های چاپارخانه را برای ملتزمین رکاب مبارک حضرت اقدس خواهند برد و یک هفته در اینجا می باید اقامت کنید تا مال‌ها برسد. به این جهت ناهار صرف، نماز ظهر و عصر خوانده با جناب سردار وداع نموده، عازم شدیم و الی پنج ساعت از شب گذشته به مهمانخانههای حصارک خود را رسانیدم و صبح جمعه ۵، سه ساعت از روز مزبور گذشته، به میهمانخانه شاه آباد وارد گردیده، ناهار صرف و نماز ظهر و عصر خوانده و سجده شکر حضرت قادر متعال به تقدیم آمده، عازم شهر طهران شدیم.

در بین راه شاه آباد، حضرات مستقبلین که جنابان ثقه السلطنه و مشیر نظام (۱) واعزاز الدوله ومستوفی نظام رسیدند. روی فرزندان را بوسیده و شکر حضرت ذوالجلال را به جای آورده روانه شدم.

۱- کپی ما کمرنگ بود و این اسم ناخوانا. بنابراین حدسی است. مشیر نظام یکی از فرزندان مدیر الدوله است.

ص: ۱۴۲

همینکه به امامزاده حسن رسیدیم، جناب مستطاب اجلّ اکرم آقای مشیر السلطنه (۱) وجناب اجل موثق الملک و جناب بدیع الملک و حاجی سید رضی و جناب سلطان الواعظین و امیر الأمراء قلیخان امیر تومان و جناب نعیم السلطنه و جناب امین حضرت و نواده‌ها و غیره و غیره که در آنجا انتظار داشتند، همه را به تفضّل خداوند متعال صحیحاً سالماً ملاقات کرده، زبانم به این فقرات گویا شد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُور». (۲)

پس از ساعتی مکث، از آنجا که قریب دو ساعت به غروب مانده بود، با جناب مستطاب اجل، آقای مشیر السلطنه در کالسکه نشسته و حضرات آقایان هم هر یک در کالسکههای خودشان روانه شهر شدیم و به خانه خود وارد گردیدیم و از سلامتی اقارب و از اینکه خودم هم به صحت از این سفر دور مراجعت نموده، همه را به دلخوشی ملاقات کردم، به درگاه حضرت رب العزّه متشکّر شدم. حمداً لله، فثمّ حمداً لله.

فردای آن روز در دوشان تپه، که موکب مسعود همایونی در آنجا نزول اجلال داشت رفته، شرفیاب خاک پای مقدس همایون ظلّ اللهی - اروحناه‌فداه - شده، تقبیل خاک پای مبارک را نموده و اظهار

۱- مشیر السلطنه برادر مؤلف، که مدتها وزیر داخله، عدلیه و مالیه بود. بنگرید: مرآت الوقایع مظفری: ۱۳۵۹

۲- فاطر: ۴۳

ص: ۱۴۳

کمال مرحمت را فرمودند و مستظهراً مراجعت به شهر شده، مشغول پذیرایی آقایان علمای اعلام- کثّر الله أمثالهم- و وزرای عظام و آقایان و دوستان گردیدم و پس از دو روز، که یک زوج طپانچه هشت تیره، که از اسلحههای ممتاز تازه درآمده فرنگستان و پاره‌ای از ظروف کار ژاپون و شال شیروانی اعلی، که هر یک در جای خود ممتاز، که سوغات مکه معظمه- زادها الله شرفاً- بود به عنوان سوغات تقدیم حضور باهرُ النور همایون ملوکانه- ارواحناه فداه- با فرزندان «ثقه السلطنه و» اعزاز الدوله شده، به این نحو در فوق عریضه به دستخط همایون نمط شرف اصدار یافته بود.

مدیر الدوله! عریضه شما را ملاحظه نمودیم. ان شاءالله حج شما قبول و دعاهایی که می دانم قبلًا به ما کرده‌اید مقبول است. حقیقتاً جای شما در این مدت در حضور خالی بود. ثقه السلطنه و اعزاز الدوله در غیاب شما خوب خدمت میکردند. کمال رضایت را از خدمات آنها داریم. به شما هم کمال التفات را داریم. اشیایی که به رسم سوغات فرستاده بود[ید] رسید. بسیار مستحسن و پسندیده افتاد. شهر صفر المظفر ۱۳۲۲

بعد از زیارتِ این دستخط ملوکانه پادشاهانه- ارواحناه فداه- مایه کمال استظهار و تشکر عموماً گردید.

ص: ۱۴۴

خداوند متعال ظلّ طویل شاهنشاه- ارواحناه فداه- را بر مفارق عموم چاکران و اهالی مستدام بدارد بربّ العباد و بحقّ محمد- صلّی الله علیه و ائمه طاهرین و اولاده الأمجاد سلام الله علیهم اجمعین.

این صورت سفرنامه مکه معظمه است که تحریر شد. ۱ شهر صفر المظفر ۱۳۲۳

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان



WWW